حکمت های جاوید

چهارده موضوع تبلیغی

از سخنان امام حسین (ع)



محمدحسین فهیم‌نیا

بسم الله الرحمن الرحیم

حکمت های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)

نویسنده:

محمد حسین فهیم نیا

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حکمت های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : فهیم نیا، محمدحسین عنوان و نام پدیدآور : حکمتهای جاوید: چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام [محمدحسین فهیم نیا].

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۲۰۰ ص.

شابک : ۸۰۰۰ ریال ؛ ۷۰۰۰ ریال چاپ دوم: ۹۶۴-۸۴۸۴-۱۵-۵

یادداشت : کتابنامه ص. [۱۹۷]-۲۰۰.

عنوان دیگر : چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- کلمات قصار

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- احادیث

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- فلسفه

موضوع : امر به معروف و نهی و از منکر -- احادیث

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۴۱/۷/ف۹۴ح۸ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۴۶۸۴

ص:۱

اشاره

اهدا

با سپاس به درگاه ایزد متعال که به من توفیق داد تا به مطالعه و تحقیق در سخنان امام حسین علیه السلام بپردازم و آنها را در موضوعاتی متنوع تنظیم کنم.

این تألیف ناچیز را تحت عنوان «حکمت های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)»، به سالار شهیدان، پرچمدار آزادی و آزادگی و همه شهدای راه حق و فضیلت هدیه می کنم و دوام عزّت و آزادی را در پناه نظام اسلامی و در سایه ولایت فقیه، از خداوند بزرگ خواستارم. امیدوارم خداوند متعال این اثر را ذخیره آخرت من و والدینم قرار دهد.

فهرست مطالب

افشا نمودن زمامداران فاسد ۳۰

ص:۶

فصل سوم: اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر

فصل چهارم: عوامل تسریع در عقوبت

در موضوع قیام حضرت سید الشهداءعلیه السلام و انگیزه و اهداف و فلسفه نهضت بزرگ آن حضرت، و نیز درس های تاریخ عاشورا کتاب های فراوانی به رشته تحریر در آمده و هر کدام از زاویه ای خاص به این حادثه - که حزن آورترین حادثه تاریخ بشر است - نگریسته اند. امّا آنچه مهم است اینکه برای بررسی یک واقعه تاریخی نظاره گر بیرونی بودن نمی تواند کلّ واقعیت را آن گونه که هست، منعکس کند.

به عنوان مثال: وقتی یک شخص غیر مسلمان به مراسم عزاداری و سینه زنی می نگرد، آنچه را او می بیند، ترسیم همه واقعیت نیست. زیرا بدون همدلی و هم فکری و هم اُفق بودن با شخص عزادار، نمی توان این اشک ریختن و سینه زدن را تفسیر و تحلیل نمود. اما وقتی همدلی و هم فکری وجود داشت، مثلاً شخص مسلمان و شیعه می تواند حقیقت سینه زدن را بفهمد و می تواند این را ادراک کند که شخص عزادار با لباس سیاه خود و گِلی که بر سر و پیشانی مالیده و به سینه می زند، در واقع چه می گوید و در درون او چه می گذرد. پس آنچه مهم است، نگرش درونی است نه بیرونی؛ و تماشاچی هرگز قابل مقایسه با شخص سینه زن نیست.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که تحلیل و تفسیر یک مراسم عزاداری و نوحه سرایی بدون همدلی میسّر نیست، تا چه رسد به اصل قیام سید الشهداءعلیه السلام که آن را تنها کسی می تواند بفهمد و به عمق معنا و حقیقت پیام و محتوای آن برسد و دست یابد که با امام معصوم علیه السلام هم سطح باشد و این تنها برای معصومین علیهم السلام و آنان که از سرچشمه آب حیات علم لدنّی بهره مندند، میسّر است، ولی افراد دیگر که تنها نظاره گر بیرونی هستند، هرگز نمی توانند به عمق حادثه پی ببرند.

این افراد اگر بخواهند از دور، دستی بر آتش داشته و حدّاقل یک زاویه از زوایای بی نهایت فراوان و گوناگون عاشورا را بفهمند، باید به بررسی سخنان سید الشهداءعلیه السلام که امام و قطب این حادثه بزرگ است، روی آورند.

حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام در زمانی زندگی می کرد که اهل سنّت از نقل حدیث و گفتن جمله «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله» طفره رفته و آن را بر خود عیب می دانستند و برای تثبیت حکومت بنی امیه از سیاست «منع تدوین حدیث» پیروی می کردند. امام حسین علیه السلام در این شرایط و برای مبارزه با این سیاستی که هدفی جز دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام و اسلام راستین نداشت، به نقل کلمات و احادیث جدّ بزرگوار و پدر عظیم الشأن خود - علیهم السلام - می پرداخت و عملاً با مسأله «منع تدوین حدیث» مبارزه کرده، بلکه خود در حدیثی فرمود: «اکتبوا قولی ثمّ ارجعوا امصارکم من وثقتم بدینه فأدّوه إلیه» یعنی سخنان مرا بنگارش در آورید و به شهرهای خود رفته هر کس که دین او مورد اعتماد بود آنها را به گوش او برسانید. و اینگونه سخنان آن حضرت بوسیله افراد موثق و مورد اعتماد و دیندار نقل و تدوین یافت. این سخنان امام حسین علیه السلام امروزه بهترین منبع و سند برای تحلیل حادثه عاشورا است، و به جای آنکه ما نظاره گر درونی یا بیرونی باشیم از زبان نقش آفرین اصلی آن حادثه آنرا به تصویر می کشیم.

کتابی که اکنون در دست شما است اثر محققانه فرهیخته جناب حجهالاسلام و المسلمین محمد حسین فهیم نیا با نگرشی نو سبکی بدیع در سه محور مباحث «اعتقادی - اخلاقی - اجتماعی» کلمات امام حسین علیه السلام را گرد آوری و تحلیل و تفسیر کرده و پیام های آنرا برای زندگی امروزی در چهارده مبحث جدید و مورد نیاز عصر حاضر و منطبق با شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه تبیین نموده است. این کتاب برای خطیبان و مرثیه خوانان و واعظان محورهای جدیدی در خطابه و ارشاد مردم به معارف دینی و الگوهای رفتاری با محوریت حادثه عاشورا می دهد. ضمن تقدیر و تشکر از محقق ارجمند و پدید آورنده آن، مطالعه این اثر را به همه طلّاب که مخاطبان اصلی آن می باشند توصیه می کنم. احمد عابدی

پیشگفتار

برگزاری مجالس مذهبی، یکی از نتایج معنوی قیام سید الشهداء علیه السلام است. مبلّغان مذهبی بهترین موقعیت را برای اقناع عقلی و تهییج احساسات مردم در این مجالس، در اختیار دارند.

یکی از منابع جامع علمی و جذّاب و در عین حال تأثیرگذار، روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام است. با توجّه به عواطف و علاقه خاصّی که شیعیان به حضرت ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السلام و نهضت ایشان دارند، یکی از ذخیره های نافذ و ارزشمند، سخنانی است که از آن حضرت، به ویژه درباره قیام کربلا به ما رسیده است.

اوّلین مقتل امام حسین علیه السلام تقریبا هفتاد سال پس از شهادت آن حضرت نوشته شده است. این مقتل توسط ابی مخنف در سال ۱۳۰ ه.ق به رشته تحریر درآمده است و از آن رو که خود از اهالی کوفه (مرکز اخبار فاجعه عاشورا) بوده است، غالباً حوادث را با یک و یا حدّاکثر دو واسطه نقل کرده است.(۱)

پس از آن، تاکنون مقاتل بسیاری به صورت ترتیبی نوشته شده است و بزرگان زیادی با سلیقه های گوناگون، با تألیف کتاب، به حفظ آثار

ص:۱۳

۱- ۱. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص ۱۳.

ارزشـمند معنوی و الهی کربلا پرداخته انـد؛ ولی به نظر می رسد که سـخنان آن حضـرت، به صورت موضوعی ودر قالب های تبلیغی، کمتر مورد توجّه و تـألیف قرار گرفته است. مشـغولیت هـای تحصـیلی یا کاری بسـیاری از مبلّغان از یک سو و فراوانی مجالس متعلّق به امام حسـین علیه السـلام به ویژه در دو ماه محرّم و صفر از سوی دیگر، مرا واداشت تا سخنان گران سنگ آن حضرت را در قالب موضوعات مستقلّ تبلیغی دسته بندی و ارائه کنم.

با توجّه به اینکه در ابتدای هر سخنرانی، مقدّمه ای مرتبط با بحث ضرورت دارد، هر موضوع را با مقدّمه ای قرآنی آغاز کردم. همچنین سـعی نمودم موضوعات موجود در سخنان آن حضرت را در یکی از مباحث چهارده گانه، که در سه بخش اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی تنظیم شده، دسته بندی نمایم.

محمد حسین فهیم نیا

ص:۱۴

بخش اول: موضوعات اعتقادی

فصل اوّل:عبادت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالإِنْسَ إِلّا لِیعْبُدُونِ»(۱) جنّ و انس را نیافریدم جز اینکه مرا پرستش کنند.

پرستش خداونـد و نپرستیدن هر موجود دیگر، از اساسـی ترین اصول تعالیم انبیا است. حقیقت عبادت این است که بنده، خود را در مقـام ذلّت و بنـد گی قرار داده، رو به سوی پروردگـار خود آورد. همین معنـا منظور مفسّـِرانی است که عبادت را در آیه «وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلّا لِیعْبُدُونِ» به معرفت تفسیر کرده اند. آنان می خواهند بگویند که حقیقت عبادت، معرفتی است که از عبادت ظاهری به دست می آیـد. پس هـدف نهایی از آفرینش، همان حقیقت عبادت است؛ یعنی انسان از خود و از هر چیز دیگر بریده، به یاد پروردگار خود باشد و او را تسبیح گوید.

انواع عبادت

انواع عبادت

عبادت های افراد را می توان براساس حدیثی از امام صادق علیه السلام به سه دسته تقسیم کرد، که فرمود:

ص:۱۷

۱- ۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

«إنّ العباده ثلاثه: قوم عبدوا اللّه خوفاً فتلك عباده العبید؛ وقوم عبدوا اللّه لطلب الثواب، فتلك عبادهالأجَراء؛ وقوم عبدوا اللّه حُبّاًله، فتلك عبادهالأحرار»(۱)؛ عبادت سه نوع است: گروهی خدا را عبادت کردند از روی ترس، پس آن عبادت بردگان است. و دسته ای خدا را عبادت کردند به طمع به دست آوردن ثواب، پس آن عبادت اجیر شده ها است. و عدّه ای خدا را عبادت کردند به سبب محبتی که به خدا داشتند. پس آن عبادت آزادگان است.

۱ – عبادت بردگان

این نوع عبادت، پرستشی است که منشأ شناخت و معرفت ندارد، بلکه شخص به خاطر ترس از عذاب الهی سر به سجده می سپارد، در حالی که اگر آگاهی لازم را داشت، نیازی نبود که ترس و وحشت او را به بندگی بکشد.

۲ – عبادت تاجران

در این عبادت، هدف عبادت کننده به دست آوردن مزد در جهان آخرت است. از نظر این افراد، تار و پود عبادت، همین اعمال بدنی و حرکات ظاهری است. این نوع عبادت، عامیانه و جاهلانه است، چنین عبادت کننده ای به جای توجّه به عظمت معبود به نعمت های بهشتی می اندیشد و هدف ارزشمند عبادت را فراموش کرده است.

۳ – عبادت عارفان

در این نوع عبادت، عبادت نردبان قرب و معراج انسان است. در این تلقی، حرکات زبان و بدن ظاهر عبادت است و روح عبادت به مفهومی وابسته است که عابد از عبادت در ذهن دارد، و به

۱– ۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۱۳ .

لحاظ شناختی که از خدای متعال پیدا کرده، عبادت او با عشق و محبت همراه شده است.

عبادتی که در نهج البلاغه از آن تمجید و مردم به سوی آن ترغیب شده اند، عبادت عارفانه است. بلکه پس از قرآن وسنّت رسول گرامی صلی الله علیه وآله نهج البلاغه سرچشمه الهام بخش عبادت های عاشقانه و عارفانه است.

تقسیمی که درباره عبادت، از امام صادق علیه السلام نقل شده، عیناً از حضرت علی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود:

«إنّ قوماً عبدوا اللّه رغبه، فتلک عباده التجار؛ وإنّ قوماً عبدوا اللّه رهبه، فتلک عباده العبید؛ وإنّ قوماً عبدوا اللّه شکراً، فتلک عباده الأحرار»(۱)؛ همانا گروهی خدا را عبادت کردند از روی رغبت، پس آن عبادت تاجران است. و دسته ای خدا را عبادت کردند از ترس کیفر، پس آن عبادت بردگان است. و عدّه ای خدا را عبادت کردند به خاطر سپاسگزاری. پس آن عبادت آزادگان است.

امام علی علیه السلام در جایی دیگر، در مقام مناجات، همین مطلب را با عبارتی دیگر بیان کرده اند:

«إلهی! ما عبدتُک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک، بل وجدتک أهلًا للعباده فعبدتک»(۲)؛ خدای من! تو را نه به سبب ترس از آتشت و نه به خاطر طمع در بهشتت عبادت می کنم، بلکه تو را شایسته عبادت یافتم، پس تو را عبادت کردم.

ص:۱۹

۱- ۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷ .

۲- ۵. عروه الوثقی، ص ۲۰۸؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۵۳ .

گفتنی است کسی می تواند در این راه حرکت کند که شناخت خود را رشد بدهد؛ زیرا این دو لازم و ملزوم هم هستند و نمی توان این دو را جدای از هم قرار داد.

عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام

عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام

قیام امام حسین علیه السلام در راه بندگی خدا بود و در برخی سخنان آن حضرت نیز شدّت علاقه ایشان به عبادت و راز و نیاز با خدا به خوبی مشاهده می شود. به دو مورد اشاره می کنیم:

۱ – مهلت خواستن برای عبادت

پس از نماز عصر روز تاسوعا، عمر سعد مأمور شد که به سرعت جنگ را آغاز کند. او از جای خود برخاست و فریاد زد:

«یا خیل اللّه! اِرکبی وابشری بالجنّه»؛ ای لشکر خدا! سوار شوید و آماده جنگ باشید که بهشت بر شما بشارت باد.

از سویی، امام علیه السلام جلوی خیمه خود سر به زانو گذارده و به خواب رفته بود. وقتی زینب کبری علیها السلام صدای صیحه اسبان و نزدیک شدن دشمن را شنید، خود را به امام علیه السلام رساند و عرض کرد: ای برادر! آیا صدای دشمن را که به ما نزدیک می شود، نمی شنوی؟

حسین علیه السلام سر خود را بلند کرد و فرمود: پیغمبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو به سوی ما می آیی.

زینب علیها السلام سیلی به صورت خود زد و فریاد کشید. امام علیه السلام خواهر خود را آرام نمود. در این هنگام حضرت عباس علیه السلام گفت: ای برادر! لشکر به سوی خیمه ها می آید.

امام علیه السلام برخاست و به وی فرمود: سوار شو و خود را به دشمن برسان و بپرس برای چه آمده اند.

عباس علیه السلام با بیست نفر سواره، که در میان آنان زبیر و حبیب نیز بودند، در برابر لشکر دشمن ایستاد و گفت: چه شده و چه می خواهید؟ گفتند: فرمان ابن زیاد رسیده است که یا آنچه را او می گوید، بپذیرید و بر حکم او - هرچه باشد - تسلیم شوید، یا با شما می جنگیم.

عباس علیه السلام فرمود: صبر کنید تا پیام شما را به اباعبداللّٰه علیه السلام بگویم.(۱) آن گاه با عجله خود را به امام علیه السلام رساند (و یاران او در برابر دشمن ایستادند). آن حضرت تصمیم دشمن را به آگاهی امام علیه السلام رساند. امام حسین علیه السلام فرمود:

«ارجع إلیهم واستمهلهم هذه العشیه إلی غد، لعلّنا نصلّی لربّنا اللّیله وندعوه ونستغفره، فهو یعلم أنّی أحبّ الصلاه له وتلاوه کتابه وکثره الدعاء والاستغفار»(۲)؛ به سوی آنان باز گرد و امشب را تا فردا مهلت بخواه، تا امشب را برای پروردگارمان نماز به جا آوریم و او را بخوانیم و استغفار کنیم. او می داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش را دوست می دارم و به دعا و استغفارِ فراوان اشتیاق دارم.

در این هنگام، عباس علیه السلام با شتاب به سوی دشمن آمد و گفت: حسین علیه السلام از شما می خواهد که امشب را تا صبح به او مهلت دهید.

۱- ۶. تاریخ سید الشهداءعلیه السلام، ص ۴۱۱ .

۲- ۷. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۱۱ .

با این که در آغاز، مخالفت های بسیاری شد، ولی سرانجام فرستاده عمر بن سعد نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام آمد و گفت: تا صبح به شما مهلت دادیم.

چند نکته در این جا قابل دقت است:

الف) تقاضای امام از دشمن، برای عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال است، نه برای چیز دیگر.

ب) حضرت می فرماید: «نصلّی لربّنا»؛ یعنی آن چیزی که انگیزه عبادت ماست، ربوبیت خداوند است، نه ترس از دوزخ و طمع برای نعمت های بهشت.

ج) از این بیان علاقه و عشق به نماز، تلاوت قرآن، دعا و استغفار به خوبی روشن است؛ «فهو یعلم أنّی أحبّ الصلاه له...».

علاقه مندان به آن حضرت، غیر از ابراز ارادت و علاقه به ایشان، باید سرمشقی را که امام علیه السلام در زمینه عبادت ارائه و بدان عمل کرده، در زندگی خود به کار گیرند.

۲ – دومین درخواست امام علیه السلام برای عبادت

یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام به نام ابوثمامه صائدی، در گرما گرم جنگ نگاهی به سوی خورشید کرد و گفت: یا ابا عبد اللّه! هنگامه اذان شده و آفتاب از نصف النهار گذشته است. دوست دارم که خدا را ملاقات کنم و حال آن که نمازی که وقت آن نزدیک شده، به جای آورده باشم.

در این هنگام، امام صورت خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:

«ذکرتَ الصلاه، جعلک اللّه من المصلّین الذاکرین، نعم هذا

أوّل وقتِها، سلوهم أن يكفّوا عنّا حتی نصلّی.»(۱)؛ نماز را یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران اهل ذکر قرار دهد. بله اوّل وقت نماز است. از دشمن بخواهید که جنگ را متوقف کند، تا نماز بخوانید.

نکات چهارگانه در سخنان امام حسین علیه السلام

در این سخنان نیز نکاتی درخور توجّه است:

الف) وقتی ابوثمامه موضوع نماز را مطرح کرد، امام علیه السلام نفرمود: اکنون درگیر جنگ هستیم و در این موقعیت حسّاس نمی توان جنگ را رها کرد.

ب) امام علیه السلام در این سخنان، ابوثمامه را که به یاد نماز بود، دعا فرمود.

ج) امام علیه السلام قطعاً بیشتر از ابوثمامه به نماز توجّه داشتند. از این رو نفرمودند: «ذکرتَنی»؛ مرا به یاد نماز انداختی. بلکه فرمودند: «ذکرتَ الصلاه»؛ نماز را یاد کردی. بنابراین باید سخن امام را با دقّت و درست معنا کرد.

د) با وجود آن همه دشواری ها، امام علیه السلام از اصحاب خود می خواهد که از دشمن تنها برای عبادت فرصت بخواهید.

امام علیه السلام پس از سخنانی که ایراد فرمود، به زهیر بن قین و سعید بن عبد اللّه حنفی دستور داد تا پیش روی او بایستند. آن گاه حضرت با نیمی از باقیمانده یارانش به نماز ایستاد. در این هنگام، تیری به سوی حضرت پرتاب شد و سعید بن عبد اللّه خود را در برابر تیر قرار داد و آن را به جان خرید. بدین گونه پس از آن، نیز خود را سپر تیرهای دشمن ساخت تا آنکه از پای درآمد و بر زمین افتاد.(۲)

۱- ۸. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۴۴ .

۲- ۹. امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص ۵۳۹.

ما بایـد از این سـخنان و رفتار امام و اصـحابش علیهم السـلام، این نتیجه را بگیریم که بایـد از راه حسـین علیه السـلام رهسـپار بارگاه خدا شویم و به نماز اهمّیت بدهیم. اگر به نماز اهمّیت ندهیم، اعمال دیگر نیز از ما پذیرفته نمی شود.

ثواب فراوانی برای ساخت مسجد و برگزاری نماز در آن قرار داده شده، بدین علّت است که نماز و مسجد سکوی پرواز انسان است. انسـان در این جهـان ماننـد یـک قطره آب است که از بالاـ به پـایین می آیـد. اگر این قطره روی زمین خشک و ریگزار بیفتـد، بی درنگ از بین می رود و هیـچ اثری از او باقی نمی مانـد؛ ولی اگر همین قطره آب، در دریا بیفتد، دیگر قطره نیست، بلکه دریا است و ابـدی می شود. انسان در این دنیا اگر به واسـطه نماز و عبادت، با خـدا ارتباط پیـدا کرد، خـدایی و در نتیجه جاودانه خواهد شد و اگر این رابطه نباشد، انسان در دنیا و آخرت هلاک خواهد شد.

چقـدر درد آور و تـأسف بـار است، پیـامبری که این دین را از سـوی خـدا برای امّت خـویش آورده است و این مردم، خود را مسـلمان و طرفدار او می دانند، فرزندش حسـین بن علی علیهما السلام باید برای عبادت و بندگی خدا، از آنان فرصت بخواهد و زمـانی که ناچار می شود نماز را به صورت نماز خوف به جا آورد، باران تیر به سوی او و یارانش رها می کننـد، تا آنجا که بعضی از محافظان ایشان در اثر برخورد تیرها به روی زمین می افتند. امام حسین علیه السلام نماز ظهر را این گونه به جا آورد؛ ولی نماز عصر را به گونه ای ادا کرد که صورت مبارکش روی خاک های داغ کربلا قرار داشت.

فصل دوم:امامت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَإِذَا ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قالَ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً، قالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی؟! قالَ لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»(۱)؛ و یاد آور زمانی را که آزمود ابراهیم را پروردگارش به وسیله دستورهایی، پس همه را درست انجام داد. خدا فرمود: همانا من قرار دهنده هستم تو را امام مردم ابراهیم گفت: از فرزندانم نیز (امام می شوند؟) فرمود: پیمان من شامل ستمگران نمی شود.

اهمیت و سابقه تاریخی امامت در اسلام

بحث دربـاره امام و امامت، از اصـلی ترین و مهم ترین مباحث دینی و اسـلامی است. برای بیان اهمّیت این موضوع، همین بس که در یـوم الانـذار، زمـانی که به امر خـدا رسـالت پیـامبر صـلی الله علیه وآله به صـورت رسـمی و علنی در جمع خویشـان آن حضرت مطرح می شود، موضوع امامت نیز پس از رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله با تصریح آن حضرت بیان می شود.

۱- ۱۰. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

تاریخ نویسان وقتی به موضوع تبلیغ علنی پیامبر می رسند و مفسّران قرآن - اعمّ از شیعه و سنّی - زمانی که به تفسیر آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ»(۱) می پردازند، این داستان را نقل می کنند. زمانی که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور انذار نزدیکان خود را داد، آن حضرت به امام علی علیه السلام که دوران نوجوانی را می گذارند، فرمود: غذایی فراهم کن تا ضمن پذیرایی از خویشان و نزدیکان، آنان را به اسلام دعوت نماییم. قبل از اتمام غذا، ابولهب با سخنان خود مجلس را از حالت جدّی خارج کرد که در نتیجه، فردای آن روز نیز غذایی آماده شد و پیامبر صلی الله علیه وآله سخنان خود را این گونه آغاز فرمود: هیچ کس برای خویشاوندان خود، بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده... کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد.

حضرت سه بار این بیانات را تکرار فرمود و هر بار، امام علی علیه السلام تنها فردی بود که پاسخ داد. حضرت فرمود: ای مردم! این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شما است. به سخنانش گوش دهید و از او پیروی کنید.(۲)

گفتنی است که برخی افراد، مانند طبری، درباره دین و تاریخ، خیانت بزرگی مرتکب شده و می شوند. وی سخن اول پیامبر صلی الله علیه وآله - هر کس اوّل به من ایمان آورد، او برادر و وصی و خلیفه پس از من است - را حذف و به «کذا و کذا» اکتفا کرده، و نیز این تصریح آن حضرت که فرمود: «إنّ هذا أخی و وصیی وخلیفتی من بعدی» را نقل نکرده است.

۱- ۱۱. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- ۱۲. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۵۷ {با تلخیص}.

از آنجا که خداوند ضامن بقای حق است و کینه خائنان را به خودشان برمی گرداند، طبری ناخودآگاه جمله ای را آورده که کاملا نقشه او را نقش بر آب می کند، او می نویسد: «.. فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع»(۱). معلوم می شود مطالبی که حذف شده و به جای آن «کذا و کذا» آورده شده، این بوده که «اطاعت از او بر دیگران واجب است» و آن، چیزی جز امامت و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله نیست.

آنچه مسلّم است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نخستین جلسه ای که رسالت خود را علنی ابلاغ کرد، نه تنها اصل موضوع امامت را اثبات کرد، بلکه امام بعد از خود را نیز تعیین فرمود. از آیه شریفه ای که در آغاز بحث آورده شد، به خوبی استفاده می شود که اگر کسی کمترین لغزشی داشته باشد، نمی تواند به مقام امامت دست یابد و فردی که یک گناه مرتکب شده، ستمکار محسوب می شود و به تصریح این آیه، چنین انسانی نمی تواند از سوی خداوند، برای مردم امام باشد.

جایگاه امامت

اگر سخنان امام حسین علیه السلام درباره امامت را - که در موارد مختلف ایراد شده است - کنار هم قرار دهیم، می توان آن ها را به سه بخش تقسیم کرد:

۱) وجود دو نوع امام در سخنان سید الشهداء علیه السلام

۲) ذکر مصادیق امامان نور و نار

۳) شرایط امام

۱- ۱۳. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۷۵.

پیشوایان هدایت و رهبران گمراهی

بنـا به نقـل محدّث بزرگ شـیعه، شـیخ صـدوق رحمه الله در کتاب امالی: وقتی امام حسـین علیه السـلام از مکه به سوی عراق حرکت کردنـد و به ثعلبیه رسـیدند، مردی به نام بشـیر بن غالب بر ایشان وارد شد و از امام توضـیح آیه شـریفه «یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» را تقاضا کرد. حضرت فرمود:

«إمام دعا إلی هدی، فأجابوه إلیه؛ وإمام دعا إلی ضـلالهٍ، فأجابوه إلیها؛ هولآء فی الجنّه وهؤلآء فی النار؛ وهو قوله – عزّوجلّ – : «فَرِیقٌ فِی الجَنَّهِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ»(۱). پیشوایی به سوی هدایت فرا می خواند، پس گروهی او را در آن (مسیر هدایت) اجابت و همراهی می کنند. و پیشوایی به سوی گمراهی فرا می خواند، پس گروهی او را در آن (مسـیر گمراهی) اجابت و همراهی می کنند. آنان (گروه اول) در بهشت و آنان (گروه دوم) در آتش دوزخ هسـتند. و این فرمایش خداوند متعال است که: «گروهی در بهشت و گروهی در آتش دوزخ هستند».

حسـین بن علی علیهما السلام در این سخنان، با تکیه بر دو آیه از قرآن مجید، از دو گروه متقابل و از دو نوع رهبری سخن می گوید، که هر یک از این دو گروه، متّکی و الهام گیرنده از یک رهبر و افکار اوست. در صحنه زندگی، همیشه چنین گروه ها و چنین رهبرانی بوده و خواهنـد بود. این رهبران را بـا برنـامه ای که در پیش دارنـد، بایـد شـناخت و از رهبری که انسـان را به سوی سعادت انسانی دعوت می کند، پیروی کرد.

ص:۲۸

۱- ۱۴. الأمالی أو المجالس، ص ۱۳۱.

مصادیق امامان نور و نار

امام حسـین علیه السـلام بارها تلاش می کنـد چهره حاکمان بنی امیه و نالایق بودن آنان را به مردم گوشـزد کنـد، یکی از این موارد، اشاره به نادیده گرفتن وصیت مهم پیامبر صلی الله علیه وآله است.

مقدمه تاریخی

سال هشـتم هجری، مکّه به محاصـره کامل سربازان اسلام درآمد. ابوسفیان رییس حزب قریش، شبانگاه با عبّاس به بیرون مکّه آمد و شعله های آتش را بر بالای قلّه های مرتفع اطراف مکّه مشاهده کرد. وی از یک سو، قدرت ظاهری پیامبر صلی الله علیه وآله را در ده هزار نیروی مسلح سواره و پیـاده دیـد و از سوی دیگر، از نفوذ معنوی آن حضـرت - که در هنگام وضو گرفتن ایشان، پیروان آن حضـرت نمی گذارنـد قطره ای از آب وضوی پیامبر به زمین بیفتـد و آن را برای تبرّک به بـدن و لباس خود می مالند - متحیر ماند و ناچار برای حفظ جان و موقعیتش تسلیم شد.

بنابراین، ابوسـفیان و خانـدانش دین را با اعتقاد نپذیرفتنـد. به همین علّت پیامبر سـفارش بسـیار کرد که نگذارید این خاندان به موقعیت اجتماعی و قدرت دست یابند که آداب و رسوم جاهلی خود را زنده خواهند کرد.

متأسـفانه سه سال پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله که شام فتـح شـد، خلیفه دوم عمر، یکی از فرزنـدان ابوسـفیان به نام یزیـد را به اسـتانداری شـام منصوب کرد. منطقه ای که بـا فاصـله بسـیار از مرکز حکومت، به فردی نیاز داشت که ضـمن اداره منطقه، دین خدا را نیز به مردم بشناساند، در حالی که این خاندان تا پنج سال قبل از آن، به جنگ با اسلام مشغول بودند.

ص:۲۹

چهار سال بعد، یزید بن ابی سفیان، در اثر وبا مُرد و عُمَر، فرزند دیگر ابوسفیان یعنی معاویه را به استانداری و امارت شام منصوب کرد. معاویه در منطقه ای دور دست، حدود هیجده سال ریاست کرد و بعد در برابر خلافت حضرت علی علیه السلام ایستاد و سه جنگ را (مستقیم یا غیر مستقیم) رهبری یا پشتیبانی کرد. بعد هم با وادار کردن امام حسن علیه السلام به پذیرش آتش بس، زمام امور همه سرزمین های اسلامی در قارّه های آسیا، اروپا و آفریقا را به عنوان خلیفه پیامبرصلی الله علیه وآله تا سال شصت، در دست گرفت. و ۴۲ سال، هرگونه که خواست، به نام دین رفتار کرد و سرانجام با زمینه سازی، برخلاف وعده ای (پیمان نامه امضا شده در پایان جنگ با امام حسن علیه السلام) که داده بود، یزید را که هیچ گونه شایستگی اخلاقی، سیاسی و اعتقادی نداشت، بر مقدّرات مسلمانان جهان آن روز مسلّط کرد.

افشا نمودن زمامداران فاسد

امام علیه السلام در موارد گوناگون تلاش کرد تا چهره خلفای بنی امیه را بشناساند. مانند:

۱) امام حسین علیه السلام پیش از خروج از مدینه، در بین راه با مروان بن حکم، استاندار سابق مدینه رو به رو شد. مروان از آن موقعیت استفاده کرد و آن حضرت را به بیعت با یزید ترغیب نمود. جالب است که وی به حضرت عرض کرد: این بیعت به صلاح دین و دنیای شما است. امام وصیت اکید پیامبر صلی الله علیه وآله را درباره حرام بودن رهبری و ریاست برای خاندان ابوسفیان، این گونه مطرح کردند:

«علی الإسـلام السـلام إذا بُلیت الأمّه براعٍ مثل یزید. ولقد سمعتُ جدّی رسول اللّه یقول: الخلافه محرّمه علی آل أبی سفیان فإذا رأیتم معـاویه علی منبری فـابقروا بطنه. وقـد رآه أهل المـدینه علی المنبر، فلم یبقروا فابتلاهم اللّه بیزیـد الفاسق»(۱)؛ اینک باید فاتحه اسـلام خوانـده شود که امّت به پیشواییماننـد یزید گرفتار شده است. شـنیدم از جدّم رسول خدا صـلی الله علیه وآله که فرمود: خلافت حرام است بر خاندان ابی سـفیان. پس هنگامی که معاویه را بر منبر و جایگاه من مشاهده کردید، پس شـکمش را پاره کنیـد و اهل مـدینه او را بر روی منبر آن حضـرت دیدنـد و شـکم او را ندریدنـد و خدا آنان را به یزید معصـیت کار و فاسق دچار ساخت.

سخنـانی که از حضـرت در این باره نقل شـد، اشاره به موضوع بسـیار مهمی دارد که در مقـدمه بیان شـد و آن عبارت است از تخلّف خلفـای پس از پیـامبر صـلی الله علیه وآله، در به قـدرت رسانـدن افرادی که شـرایط اداره امور مراکز مهمّی ماننـد شام، مدینه، مکّه، بصره و کوفه را نداشتند.

چند نکته مهم در این بیان امام علیه السلام وجود دارد:

الف) با وجود خلفای بنی امیه، حیات اسلام از بین می رود.

ب) بر اساس فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله، خلافت اسلامی برای خاندان ابوسفیان حرام است.

ص:۳۱

۱- ۱۵. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۲ .

ج) در برابر خلافت و ریاست بنی امیه، باید جنگ مسلّحانه کرد.

د) سازش و سکوت در برابر غاصبین مجازات سخت دنیوی و اخروی در پی خواهد داشت.

۲) امام حسین علیه السلام در زمان حیات معاویه، هنگامی که او امام را به رعایت مصالح جامعه توصیه نمود، آن حضرت در پاسخ او می نویسد:

«... وإنّی لا أعلم فتنهً أعظم علی هذه الأمّه من ولایتک علیها»(۱)؛ و همانا من فتنه ای بزرگ تر بر این امّت، از حاکمیت تو بر آنان نمی شناسم.

۳) زمانی که معاویه تصمیم گرفت، برخلاف معاهده خود با امام حسن علیه السلام، یزید را به جای خود منصوب کند، امام حسین علیه السلام طی نامه ای انحرافات متعدد یزید را برای معاویه بیان کرده، از جمله درباره شراب خواری یزید چنین می نویسد:

«..ولیس شارب المسکر بأمینٍ علی درهم فکیف علی الأمّه...»(۲)؛ شراب خوار، امین برای حفظ یک درهم نیست. پس چگونه امین برای حکومت داری باشد.

پس امام علیه السلام برای معرفی رهبران گمراهی در زمان خود، به گونه ای صریح و جدّی تلاش کرده و اساس همه بدبختی های مسلمانان را بی توجّهی به سفارش پیامبرصلی الله علیه وآله بیان فرمود.

ص:۳۲

۱- ۱۶. موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۲۵۶، العوالم، الامام حسین علیه السلام ص ۹۲.

۲- ۱۷. همان: ص ۲۵۸؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بحار الانوار: ج ۶۳، ص ۴۵۹.

معرّفی امام شایسته

امام علیه السلام علاوه بر معرّفی رهبران فاسد بنی امیه، امام نور و هدایت زمان را - که خود آن حضرت بود - در موقعیت های مناسب مورد اشاره قرار داد، مانند:

الف) در جلسه ای که امیر مدینه، ولید بن عتبه، برای گرفتن بیعت، حضرت را دعوت کرده بود، امام بعد از معرفی خود و یزید فرمود:

«...ولیکن نصبح وتصبحون وننظر وتنظرون أینا أحقّ بالخلافه»(۱)؛ زمان بر ما و شما می گذرد و ما و شما نگاه می کنیم، معلوم خواهد شد کدام یک از ما سزاوار است به خلافت.

ب) امام حسین علیه السلام بعد از روبه رو شدن با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی، در فرصت های مناسب خطاب به آن مردم سخنانی ایراد فرمود. دومین سخنرانی حضرت بعد از نماز عصر (در منزل شراف) بود که فرمود:

«أیها الناس! فإنّكم إن تتّقوا اللّه وتعرفوا الحق لأهله، یكن أرضی للّه. ونحن أهل بیت محمد أولی بولایه هذا الأمر من هؤلآء المدّعین ما لیس لهم والسائرین بالجور والعدوان»(۲)؛ ای مردم! از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد، موجب خوشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته و سزاواریم، نه بنی امیه که ادّعای دروغ می کنند و بر ستم و دشمنی باقی هستند.

۱- ۱۸. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۱.

۲- ۱۹. سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص ۱۴۸؛ ارشاد مفید، ج ۲ ص ۷۹.

ج) امام علیه السلام در پایان سومین سخنرانی خود، خطاب به لشکریان حرّ بعد از آنکه هفت جرم بزرگ را برای حاکمان بنی امیه می شمارد:

«...إنّ هؤلآء قد لزموا الشیطان... وأنا أَحقُّ ممّن غیر...»(۱)؛

همانا بنی امیه از شیطان پیروی کردند... و من شایستگی خلافت را در میان مسلمین دارم، نه بدعت گذاران بنی امیه.

شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام

شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام نوشته بودند: اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ او آسوده شده اند، ما خود را نیازمند امام و رهبر می دانیم، که ما را از سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به ساحل نجات هدایت و رهبری کند. اینک ما مردم کوفه، با نعمان بن بشیر، فرماندار یزید در این شهر به مخالفت برخاسته ایم و هر نوع همکاری با او را قطع کرده ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی کنیم و منتظر شما هستیم. آنچه در توان داریم، در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم کرد.

در پایان پاسخی که امام علیه السلام برای آنان نوشتند، این عبارت آمده است:

«فلعُمری ما الإمام إلّا العامل بالکتاب والآخذُ بالقسط والدائن بالحق والحابس نفسَه علی ذات اللَّه»(۲)؛ سوگند به جان خودم! کسی که دارای چهار شرط نباشد، امام نیست: عامل به قرآن، همراهی با عدالت، وفاداری به حق و خدا محوری.

ص:۳۴

۱- ۲۰. ارشاد مفید ج ۲، ص ۷۹؛وقعه الطف لابی مخنف ص ۸۳؛ بحارالانوار ج ۴۴، ص ۳۷۷.

۲- ۲۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۱۳ .

۱ – عامل به قرآن: «العامل بالكتاب»

مجموعه آیات قرآن، محور سه موضوعند: اعتقادات، احکام و اخلاق. کسی که می خواهد محیطی اسلامی را رهبری کند، لازم است مجسمه عملی دین باشد، به گونه ای که رفتار او گویای رسوخ اعتقادات دین در ذات وی باشد. کسی می تواند به احکام دین عمل کند که آن را به خوبی بشناسد و بزرگ ترین فاجعه در صدر اسلام، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله این بود، افرادی که خلافت را تصاحب کردند، به خود حق می دادند که مفسّر قرآن و مبین احکام هم باشند؛ یعنی غیر از به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجتماعی مسلمانان محراب و منبر پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز اشغال کرده و به جای رسول اللّه صلی الله علیه وآله سخن می گفتند، در حالی که از کمترین اطّلاعات دینی برخوردار بودند.

مثلاً خلیفه دوم (عمر) دستور داد زن حامله ای را که از دنیا رفته بود، با بچّه در رحِمَش دفن کنند، در حالی که بچّه زنده بود. حضرت علی علیه السلام حکم صحیح را دادند که باید بچّه را از شکم مادر درآورند. آن گاه عمر گفت: «لولا علی لهلک عمر».

۲ – همراهی با عدالت: «والآخِذ بالقسط»

والقسط هو النصیب بالعدل کالنصف والنَّصَفه»(۱).

امام علیه السلام عمل به کتاب (قرآن کریم) را شرط اول ذکر کردند، که در واقع، سه شرط بعد نیز در کتاب وجود دارد؛ که این سه از نظر اهمیت، به عنوان ذکر خاصّ بعد از عام آورده شده اند.

۱– ۲۲. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۱۸ .

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالقِسْطِ شُهَدآءَ للَّهِ ِ..»(۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! به پا دارنده عدالت باشید...

وقتی قرآن همه مسلمانان را به اقامه عدل سفارش می کند، طبیعی است امام و پیشوای جامعه مسلمانان باید کسی باشد که فرمود: «اگر همه عالم را به من بدهند که پوست جوی را از روی ستم از دهان مورچه ای بگیرم، نخواهم پذیرفت.» بر همین اساس، امام حسین علیه السلام فرمود:

«نحن أهل بیت محمد علیهم السلام أولی بولایه هذا الأمر من هؤلآء المدّعین ما لیس لهم والسائرین بالجور و العدوان»(۲)؛ ما اهل بیت محمدعلیهم السلام سزاوار هستیم برای این امر (خلافت) از این مدّعیانی که ادّعای دروغ می کنند و بر ستم و دشمنی باقی هستند.

بنابراین، امام علیه السلام می فرماید: بنی امیه به دروغ، خود را صاحب این حکومت می دانند و مردمان ستمگری هستند که باید با آنان مبارزه کرد. بهتر این است که بگوییم: مقصود از شرط اول «العامل بالکتاب»، زندگی فردی اشخاص است؛ ولی منظور از شرط دوم «الاخذ بالقسط»، اجتماع انسان ها و اجرای حکم است.

۳ – وفاداری به حق: «والدائن بالحق»

دان فلان بالإسلام دِیناً: تعبد به وتدین به کذلک»(۳).

امام بر حق و هدایت، که می خواهد مردم را به راه حق هدایت کند، خود باید بیش از همگان به حق در همه ابعاد آن وفادار باشد، معنای این

ص:۳۶

۱- ۲۳. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲- ۲۴. سخنان امام حسین از مدینه تا شهادت، ص ۱۴۸ .

۳- ۲۵. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۲ .

جمله امام حسین علیه السلام این است که امام جامعه همیشه بایـد خود را بـدهکار حق بداند و هیچ گاه این بدهکار بودن در برابر دین را فراموش نکند.

۴ – خدا محوری: «والحابس نفسه علی ذات اللَّه»

افراد عادی جامعه، به وظایف عبادی خود می پردازنـد، آن گاه به دنبال کارهای دنیوی و شخصـی خود می رونـد؛ ولی کسـی که امامت جامعه اسـلامی را به دست می گیرد، باید همواره در خدمت دین و خلق خدا باشد. این جمله بسـیار زیبا و رسا برای تبیین امر امامت در یک جامعه اسـلامی است. بسـیار جای تأسّف است که در قرون گذشـته، بیشتر کسانی که امیر و سکان دار جوامع اسـلامی بوده انـد، موقعیت خود را وسـیله ای برای خوش گـذرانی و دنیـاطلبی بیشتر قرار داده و جز این که بر گرفتاری های مسلمانان بیفزایند، کاری نکرده اند.

در هر صورت مقصود از جمله مورد بحث این است که امـام و رهبر مسـلمین بایـد خودش را با همه وجود وقف بر خـدا کرده باشد. از این عبارت حضرت سید الشهداءعلیه السلام لزوم اخلاص در خدمت گزاری امام به امّت نیز استفاده می شود.

کسانی که پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله به قدرت رسیدند، به علّت نداشتن کمترین شرایط امامت، به گونه ای زمینه را فراهم کردنـد که پس از پنجاه سال، فرزند پیامبرصـلی الله علیه وآله و امام بر حق، که دارای همه ویژگی های امامت بود، با اهل بیتش آواره بیابان های عراق شوند و سـرانجام نیز او را در سرزمین کربلا در بدترین شرایط محاصره کردند و وحشیانه سر از بدنش جدا کرده و خیمه گاهش را به آتش کشیدند.

فصل سوم:چگونگی مرگ برای شهید و افراد فاسد در کلام امام حسین علیه السلام

مقدمه

«قُلْ یتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ»(۱)؛ بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می گیرد و سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می گرداند.

معنای موت در قرآن کریم

خداوند متعال انسان را آفرید و اسباب زندگی مادّی و معنوی او را نیز فراهم ساخت و هیچ گاه او را نابود نخواهد کرد. تنها تحوّل مهمّی که در سیر زندگی او روی می دهد، انتقال های گوناگونی است که برای همه افراد بشر، به طور قهری پیش خواهد آمد. نخستین انتقالی که برای انسان هست، پشت سر گذاشتن رحِم مادر و آمدن در این دنیا و آغاز زندگی مادّی است که ضرورتاً باید خود را با شرایط آن تطبیق دهد.

انسان پس از آمدن به این دنیا و شرکت در امتحان بزرگ الهی، یا به آن

ص:۳۹

۱- ۲۶. سوره سجده، آیه ۱۱.

شـد معنوی و جایگاه مترقّی که لازم بوده، رسـیده است و یا اینکه حرکت او در جهت گمراهی بوده است. به هر حال، بایـد از این مرحله خارج شود، خروج از زندگی مادّی و جدا شدن روح از جسم و ورود آن به عالم برزخ. «... وَمِنْ وَرآئِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یوْمٍ یبْعَثُونَ...»(۱).

گفتنی است: اساس شخصیت وجودی یک انسان روح او است. از این رو، در محاورات روزمره گفته می شود: دست من، پای من و بـدن من. این «مَن» کیست که بـدن برای او است، این «مَن» انسان واقعی است که بـدن، ابزار کار آن در دنیاست و به آن روح گفته می شود. آن گـاه که روح از این قفس جسم جـدا شود، برای آنکه احترام شـخص حفـظ شود و بوی تعفّن بـدن او دیگران را اذیت نکنـد، آن را دفن می کنند. البته قبلاً نیز در طول حیاتش بارها این بدن عوض شده است؛ ولی شخصـیت او با همه مشـخصات باقی مانده است. سومین مرحله سیر انسان، انتقال او از عالم برزخ به قیامت است که زمان آن نامعلوم است. در نتیجه مدّت اقامت انسان در برزخ نیز نامعلوم خواهد بود.

در مرحله دوم (دنیا)، هر چه وابسـتگی انسان به مادّیات بیشتر باشـد و جاذبه های دنیا او را به بنـد کشـیده باشـد، جـدا شدن از علاقه ها برای او سـخت تر خواهـدبود. در مقابل اگر خود را براساس معیارهای دینی تربیت کرده باشد ودر عین بهره مندی از دنیا در سایه بنـدگی خـدا، به آن دلبسـتگی پیـدا نکرده باشد، نه تنها مردن برای او دشوار نیست، بلکه حاضـر است در صورت لزوم، در میدان نبرد عاشقانه به استقبال شهادت برود.

۱- ۲۷. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

بنـابراین، کلمـه «مـوت» در قرآن کریـم، هرگز به معنـای فنـا و نـابودی نیست، بلکه به معنـای انتقـال است. از این رو، یـک امر وجـودی است نه عـدمی. به همین علّت خداونـد متعـال در سوره ملـک می فرمایـد: «... خَلَقَ المَوْتَ...»(۱)؛ خلق، ایجـاد کردن است نه نابود کردن.

بی ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام

بی ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام

بخشـی از سـخنان امـام حسـین علیه السـلام دربـاره حقارت و بی ارزشـی مظاهر دنیا و لزوم دل دادن به زنـدگی آخرت است، بخشی دیگر درباره آسان بودن مرگ، برای شهدا و مؤمنان و سخت بودن آن برای فاسقان.

۱ – توصیه به زهد در دنیا و توجه به آخرت:

امام علیه السلام خطاب به لشکر و اهل بیتش گفتاری دارند که بخشی از آن چنین است:

«واعلموا أنّ الدنیا حُلوها ومُرّها حُلم فی الانتباه فی الآخره، والفائز من فاز فیها والشـقی من یشـقی فیها»(۲)؛ بدانید تلخ و شیرین، همه اش خواب و خیـالی بیش نیست و جـای بیـداری و هوشـیاری، جهـان دیگر است و کسـی رسـتگار خواهـد بود که در آن جهان رستگاری یابد و بیچاره کسی است که در آن سرا شقاوت یابد.

۲ – مرگ پلی به سوی بهشت یا دوزخ:

امام علیه السلام خطاب به اصحاب خود، در روز عاشورا می فرماید:

ص:۴۱

۱- ۲۸. سوره ملک، آیه ۲.

۲- ۲۹. بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۱۷۱.

«صبراً بنی الکرام! فما الموت إلّا قَنطَره تعبر بکم عن البعوث والضرّآء إلی الجنان الواسعه والنعیم الدآئمه، فإیکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر وما هو لأعدائکم إلّا کمن ینتقل من قصرٍ إلی سجن وعذاب، أنّ أبی حدّثنی عن رسول اللّه صلی الله علیه وآله: الدنیا سجن المؤمن وجنّه الکافر والموت جسر هؤلآء إلی جنّانهم وجسر هؤلآء إلی جحیمهم، ما کذبت ولا کذبت»(۱)؛ ای بزرگ زادگان! صبر و بزرگواری پیشه کنید که مرگ جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده، به بهشت پهناور و نعمت های همیشگی آن می رساند. کیست که نخواهد از زندان به قصر انتقال یابد و برای دشمنان شما مرگ جز آن نیست که از کاخی به زندان و شکنجه انتقال یابد. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای من نقل کرده است که می فرمود: «دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که عدّه ای را عبور داده و به بهشتشان می رساند، و جمعی را عبور داده و به دوزخشان می رساند». آری نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم.

امام علیه السلام در این عبارت به چند مطلب اشاره کرده است:

الف) سفارش به صبر و پایداری

ب) مرگ پلی بیش نیست که مؤمن را از دشواری ها به سوی نعمت ها می برد و کافر را از آسایش به سوی عذاب.

ج) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

۱- ۳۰. بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۱۹۰ .

بر این اساس، مردم دو دسته انـد: گناه کاران از مرگ گریزانند و مؤمنان باکی از مرگ ندارند. در حادثه کربلا، هر دو نمونه را داریم. از یک سو، افرادی در لشکر عمر بن سعد حضور داشتند که قبلاً برای آن حضرت نامه نوشته و ایشان را دعوت کرده بودنـد، ولی همین که احساس خطر جانی کردنـد، ترسیدند و راه خود را عوض کردند؛ مانند شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث. امّا در اردوگاه امام حسین علیه السلام مردانی دیده می شدند از جان گذشته، بزرگوار و سخاوت مند که جلسه شب عاشورای امام حسین علیه السلام با آنان، گویای این واقعیت است.

استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا

استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا

شب عاشورا امام علیه السلام در جمع اصحابش فرمود که دشمنان از من دست برنمی دارند و شما می توانید از تاریکی شب استفاده کنید و بروید. زمانی که سخن امام علیه السلام به اینجا رسید، چند نفر از یاران ایشان چنین گفتند:

۱ – حضرت ابوالفضل علیه السلام

«چگونه ما شما را تنها بگذاریم و پس از شما به زندگی بپردازیم؟! خدا چنین روزی را نیاورد». دیگر افراد بنی هاشم نیز سخنانی این چنین ایراد کردند.

۲ – فرزندان عقیل

امام علیه السلام به فرزندان عقیل فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است. به شما اجازه می دهم که بروید».

آنان در پاسخ گفتند: «آیا ما بزرگ و سید و عمویمان را بدون اینکه تیر و نیزه و یا شمشیری به دشمنانشان بزنیم، رها کنیم؟! نه! به خدا جان و مال و فرزندانمان را در راه شما فدا می کنیم و خدا زندگی پس از شما را زشت کرده است».

ص:۴۳

۳ – مسلم بن عوسجه

«اگر ما شما را تنها بگذاریم، در برابر خدا چه پاسخی داریم؟! هرگز! تا نیزه ام را در سینه آنان فرو نبرم و تا شمشیرم نشکسته، با آنان می جنگم، و زمانی که سلاحی نداشتم، با سنگ با آنان مبارزه می کنم تا با شما شهید شوم».

۴ – سعید بن عبداللّه حنفی

«به خدا قسم! تو را تنها نمی گذارم تا خدا بداند که ما در غیبت رسولش تو را یاری کردیم. به خدا سوگند! اگر هفتاد مرتبه مرا بکشند و بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند، دست ازیاری شما بر نخواهم داشت. چگونه به این صورت نباشد درحالی که یک بار کشته شدن است، و پس از آن بزرگواری است که دائمی خواهد بود».

زهیر بن قین و گروهی دیگر از صحابه نیز سخنانی مانند سعید ایراد کردند. به نقل از امام سجادعلیه السلام، حضرت در این هنگام، آنان را دعا کردند.

۵ – قاسم بن الحسن

در این هنگام بود که قاسم بن الحسن علیه السلام از عمو پرسید: «وأنا فی من یقتَل؟»؛ آیا من نیز جزء کشته شدگان هستم؟!

حضرت فرمود: «یا بُنی! کیف الموت عندك ؛ فرزندم! شهادت نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: عمو جان از عسل شیرین تر است.

وقتی این گونه عشق خود به شهادت را بیان کرد، امام علیه السلام فرمود: «إی واللّه فداك عمّك!»؛ بله به خدا سوگند عمو به فدایت، تو نیز جزء شهدا خواهی بود.

۶ – محمد بن بشیر خضرمی

در اینجا امام علیه السلام خطاب به محمد بن بشیر خضرمی فرمود: «فرزند شما در مرزهای ری به اسارت درآمده است، برو و اسباب آزادی او را فراهم کن». پاسخ داد: «گرگ های بیابان مرا زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم».

نمونه ای دیگر از سخنان امام حسین علیه السلام

از ظاهر این سخن استفاده می شود که امام علیه السلام آن را در آغاز جنگ و برای تشجیع یاران خود ایراد کرده اند:

«قوموا أیها الکرام إلی الموت الّذی لا بدّ منه، فإنّ هذه السّهام رُسُل القوم إلیکم. فواللّه ما بینکم وبین الجنّه والنّار إلّا الموت یعبر بهؤلآء إلی جنانهم وبهؤلآء إلی نیرانهم»(1)؛ ای بزرگواران! برخیزید به سوی مرگ، مرگی که فراری از آن نیست. همانا این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شمایند. و سوگند به خدا بین شما و بین دوزخ، فاصله ای نیست مگر مرگ.

بنابراین، بخشی از سخنان امام حسین علیه السلام درباره بی ارزش بودن دنیا است و بخشی دیگر درباره آسان بودن مرگ در راه خدا. اصحاب آن حضرت نیز این درس را به خوبی فرا گرفته و بدان عمل کردند و در برابر مردمان پست، آخرت خود را به دنیای بی ارزش خریدند. شجاعت بی نظیری که اصحاب امام حسین علیه السلام از خود بروز می دادند، نتیجه نترسیدن از مرگ در راه خدا بود.

آنان در روز عاشورا برای رفتن به میدان جنگ از یکدیگر سبقت می گرفتند و نه تنها مرگ برای آنان سخت نبود، بلکه زندگی کردن در کنار آن مردمان پست و ذلیل برایشان دشوار شده بود. به همین علّت پس از شهادت تقریباً همه هر زمان، با این که مسؤولیت های فراوان به دوش

ص:45

1- 31. سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا کربلا، به نقل از لهوف، ص 269؛ موسوعه کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص 432؛ بحار الانوار، ج 45، ص 12؛ مصرع الحسین علیه السلام، ص 120.

حضـرت ابوالفضل علیه السـلام بود، خـدمت برادرش امام حسـین علیه السـلام آمـد و عرض کرد که سـینه ام تنگ شده است. اجـازه می خـواهم به میـدان بروم. امـام به ایشـان فرمود: حـال که چنین تصـمیم داری، برو و برای اهـل حرم، از رود فرات آب بیاور...

ص:۴۶

بخش دوم: موضوعات اخلاقی

فصل اوّل: ارزش های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام

مقدمه

«لَّقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ كانَ یرْجُو اللَّهَ وَالیوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِیراً»(۱)؛ به راستی در پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سرمشق نیکویی است، برای شما و برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید (و ایمان) دارد و خداوند را بسیار یاد می کند.

اگر بخواهیم اسلام رابه طور خلاصه معرفی کنیم، باید بگوییم که اسلام مکتبی است که از سه عنصر مهمّ تشکیل شده است:

الف) اعتقادات: این بخش به اصولی مربوط می شود که فرد مسلمان باید با آن ها پیوند عقیدتی داشته باشد.

ب) احکام عملی: این بخش مربوط به اعمال است و فرد مسلمان در بخش عبادات و معاملات خود به آن عمل می کند. علم فقه دربر گیرنده این احکام و دستور العمل ها است.

ج) اخلاق: دستور العمل هایی که در اسلام به رشد فضایل اخلاقی در

۱- ۳۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

انسان و دور ساختن او از رذائل می باشد، مسائل اخلاق اسلام نامیده می شود. این مسائل، صفات انسانی را احیا و تقویت می کند.

آیات قرآن را نیز می توان بر اساس این تقسیم بندی، دسته بندی کرد؛ مثلاً ـ آیه آخر سوره کهف، هر سه اصل اعتقادی (توحید، نبوت و معاد) را دربر دارد:

«قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یوحی إِلَی أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ، فَمَنْ كانَ یرْجُو لِقآءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَلا یشْرِكْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً»(۱)؛ (ای پیامبر!) بگو: من بشری همانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می شود که خدای شما خدای یگانه است. حال هر آن کس که امید به لقای پروردگارش بسته است، پس نیکو پیشه کند ودر پرستش پروردگارش کسی را نیاورد.

در زمینه احکام نیز حدود پانصد آیه مربوط به احکام است که به آیات الأحکام مشهور است، مانند آیات ۱۸۳ - ۱۸۵ بقره که درباره حکم روزه است. در بحث اخلاق نیز آیات بسیاری در قرآن آمده است؛ مانند:

«وَعِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یمْشُونَ عَلَی الأَرْضِ هَوْناً وَإِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»(۲)؛ و بندگان خدای رحمان، کسانی هستند که روی زمین، فروتنانه راه می روند و چون اشخاص نادان آنها را مخاطب سازند، بزرگوارانه پاسخ دهند.

جامع ترین آیه اخلاقی قرآن، آیه ۱۹۹ سوره اعراف می باشد:

۱- ۳۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲- ۳۴. سوره فرقان، آیه ۶۳.

«خُذِ العَفْوَ وَأْمُرْ بِالعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الجاهِلِينَ»؛ (به هر حال) با آنان مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

بنابراین، یکی از سه بخش مباحث اسلام و قرآن، مربوط به ارزش های اخلاقی است. قرآن ارزش های اخلاقی را به صورت نظری مطرح کرده است و در مواردی نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را الگوی عملی و رفتاری برای بشر معرفی نموده است. کلمه «اسوه» در آغاز آیه مورد بحث، به معنای الگو و سرمشق است، و منظور از «فی رسول اللّه»، رسول خداصلی الله علیه وآله است. بنابراین اسوه در مورد رسول خداصلی الله علیه وآله؛ یعنی پیروی از او.

معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خداصلی الله علیه وآله و دین آوردن شما این است که هم در گفتار و هم در رفتار، به او تأسی کنید. وقتی شما می بینید که او در راه خدا چه مشقّت هایی را تحمّل می کند و چگونه خود را با ارزش های اخلاقی و رفتاری آراسته است، شما نیز صفات اخلاقی را در خود پرورش داده و ریشه دار کنید.

تفسیر نمونه درباره آخر آیه مورد بحث می نویسد:

«قرآن در آیه فوق، این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند: امید به خدا و روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».(۱)

در روایات و آیات، غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، جانشینان آن حضرت و سایر انبیاء علیهم السلام نیز اسوه، الگو و سرمشق برای ما معرفی شده اند.

۱- ۳۵. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۲ .

ارزش های اخلاقی و امام حسین علیه السلام

اشاره

نهضت خون بار سید الشهداءعلیه السلام که از نظر زمانی، حدود ۱۶۰ روز بیشتر طول نکشید، دربر دارنده درس های بسیاری از جنبه های مختلف برای بشر است. یکی از جنبه های مهمّ این قیام، جنبه اخلاقی آن است. در سخنان امام حسین علیه السلام و سیره آن حضرت و نیز اصحاب بزرگوارش الگوهای بسیاری می توان یافت. ما در این بحث، بعضی از ارزش های اخلاقی اسلام را، که از آن وجود مقدّس، در نهضت کربلا مشاهده شده است، بیان می کنیم:

۱ - ایثار در حقّ دشمن

کاروان امام حسین علیه السلام هشتم ذی الحجه (پس از سخنرانی حماسی امام) یعنی در حساس ترین روز که همه کاروانیان به سوی مکه سرازیر بودند، از آن شهر خارج شد و حدود ۲۵ روز بعد، یعنی دوم محرم الحرام با طی منزلگاه های متعدّد به کربلا رسید.

یکی از کاروانسراها و منزلگاه های بین راه، توقّف گاهی است به نام شراف. زمانی که کاروان خواست از این محل حرکت کند، حضرت دستور فرمود ظروفی را که همراه دارند از آب پر کنند، آن گاه به راه ادامه دهند.

زمانی که تقریباً به نیمه روز (نزدیک ظهر) رسیدند، شنیده شد که یکی از اصحاب آن حضرت تکبیر گفت. امام فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ (از چه تعجب کردی؟) وی عرض کرد: از دور نخلستان سرسبزی را می بینم و تعجّب می کنم که در این بیابان ریگزار، چنین منطقه زیبایی وجود دارد. ولی دیگر همراهان نپذیرفتند که در این بیابان چنین نخلستانی وجود

داشته باشد. با اندکی دقّت، آنان مشاهده کردند که آن سیاهی جز نیزه ها، گوش های اسبان و لشکر آماده رزم چیز دیگری نیست. امام از همراهان خود پرسید: آیا مکان مناسبی برای دفاع در اینجا وجود دارد؟ آنان مکانی را در آن نزدیکی به نام «ذو حُسَم» معرّفی کردند که می توان با تکیه بر تپّه های موجود در آن، تنها از یک سو با دشمن جنگید و در نتیجه، در محاصره قرار نگرفت.

حرّ بن یزید ریاحی در رأس هزار نفر مسلّح، وارد این سرزمین شد. چون امام حسین علیه السلام شدّت عطش و تشنگی همراه با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده کرد، به یاران خویش دستور داد که آنان و اسب هایشان را سیراب سازند و طبق معمول بر آن مرکب های از راه رسیده آب بپاشند. یاران حضرت طبق دستور ایشان، هم افراد را سیراب کردند و هم ظرف های آنان را از آب پر ساخته، جلو اسبان گذاشتند، تا اینکه همه لشکر و مرکب هایشان سیراب شدند.

یکی از سپاهیان حرّ، به نام «علی بن الطعان المحاربی» می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید، پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان، توانستم به منطقه شراف و محل اردوی سپاه وارد شوم. چون در آن هنگام همه یاران حسین علیه السلام سرگرم سیراب کردن لشکریان بودند، کسی به من توجّه نکرد.

در این هنگام مردی خوش رو، که متوجه من شده بود و بعد دانستم که حسین بن علی علیهما السلام است، به یاری ام شتافت و در حالی که مشک آبی با خود حمل می کرد، خود را به من رسانید و گفت: «انخل الراویه»؛ شترت

را بخوابـان. من که با لغت حجاز آشـنا نبودم، منظور او را نفهمیـدم. از این رو فرمود: «انخل الجمل»؛ شتر را بخواباں. مرکب را خواباندم و مشـغول خوردن آب شدم، ولی بر اثر تشـنگی شدید و عجله بسـیار، آب به سر و صورتم می ریخت و نمی توانستم به راحتی بنوشم. امـام فرمود: «اخنث السـقاء»؛ مشـک را فشـار بـده. من بـاز هم منظور او را درک نکردم. امـام که مشک را به دست گرفته بود، با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانستم بدون زحمت و به راحتی سیراب شوم.(۱)

در بیابانی که معلوم نیست چه هنگام انسان به آب دست می یابد، بزرگواری اخلاق و کرامت علوی که در وجود آن حضـرت بود، این گونه سـخاوت مندانه آب را در اختیار مردمی می گذارد که به قصد دسـتگیری وی آمده اند. فاصله اخلاقی اردوگاه حسینی با لشکریان یزید بسیار زیاد و در مقابل هم است.

امام علیه السـلام حتی حیوانات آنان را مورد ترحّم و عطوفت انسانی خویش قرار داد، ولی آن مردم سنگ دل، در روز عاشورا به بچّه شـیرخواری که از تشنگی لب های خود را باز و بسته می کرد و نزدیک بود جان دهد، نه تنها ترحم نکردند، بلکه او را با تیر، روی دست پدر به شهادت رساندند.

عمر بن سـعد در روزهـای نخست ورودش به سـرزمین کربلا، گروه زیادی از لشـکریانش را مأمور کرد که بین خیمه های امام حسین علیه السلام و رود فرات حایل شوند. به همین علّت، اصحاب آن حضرت علیه السلام به آب دسترسی نداشتند و تشنگی آنان را آزار می داد. امام علیه السلام دستور دادند که در نوزده

۱- ۳۶. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۸۱ .

قدمی خیمه ها به سمت قبله چاهی حفر شود. آب گوارایی جوشید و همه از آن استفاده کردند (به علت نزدیک بودن به رودخانه فرات، سطح آب بالاست). سپس آن را پر کردند که اثری از آن دیده نمی شد.

عبید اللّه بن زیاد پیامی به عمر بن سعد فرستاد: به من خبر رسیده که حسین چاه حفر کرده و آب به دست آورده وخود و اصحابش نوشیده اند. زمانی که نامه من به دست تو رسید، آنان را به کلّی از آب محروم ساز و بر آنان بسیار در مورد آب سخت بگیر. این دستور سه روز پیش از شهادت امام علیه السلام و اصحابش اجرا شد.(۱)

با مقایسه بین این رفتار و رفتاری که امام علیه السلام و اصحابش در آب دادن به لشکریان حرّ و مرکب های آنان داشتند، فاصله اخلاق در این دو اردوگاه به خوبی معلوم می شود.

۲ – وفای به عهد

از تاریخ به خوبی استفاده می شود که هر چه امام به مقصد خود، یعنی کوفه نزدیک تر می شد، آثار از بین رفتن زمینه برای پیروزی، پدیدارتر می گشت و این امر، با توجه به شهادت مسلم، عبد اللّه بن بُقطر و قیس بن مُسْهِر و نیز سخنان افرادی مانند فرزدق، طرماح و نشانه های دیگر، تقریباً قطعی به نظر می رسید. ولی امام حسین علیه السلام به خاطر عهد و پیمانی که با عدّه بسیاری از مردم بسته بود و ممکن است در انتظار ورود آن حضرت باشند، همچنان این مسیر خطرناک را ادامه داد تا زمانی که با لشکریان حرّ رو به رو شد. امام علیه السلام بارها به این پیمان خود با کوفیان اشاره فرمود:

۱– ۳۷. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۰۲ .

نخستین بار، هنگام رویارویی دو لشکر بود که با وقت نماز ظهر فاصله چندانی نداشت. امام حسین علیه السلام پیش از اقامه نماز ظهر و پس از آن، علّت آمدن خود را دعوت مردم کوفه و وعده ای که ایشان به آنان داده است، اعلام فرمود:

«إنّها معذره إلی اللَّه عزّوجلّ وإلیکم، وإنّی لم آتکم حتّی أتتنی کتبکم وقدمت بها علی بها رسلکم أن أقدم علینا، فإنّه لیس لنا إمام ولعلّ اللَّه أن یجمعنا بک علی الهدی، فإن کنتم علی ذلک فقد جئتکم فأتونی ما اطمئنّ به من عهودکم ومواثیقکم وإن کنتم لمقدمی کارهین، انصرفت عنکم إلی المکان الّذی جئتُ منه إلیکم»(1)؛ ای مردم! سخنان من اتمام حجّت است بر شما و انجام وظیفه و رفع مسؤولیت در پیشگاه خدا. من به سوی شما حرکت نکردم مگر آنکه دعوت نامه ها و پیک های شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام و پیشوا نداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را هدایت و رهبری کند. اگر به این دعوت ها وفادار هستید، اینک من بسوی شما آمده ام. باید با من پیمان محکم ببندید ودر همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردار سازید و اگر از آمدن من ناخشنودید، حاضرم به محلّی که از آنجا آمده ام، باز گردم.

سپاهیان حرّ در برابر سخنان امام سکوت کردند و پاسخی مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نشد. پس از این سخنان، هر دو لشکر نماز ظهر

۱- ۳۸. مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ .

را به امامت امام حسین علیه السلام خواندند. پس از نماز ظهر، آن حضرت دوباره آنان را نصیحت کرد و فرمود: اگر نظرتان درباره آنچه در نامه هایتان نوشتید، عوض شده، من باز می گردم.

امام علیه السلام به گونه ای واضح، در این سخنان می فرماید: آنچه که من را به این سرزمین آورده و باعث شده است این خطرات را بپذیرم، عمل به پیمانی است که بین من و شما بسته شده است. من خواستم به عهد خود وفا کنم. اگر شما از قول و پیمان خویش دست برداشته اید، مرا آزاد بگذارید تا به محلّ حرکتم بازگردم.

بنابراین، یکی از ارزش های اخلاقی، که ابی عبد اللّه علیه السلام هم در سخن و هم در رفتار از آن پاسداری کرد، عمل به پیمانی بود که انسان مسلمان با فرد یا گروهی می بندد، تا جایی که در بعضی روایات اسلامی آمده است:

«مَن لا عَهْدَ لَهُ لا دِینَ لَه»؛ هر کس که پایبند عهد و پیمان خود نیست، دین ندارد.

معلوم می شود که وفای به عهد، در دین اسلام وجود دارد و نمی شود آن را نادیده گرفت.

دومین بار، زمانی بود که حرّ بن یزید ریاحی نتوانست کاروان حسین بن علی علیهما السلام را تحت کنترل درآورد، به عبید اللّه بن زیاد نامه نوشت و از او کسب تکلیف کرد. در این فاصله هر دو لشکر، در منزل گاهی به نام «بیضه» فرود آمدند. در اینجا امام علیه السلام بر حسب وظیفه با هدف هدایت آن مردم، روایتی را درباره امر به معروف و نهی از منکر، از جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل فرمود، آن گاه به بیان رفتار ضدّ دینی حکومت بنی امیه و یزید

پرداخت و در پایان، آمدن خود را عمل به پیمانی اعلام کرد که بین خود و مردم کوفه وجود داشته است:

«...وقد أتتنی کتبکم وقدمت علی رسلکم ببیعتکم أنّکم لا تسلّمونی ولا تخذلونی، فإن أتممتم علی ببیعتکم تصیبوا رشدکم، فأنا الحسین بن علی وابن فاطمه بنت رسول اللّه. نفسی مع أنفسکم وأهلی مع أهلیکم ولکم فی اسوه، وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدکم وخلعتم بیعتی من أعناقکم، فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بأبی وأخی وابن عمّی مسلم، فالمغرور من اغترّ بکم، فحظّکم أخطأتم ونصیبکم ضیعتم، ومن نکث فإنّما ینکث علی نفسه وسیغنی اللّه عنکم»(1)؛ دعوت نامه هایی که از شما به دست من رسیده و پیام پیک هایی که از سوی شما به نزد من آمده اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در برابر دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من بر ندارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید؛ زیرا من حسین فرزند فاطمه دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما در حکم فرزندان و خانواده خود من هستند. (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید. و اگر با من پیمان شکنی کردید و بر بیعت

1- 39. مقتل الحسین علیه السلام المقرّم، ص 185؛ سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مکه تا کربلا، ص 156.

خود باقی نماندید، به خدا سوگند! این عمل شما بی سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار کردید و با آنان از در فریب و پیمان شکنی درآمدید. پس آن کسی گول خورده است که به سخن شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود، راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید. و هر کس پیمان شکنی کند، به زیان خود او تمام خواهد شد و خدا مرا از شما بی نیاز خواهد کرد.

در این دو عبارتی که از امام حسین علیه السلام در موضوع مورد بحث ذکر شد، چند مطلب وجود دارد:

الف) ایراد سخن از سوی من اتمام حجّت و انجام وظیفه است.

ب) بیعت و اظهار نیاز از سوی شما، من را به این سرزمین آورد.

ج) معرّفی خود (برای اینکه عذری باقی نماند)

د) من برای شما الگو هستم.

ه) به خاطر عمل به عهد و میثاقم با شما به استقبال خطر آمده ام.

و) پیمان شکنی شما برای من تعجّب آور نیست.

ز) شما مردم عراق موقعیت حساس خود را درک نکرده اید.

ح) پیمان شکن قبل از هر کس به خود ضرر وارد می کند.

بنابراین، همان گونه که امام علیه السلام در این سخنان فرمود: «ولکم فی أسوه» ما باید ایشان را در عمل به ارزش های اخلاقی، از جمله وفای به عهد، سرمشق و الگوی خود قرار دهیم.

ص:۵۹

و نیز گروهی به سرپرستی طرماح بن عدی طائی که از کوفه می آمدند، در منطقه ای به نام «عذیب الهجانات» با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند. امام علیه السلام از آنان درباره مردم کوفه پرسید. آنان در پاسخ گفتند: بزرگان و سران قبایل کوفه با رشوه های سنگین، از سوی ابن زیاد به وی گرویده اند؛ اما افراد دیگر، دل هایشان با شماست و شمشیرهایشان بر شما. آن گاه خبر شهادت قیس بن مُسْهِر صیداوی، نامه رسان امام به مردم کوفه را به حضرت دادند. امام علیه السلام پس از شنیدن این خبر، این آیه را تلاوت کردند: «...فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا»(۱)

در ادامه این گفت و گو طرماح بن عدی طائی به امام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من هنگام خروج از کوفه، در کنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده اند. چون انگیزه این اجتماع را پرسیدم، گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی علیهما السلام و جنگ با او آماده می شوند. ای فرزند رسول خدا! تو را به خدا سوگند! از این سو برگرد؛ زیرا من مطمئن نیستم حتّی یک نفر از مردم کوفه به یاری شما بشتابد، و اگر این گروهی که من دیدم، در جنگ با تو شرکت کنند، در شکست تو کافی است، در حالی که هر روز و هر ساعت که می گذرد، بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود. سپس به امام علیه السلام چنین پیشنهاد کرد که: شما و من نیز در رکاب شما، به سوی «احباء» که منطقه سکونت قبیله ما «طی» در دامنه کوه هایی بلند است، حرکت کنیم که هیچ کس به آن منطقه دست پیدا نمی کند.

۱- ۴۰. سوره احزاب، آیه ۲۳.

امام حسین علیه السلام برای داشتن نیت خیر، او را دعا کردند و سخنانی فرمودند که من نمی توانم به پیشنهاد شما پاسخ مثبت بدهم؛ چون با مردم کوفه عهد و میثاقی بسته ام که باید به آن عمل کنم:

«إنّ بیننا وبین القوم عهداً ومیثاقاً ولسنا نقدر علی الانصراف حتی تتصرف بنا وبهم الأمور فی عاقبه» همانا بین ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست، تا ببینیم عاقبت کار به کجا می انجامد.

طرماح از امام علیه السلام اجازه خواست به سوی محلّی به نام «میره» نزد اهلش برود و زود برای یاری امام علیه السلام بازگردد. او اگرچه با سرعت برگشت، ولی وقتی به محلّ ملاقات قبلی اش با امام علیه السلام رسید، خبر شهادت امام علیه السلام را شنید و در نتیجه به سوی اهلش بازگشت.

امام علیه السلام در این سخن با صراحت می فرماید: «آنچه مرا وادار کرده که با همه خطرها به راهم ادامه دهم، وظیفه عمل به عهد و میثاقم با مردم کوفه است و امکان ندارد که من دست از وظیفه ام بردارم تا ببینم عاقبت کار به کجا می انجامد». بنابراین، الگو بودن امام حسین علیه السلام در عمل به ارزش های اخلاقی، به خوبی روشن می شود.

۳ – پیش قدم نبودن در جنگ

لشکریان حرّ بن یزید ریاحی و کاروان امام حسین علیه السلام نزدیک یکدیگر همچنان در حرکت بودند تا دستور امیر عراق، عبید اللّه بن زیاد خطاب به حرّ برسد. دو قافله به سرزمین «نینوا» رسیدند. در اینجا با مردی مسلّح و سوار بر اسبی تندرو رو به رو شدند. او کسی جز پیک ابن زیاد نبود که حامل نامه وی به حرّ بود. متن نامه این بود:

«جعجع بالحسین حین تقرأ کتابی ولا تنزله إلّا بالعراء علی غیر مآء وغیر حصن»؛ با رسیدن این نامه، به حسین بن علی سخت بگیر و در بیابانی بی آب و علف و بی قلعه فرودش آور.

حرّ نیز متن نامه را برای امام علیه السلام خواند و آن حضرت را از مأموریت خویش آگاه ساخت. امام علیه السلام فرمود: پس بگذار ما در بیابان نینوا و غاضریات یا شفیه فرود آییم. حرّ گفت: نمی توانم این اجازه را به شما بدهم. من دیگر در تصمیم گیری آزاد نیستم؛ زیرا همین نامه رسان، جاسوس ابن زیاد و مواظب من است.

در این هنگام، زهیر بن قین به امام علیه السلام گفت: جنگ با این گروه کم، آسان تر است از جنگ با افراد بسیاری که در پشت سر آنان است. به خدا قسم! طول نخواهد کشید که لشکریان بسیاری به پشتیبانی آنان برسند و آن وقت ما دیگر تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت.

امام در پاسخ به پیشنهاد زهیر بن قین چنین فرمود:

«ما کنت أبدأهم بقتال»؛

من هرگز آغاز کننده جنگ نخواهم بود.

امام حسین علیه السلام تا روز عاشورا بر این تصمیم خود باقی ماند. صبح روز عاشورا عمر بن سعد پس از شاهد گرفتن مردم و تیراندازی به سوی خیمه های حرم امام حسین علیه السلام جنگ را آغاز کرد و امام علیه السلام نیز چاره ای جز دفاع از خود و اهل بیت خویش نداشت. پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام نیز در جنگ هیچ گاه پیشقدم نبود، پیش از آنکه به پیروزی بیندیشد، به رعایت اصول اخلاقی و انسانی فکر می کرد.

آغـاز کننـده جنـگ، عامـل اصـلی همه قتل ها، جراحت ها، آوارگی ها و نابسامانی ها شـناخته می شود و اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام به پیروی از آیین ارزشـمند قرآن می خواسـتند با ارشاد و هـدایت مردم، آنان را به جای جنگ، به سوی ارزش های اخلاقی رهنمون شوند.

۴ – صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)

۴ – صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)

یکی از ارزش هـای اخلاقی در اسـلام صبر است، در روایات صبر به سه قسم تقسـیم شـده: صبر در طاعات، صبر بر مصـیبت و صبر از معصیت.

مفهوم صبر، این معنا را تـداعی می کنـد که گویی عاملی انسان را به سویی می کشانـد و او در برابر آن،مقاومت می کند. این عامل ممکن است درونی باشد یا بیرونی، و عامل درونی نیز مختلف است.

بـا توجّه به کـاربرد گسترده واژه صبر می توان گفت: بیشتر رفتارهـای اخلاـقی و یـا حتّی همه آنها به لحاظی تحت عنوان صبر قرار می گیرند.(۱)

بنابراین بر اساس روایات، برای انجام وظایف شـرعی، به صبر و اسـتقامت نیاز است که از آن به «صبر طاعات» تعبیر شده است. برای گنـاه نکردن نیز به صبر و پایـداری نیـاز است. این در صورتی عملی خواهـد شـد که معنویت در انسـان ریشه دار و عمیق باشـد. این صبر «صبر از معصـیت» عنوان گرفته است. و مقاومت کردن در پیش آمـدهای ناگوار «صبر بر مصـیبت» نامیـده شده است. حدیثی در اصول کافی از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است که تقسیم یاد شده را بیان می کند.(۲)

۱- ۴۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۸۴ .

۲- ۴۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷ .

امام حسین علیه السلام در حادثه عاشورا، در موارد متعددی اصحاب و اهل بیتش را به صبر سفارش می کرد که در سخنان آن حضرت، هر سه نوع صبر را مشاهده می کنیم:

صبر در طاعات

«إنّ اللّه تعالی أذن فی قتلکم وقتلی فی هذا الیوم، فعلیکم بالصبر والقتال... صبراً یا بنی الکرام...»(1)؛ خداوند به کشته شدن شما و من در این روز اذن داده است و بر شما است که شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید. بزرگ زادگان! صبر و شکیبایی به خرج دهید.

در اینجا به صبر در اطاعت از فرامین الهی سفارش شده است، از آنجا که جهاد یکی از اساسی ترین دستورهای شرع مقدس است، امام حسین علیه السلام اصحاب خود را به عمل به این حکم الهی سفارش می کند.

صبر بر مصیبت

امام حسین علیه السلام در لحظات آخر زندگی خود، اهل خویش را در برابر انبوه مصیبت های وارد شده بر آنان به صبر دعوت می فرمود:

«یا أختاه! یا أمّ کلثوم! یا فاطمه! یا رباب! أنظرن إذا قتلت فلاتشقق علی جیباً ولاتخمسن وجهاً ولاتقلن هجراً»(2) ای خواهر! ای امّ کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! زمانی که کشته شدم، پس گریبان خود را به خاطر من نگشایید و صورت خود را نخراشید و سخن نامربوطی نگویید.

۱- ۴۳. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۵ . مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴، بحارالانوار ج ۴۵ ص ۸۶.
۲- ۴۴. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۲.

امام علیه السلام در وداع دوم خود نیز به صبر در برابر مصیبت ها و ناگواری ها سفارش می فرمود:

«وأمرهم بالصبر... وقال: ویعوّضکم عن هذه البلیه بأنواع النعم والکرامه فلا تشکو، فلا تقولوا بألسنتکم ما ینقص من قدرکم»(1)؛ امر کرد ایشان را به صبر... و فرمود: خدا شما را از این مصیبت، به اقسام نعمت ها وبزرگواری عوض می دهد، پس شکایت نکنید. پس با زبانتان چیزی را نگویید که از ارزشتان می کاهد.

در این وداع، امام علیه السلام سه مطلب را درباره صبر بیان می فرماید:

الف) امر کردن به صبر

ب) خداوند در برابر صبر بر دشواری ها و مصیبت ها، با نعمت و بزرگواری پاداش می دهد.

ج) در مصیبت ها سخنی برخلاف رضای خدا گفتن، موجب کم ارزش شدن انسان خواهد شد.

در سخنان امام حسین علیه السلام، به صبر و استقامت برای انجام دادن طاعات از جمله جهاد در راه خدا سفارش شده است. امر به صبر در برابر سختی ها و مصیبت ها در دو مورد بیان شد. مهم این است که حضرت نیز با شجاعت، در برابر آن همه دشمن جهاد کرد، بر آن همه مصیبت صبر نمود و شکرگزار خدا بود و این واقعیت را به زبان نیز جاری کرد. در لحظات آخر، زمانی که با بدنی مجروح و خون آلود به روی زمین کربلا افتاده بود، با خدا راز و نیاز و تحمّل خود را با همه وجود اعلام می کرد:

۱- ۴۵. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام ص ۴۹۱، ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۳۸۰.

«صبراً علی قضآئک یا ربّ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین، ما لی ربّ سواک ولا معبود غیرک، صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له...»(۱)؛ صبر می کنم بر قضای تو، ای پروردگارا! که جز تو خدایی نیست ای فریادرس فریاد خواهان. برای من پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو نیست. صبر می کنم بر حکم تو، ای فریادرسی که فریادرسی نداری...

صبر از معصیت (گناه)

نکته درخور توجه، در اینجا این است که امام علیه السلام دو قسم قبلی صبر را خطاب به اصحاب و اهل بیت خویش فرموده است؛ اما قسم سوم، یعنی صبر از گناه نیز در کلام سید الشهداءعلیه السلام در روز عاشورا وجود دارد که خطاب به دشمن و برای بازداشتن آنان از گناه بزرگی که تصمیم گرفته بودند انجام دهند، بیان شده است. امام علیه السلام در آغاز خطبه اول خود، در صبح روز عاشورا با صدای رسا فرمرد:

«أیها النّاس استمعوا قولی ولا تعجلوا حتّی أعظم بما هو حقّ لکم علی و حتّی أعتذر إلیکم من مقدمی علیکم...»(۲)؛ ای مردم! سخن مرا بشنوید و عجله نکنید تا موعظه کنم شما را به چیزی که حقّ شما است بر من (هدایت و موعظه)، تا اینکه علّت آمدن خود را برای شما بیان کنم.

در این عبارت، امام علیه السلام اصطلاح صبر را به کار نبرده اند، ولی از لحاظ

ص:۶۶

۱- ۴۶. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۸۳ .

۲- ۴۷. موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۴۱۸.

مفهوم «لا تعجلوا» به معنای «اصبروا» است. بنابراین، هر سه قسم صبر را که در روایت یاد شده، در وقایع شب و روز عاشورا نیز به چشم می خورد.

۵ – وفاداری با دوستان

وفاداری از جمله ارزش های اخلاقی است. وفادار بودن به این معناست که انسان مسلمان، فردی را که با او سابقه دوستی داشته، فراموش نکند. به ویژه اگر این دوستی، در فرآیند یک مکتب الهی و بر اساس ارزش ها شکل گرفته باشد.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هرجا لازم می شد، به کمک اصحابش می شتافت و معمولاً در کنار آنان به هنگام شهادت حاضر می شد؛ مثلاً در میان اصحاب امام علیه السلام، غلامی سیاه چهره به نام جون – متعلّق به ابوذر غفاری بود که به امیر المؤمنین علیه السلام و بعد به امام مجتبی علیه السلام سپرده شده و سرانجام در خدمت امام حسین علیه السلام – بود، تا اینکه به کربلا آمد.

آن حضرت به وی فرمود: تو عمری در خانه ما زحمت کشیده ای و به منظور عافیت با ما بوده ای. من به تو اجازه می دهم که آزادانه بروی.

او وقتی این سخن را شنید، خود را پشت پاهای امام علیه السلام انداخت و عرض کرد: در دوران خوشی، از نعمت های موجود در خانه شما بهره می بردم. اکنون در این وضعیت سخت، شما را تنها بگذارم و بروم؟! رنگم سیاه و حسب و نسبی ندارم، امّا دوست دارم با شما باشم تا بوی خوش و بهشتی بگیرم و حسب و نسب من شریف شود و رنگم سفید گردد. نه به خدا قسم! جدا نمی شوم تا این خون سیاه با خون شما مخلوط گردد. حضرت به او اجازه داد.

ص:۶۷

او به میدان رفت و پس از کشتن ۲۵ نفر به شهادت رسید. امام علیه السلام بالای سر او حاضر شد و دعایش کرد:

«اللّهمّ بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الأبرار وعرّف بینه وبین آل محمّد»(۱)؛ خدایا! صورتش را سفید گردان و بویش را مطبوع گردان و او را با نیکان محشور کن و رابطه بین او و آل محمّد: را پسندیده قرار بده!

وفاداری امام به اندازه ای عمیق و ریشه دار است که غلامی این چنین را حتّی پس از شهادت قدردانی کرده و او را مورد لطف قرار می دهد.

حرّ بن یزید ریاحی نیز با آنکه باعث شد که امام علیه السلام در این سرزمین فرود آید، ولی چون توبه کرد و رابطه دوستی با آن حضرت برقرار ساخت، مورد لطف ایشان قرار می گیرد و برای پذیرایی دعوت می شود. پس از شهادت نیز خود حضرت، زخم سر او را با دستمال خویش می بندد. در بعضی موارد، امام علیه السلام بالای سر مجروحین حاضر می شد و صورت به صورت آنان می گذاشت؛ مانند «واضح» و «اسلم» که با تبسّم و در حالی که در آغوش امام بودند، روحشان به عالم ملکوت پرواز کرد.

امام حسین علیه السلام مظهر محبت، عاطفه، دگر دوستی و وفادای به دوستان و هم سنگران بود. آزار ایشان حتی به دشمنانشان هم نمی رسید، ولی دشمن پست با دیدن این همه بزرگواری و زیبایی از آن امام عزیز، به ایشان با بدترین رفتارها توهین کرده و آن حضرت را به شهادت رساند.

۱- ۴۸. بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۲۳ . موسوعه کلمات الامام الحسین ص ۴۵۲ .

فصل دوم: مقام رضا در سیره امام حسین علیه السلام

مقدمه

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ البَرِیهِ * جَزآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضَوْا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِی رَبَّهُ»(۱)؛ تنها آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بهترین اهل عالمند. پاداش ایشان نزد پروردگارشان باغ های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت ابد، جاودان متنعمند و خدا از آنان خشنود و آنان هم از خدا راضی هستند و این بهشت، مخصوص کسی است که از خدا بترسد.

بالاترین رتبه معنوی انسان، این است که تنها به انجام وظیفه بیندیشد و در برابر مقدّرات الهی، خشنودی کامل داشته باشد. این مقام عرفانی، از اخلاص بالاتر است.

۱- ۴۹. سوره بینه، آیه ۷ و ۸.

فرق بین اخلاص و مقام رضا

مُخلِص به کسی گفته می شود که انگیزه و محرّکی غیر از خداوند متعال نداشته باشد؛ ولی مقام رضا مربوط به افرادی است که در عمل مخلصانه، احساس رضایت و خشنودی نیز دارند و این مرحله ای بالاتر از اخلاص است. فردی که بیمار است، ممکن است پزشک برای بهبودی او داروی بدمزه ای را تجویز کند. این بیمار فقط برای دست یافتن به سلامت خود، این دارو را می خورد و احساس ناگواری هم در این هنگام به او دست می دهد؛ ولی گاهی پزشک خوردن عسل مصفای طبیعی را به بیمار توصیه می کند. او هم برای درمان خود، شربت عسل را می نوشد؛ ولی با همه وجود به استقبال این دستور می رود و از آن رضایت کامل دارد و ذرّه ای احساس دشواری نمی کند.

محیی الدین بن عربی در تفسیر خود، ذیل آیه مورد بحث می گوید:

«... وأعلی درجاتهم (خیر البریه) مقام کمال الصفات الّذی هو الرضا»(1) ... افرادی که ایمان دارند و همه اعمال صالح را نیز انجام می دهند، صاحب مقام خیر البریه می شوند.

بالاترین درجه آنان مقام کمال صفات است، مقامی که جز مقام رضا نیست. علّامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان، معیار ایمان افراد را اعتقادشان به تقدیرات الهی بیان می کند که مقام رضا فرع بر آن اعتقاد و باور است.

ص:۷۰

۱- ۵۰. تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۸۳۵ .

خشنودی در مراحل چهارگانه قیام حسینی

۱ – مرحله نفی طاغوت:

امام حسین علیه السلام در مدینه فرمود:

«ومثلی لا یبایع مثله»(۱)؛ کسی مانند من با طاغوتی همانند یزید بیعت نمی کند.

با توجّه به این جمله امام علیه السلام، این مرحله را «نفی طاغوت» نامیدیم.

امام حسین علیه السلام هنگامی که برای وداع با جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد حرم آن حضرت می شود، خدا را به آن حضرت قسم می دهد که در این نهضت و حرکتی که آغاز کرده است و هنوز در ابتدای راه قرار دارد، او را به جهتی که رضای خودش در آن است، هدایت کند:

«أسئلک یا ذا الجلال والإکرام! بحقّ القبر ومن فیه، ما اخترت من أمری هذا ما هو لک رضی»(۲) ای خداوند باشکوه و بزرگوار! به حقّ این قبر و به حقّ صاحب این قبر، از تو می خواهم که آن راه را برایم پیش آوری که خشنودی تو در آن باشد.

این عالی ترین درجه کمال است که انسان در سخت ترین و حسّاس ترین شرایط قبل از موفقیت ظاهری، به رضایت الهی بیندیشد.

امام علیه السلام در پایان وصیت نامه معروف خود در مدینه، پس از بیان اهداف مهمّ خویش می افزاید:

«فمن قَبِلَنی بقبول الحقّ فاللَّه أولی بالحقّ، ومن ردّ عَلَی هذا، أصبر حتّی یقضِی اللَّه بینی وبین القوم وهو خیر

۱- ۵۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۵۶.

۲- ۵۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۲۵.

الحاکمین»؛ پس هرکس مرا بپـذیرد به پـذیرش حق و ثابت، پس خـدا سـزاوارتر است به این حقیقت، و هرکس با من مخالفت کنـد در مبـارزه، من در برابرش صبر و مقـاومت می کنم تـا اینکه خـدای متعال بین من و او قضاوت کنـد، که او بهترین حکم کنندگان است.

مقصـود حضـرت در ایـن بیـان، ایـن است که من به علّت مخـالفت گروهی بی شـمار، از انجـام وظیفه ای که خـدا بر عهـده ام گذارده است، دست بر نمی دارم و به خواست خدا از نتیجه این مبارزه رضایت کامل دارم.

۲ – مرحله آگاهی دادن و تبلیغ

امام حسین علیه السلام در مکّه در نامه ای به مردم بصره نوشت:

«أن تسمعوا قولی أَهْدِکم إلی سبیل الرّشاد»؛ اگر به گفتارم گوش دهید، شما را به راه تعالی هدایت می کنم.

بنابراین، مکّه جایگاه ابلاغ پیام امام علیه السلام بود و بنابر تعبیر خود امام، ما این عنوان را انتخاب کردیم.

امام حسـین علیه السـلام روز سوم شـعبان به مکّه رسید و با اهل بیت خود، بیش از چهار ماه در مکّه ماندند. چند عامل موجب شد که حضـرت در حساس ترین زمان، که همه کاروان های حاجیان به سوی مکّه در حرکت بودند، ایشان تصـمیم بگیرند در آن شرایط به سوی عراق حرکت کنند.

حفظ حرمت کعبه، خنثی سازی نقشه حکومت برای ترور آن حضرت و نامه مسلم باعث شد که امام علیه السلام از مکه خارج شود. آن حضـرت پیش از حرکت، از مردم دعوت کرد تا جمع شوند در حالی که در میان جمعیت ایستاده بود، خطبه تاریخی و بسیار زیبای خود را ایراد فرمود:

«الحمـد للّه ومـا شـآء اللّه ولاـ قوّه إلّا باللّه وصـلّى اللّه على رسوله، خُطّ الموت على وُلـد آدم مَخط القلاده على جيـد الفتاه، وما أولهنى إلى أسـلافى اشتيـاق يعقوب إلى يوسف، وخُير لى مصـرع أنـا لاقيه كأنّى بأوصالى تتقطعها عسـلان الفلاه بين النواويس وكربلاء فيملأنّ منّى أكراشاً جوفاً وأجربه سُـغباً لا محيص عن يوم خُطّ بالقلم، رضا اللّه رضانا أهل البيت نصبر على بلآئه ويوفّينا أجور الصـابرين، لن تشُـذّ عن رسول اللّه لحمته بل هى مجموعه له فى خضـيره القـدس تقرّ بهم عينه وينجز بهم وعـده إلى ومن كان فينا باذلاً مُهجته مُوطّناً على لقآء اللّه نفسه، فليرحل معنا فإنّى راحل مصـبحاً إن شاء اللّه»(۱)؛ سپاس براى خداى متعال است. آنچه خـدا بخواهـد همان خواهـد بود، و هيـچ نيرويى حكم فرما نيست مگر به اراده خداونـد، و درود خداوند بر فرسـتاده اش. مرگ بر انسـان هـا لازم افتاده، هماننـد گردن بنـد كه ملازم گردن دختران است، و من به ديـدار نياكانم آن چنان اشتياق دارمماننـد اشتياق يعقوب به ديـدار يوسف، و براى من قتلگاهى معين گرديـده است كه در آنجا فرود خواهم آمد، و گويا با چشـم خود مى بينم كه درندگان بيابان ها (لشكريان كوفه) در سرزمينى در ميان نواويس و كربلا اعضاى مرا قطعه قطعه و شكم هاى گرسنه خود را سير مى كنند. از پيشامدى كه با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفرّى نيست. خشنودى خدا خشنودى

۱- ۵۳. حياه الامام الحسين بن على عليهما السلام، ج ۳، ص ۴۸.

ماست. در برابر بلا و امتحان او، صبر و استقامت می ورزیم و اجر صبر کنندگان را به ما خواهد داد. در میان پیامبر و پاره های تن وی (فرزندانش) هیچ گاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت در کنار او خواهند بود و چشم پیامبر به دیدار آنان روشن می شود و وعده او نیز (استقرار حکومت اللّه) به دست آنان تحقّق خواهد یافت. هر کس می خواهد جان خویش را در راه ما فدا کند و خود را برای لقای پروردگار خود آماده می بیند، با ما همسفر شود که من صبح گاهان حرکت خواهم کرد ان شاء اللّه.

سید الشهدا علیه السلام در این خطبه بسیار زیبا پس از یادآوری مرگ و همه سختی هایی که در پیش رو دارند، می فرماید که رضایت خدا، رضای ما اهل بیت علیهم السلام است و بر همه سختی هایش صبر می کنیم و به استقبال آن می رویم و آن گاه کسانی را که حاضرند مخلصانه خون خود را در راه خدا اهدا کنند، دعوت می کند که با ایشان حرکت کنند. این عالی ترین مقام عرفانی برای یک امام است که خود، همرزمان و خانواده خویش را در برابر همه بلاها، عاشقانه به وادی نینوا آورده است.

توضیحی کوتاه درباره سخن امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در این خطبه معروف خود، به بیان چند مطلب پرداخته:

الف) حمد و ثنای خدای متعال

ب) مقدّر بودن مرگ برای همه، به صورت واقعیتی که از انسان جدا شدنی نیست.

ج) اشتیاق به شهادت در راه خدا

د) بیان گوشه ای از حوادث کربلا که در آینده به وقوع خواهد پیوست.

ه) اظهار خشنودی از سختی هایی که در راه حفظ دین وارد می شود.

و) این نهضت، همسو با بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله و احیای دین خداست. از این رو، در این حرکت به او ملحق خواهیم شد و در بهشت به صورت جمعی با ایشان خواهیم بود.

ز) دعوت از کسانی که حاضرند در نهضت، با ایشان همراهی و جان فشانی کنند.

۳ – مرحله انتظار

امام حسین علیه السلام بین راه مکّه به عراق فرمود:

«لأرجو أن يكون خيراً ما أراد اللَّه بنا قُتِلنا أم ظفرنا»(۱)؛ امید خیر دارم به آنچه خدا اراده کرده برای ما، چه کشته شویم و چه پیروز گردیم.

عنوان انتظار، از این عبارت حضرت انتزاع می گردد. امام حسین علیه السلام در مرحله سوم، که سرآغاز یک تحول عظیم برای پیروزی یا شهادت بود، همچنان با شعار خود، که «رضا اللَّه رضانا» بود، به پیش می رفت.

شیخ مفید رحمه الله از فرزدق شاعر نقل می کند که گفت: در سال ۶۰ هجری به همراه مادرم برای به جا آوردن حجّ به مکه می رفتم. همچنان که مهار شتر را در دست داشتم و در محدوده حرم به مکه نزدیک می شدم، ناگاه حسین بن علی علیهما السلام را دیدم که با شمشیر و اسلحه از مکه بیرون می رود.

پرسیدم: این قطار شتر از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی علیهما السلام است.

۱- ۵۴. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۲ .

پس نزد آن حضرت آمده، عرض کردم: خداوند خواسته و آرزویت را در آنچه می خواهی روا سازد. پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند رسول خدا! چه چیز تو را به شتاب واداشته که از انجام حجّ دست برداری؟

فرمود: اگر شتاب نمی کردم، گرفتار می شدم. سپس به من فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: مردی از عرب هستم، به خدا سوگند! بیش از این از من نپرسید.

سپس فرمود: مرا از مردمی که در پشت سر داری، آگاه کن. (مردم عراق در یاری ما چگونه هستند). عرض کردم: از مرد آگاهی پرسیدی و من خوب آنان را می شناسم.

«قلوب النّاس معك وأسيافهم عليك»؛ دل های مردم عراق با شماست و شمشیرهایشان بر شما و قضا [و قدر الهی از آسمان فرود آید و خدا آنچه را خواهد به جا آورد.

حضرت فرمود:

«صدقتَ للّه الأمر، وكلّ يوم هو في شأن، إن نزل القضاء بما نُحبّ ونرضى فنحمد للّه على نعمائه وهو المستعان على أدآء الشكر، وإن حال القضآء دون الرّجآء فلم يبعد من كان الحق نيته والتقوى سريرته»(۱)؛ راست گفتی، کار به دست خداست و هر روز در کاری است، پس اگر قضا [و خواست خدا] فرود آمد به آنچه ما می خواهیم و به آنچه خشنودیم (و بر طبق دلخواه ما بود) پس خدا را بر نعمت هایش سپاس گوییم و او نیروی شکرگزاری اش

ص:۷۶

۱- ۵۵. الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد، ج ۲، ص ۶۸ .

را عطا و اگر به دلخواه ما نشد، پس دور نشود از خواسته خود، آن کس که نیتش حق باشد و پرهیزکاری پیشه کند.

از این سخن امام علیه السلام استفاده می شود که ما تابع خواست و رضایت الهی هستیم و به وظیفه خود عمل می کنیم. از نظر سیاسی و ظاهری، می بینیم که فرزدق بدترین خبر ممکن را به امام داد، ولی این خبر ذرّه ای در روحیه و سخن امام تغییر ایجاد نکرد و با همان صلابتی که در مدینه و مکّه سخن گفت، اکنون نیز با اخلاصی عمیق سخن می گوید.

۴ – مرحله شهادت

امام حسین علیه السلام در کربلا فرمود:

«مرحباً بالقتل فی سبیل اللَّه....»(۱)؛ آفرین به کشته شدنی که در راه خدا باشد.

این جمله، غیر از این که آمادگی کامل امام را برای شهادت بیان می کند، رضایت کامل نیز از آن مشهود است. این عبارت را امام در برابر تهدیدات حرّ بن یزید ریاحی در ابتدای ورود به کربلا فرمود، و به خوبی رضایت کامل از شهادت در راه خدا استفاده می شود.

در چهارمین مرحله نهضت، کاروان امام در بیابانی به دور از امکانات فرود آمد. جیره خواران پست مسلّحانه به این دشت یورش آوردند. حسینیان در مظلومیتی همه جانبه، به محاصره آنان درآمدند؛ ولی روح و جان آنان هرگز تن به اسارت نداد و دشمن را با همه بزرگی و گستردگی ظاهری اش به ذلّت کشید. رفتار و سخن امام علیه السلام و اصحاب بزرگوارش در

۱- ۵۶. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱ .

اینجا نیز از اخلاص موج می زند و یزیدیان را غرق ساخته است.

اگرچه از سخنان امام و اصحابش علیهم السلام و رفتار آنان، رضایت کامل از حوادث دیده می شود و هرچه امام به شهادت نزدیک تر می شود، با چهره ای افروخته تر و با شجاعت بیشتر می رزمد، ولی ظاهراً عبارتی که در کربلا از آن امام کلمه «رضا» در آن به کار رفته باشد، ملاحظه نشد. عبارت معروفی که از امام علیه السلام در لحظات آخر نقل می شود: «رضاً بقضائک، تسلیماً لأمرک...» درست نیست، بلکه عبارت موجود در مقاتل، این گونه است: «صبراً علی قضائک یا ربّ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین».(۱)

۱- ۵۷. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۸۳ .

فصل سوم: درس عزّت از مکتب امام حسین علیه السلام

مقدمه

«مَنْ کانَ یرِیدُ العِزَّهَ فَللَّهِ ِ العِزَّهُ جَمِیعاً...»(۱)؛ هر کس سربلندی می خواهد، پس سربلندی از آنِ خداوند است.

العِزّ: خلاف الذُّلّ؛ والعزیز: الشریف، المکرّم(۲).

عزّت، حالتی است که نمی گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب شود.(۳) صلابت در اصل، به معنای عزّت است؛ اما از باب توسعه، به معنای قاهری که مقهور نمی شود، غلبه مطلق، صعوبت و سختی، غیرت و حمیت به کار رفته است.

در فلسفه اخلاق، یکی از موضوعات محوری این است که پایه و اساس اخلاق در جامعه و افراد چیست؟

شهید مطهری رحمه الله در کتاب فلسفه اخلاق، نزدیک به ده نظریه در این باره نقل می کند و به نقد و بررسی آنها می پردازد و سرانجام نظریه اسلام در

۱- ۵۸. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲- ۵۹. المنجد، ص ۵۰۳ .

۳- ۶۰. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۴ .

این باره را به تعبیر ایشان «کرامت نفس» و به تعبیر دیگران «عزّت نفس» بیان می کند.(۱)

عزّت به معنای اینکه چیزی قاهر باشد و نه مقهور، یا غالب باشد و شکست ناپذیر، مختصّ خداوند است. غیر از خداوند متعال، همه چیز در ذات خود فقیر و ذلیل است و چیزی را که نفعش در آن باشد، مالک نیست، مگر آنکه خدا به او ترحّم کند و سهمی از عزّت به او بدهد. سیاق آیاتی مانند: «مَنْ کانَ یرِیدُ العِزَّهَ فَلِلَّهِ العِزَّهُ جَمِیعاً» آن نیست که بخواهد اختصاص عزّت به خدا را بیان کند، بلکه معنای آن این است که هر کس عزّت می خواهد، باید از خدای تعالی بخواهد.

خلاصه پیام آیه این است که هرکس عزّت بخواهد، همه اش از خدا است؛ یعنی به کسی اعطا نمی شود مگر به وسیله بندگی، که آن هم به دست نمی آید مگر با داشتن ایمان و عمل صالح.(۲)

با توجّه به اضافه شدن کلمه عزّت به کلمه نفس، معنای مصطلح آن، نفسی است که در اثر رشد اخلاقی، مکتب تربیتی، اصالت و بزرگواری خانوادگی، انسان را به جایی برساند که حاضر نشود ذرّه ای ذلّت در سخن یا در رفتار از خود نشان دهد. عزّت نفس و بزرگواری، سراسر نهضت عاشورا را دربر گرفته بود. امام حسین علیه السلام بارها بیاناتی را ایراد کردند که با آزادگی و کرامت نفس آمیخته بود.

سخنان آن حضرت در این باره را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱ - آثار عزّت نفس ۲ - عوامل ایجاد عزّت نفس

ص:۸۰

۱- ۶۱. فلسفه اخلاق، ص ۳۷.

۲- ۶۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۲ {با تلخیص}.

آثار عزّت نفس

۱ – نفی ذلّت از خود

الف) روز عاشورا پس از نخستین خطبه ای که امام حسین علیه السلام ایراد کردند و قیس بن اشعث از آن حضرت خواست که تسلیم حکم یزید بشود، امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«لا واللّه لا أعطیهم بیدی إعطاء الذلیل ولا أفرّ فرار العبید...»(۱)؛ نه، به خدا قسم! نه دستم را از روی ذلّت به سوی آنان دراز خواهم کرد و نه مانند بندگان فرار می کنم.

ب) امام علیه السلام در یکی از سخنرانی های خود در روز عاشورا اعلام کردند:

«إنّ الدّعی بن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین بین السلّه والذلّه، هیهات منّا الذلّه...»(۲)؛ این مرد بی پدر (که بنی امیه او را به خود ملحق کردند) و فرزند آن بی پدر، مرا میان دو چیز پای فشرده است: بین شمشیر و خواری؛ هیهات که ما به ذلّت تن دهیم.

ج) روز عاشورا پس از شهادت اصحاب امام و بنی هاشم و اثر نکردن نصایح و موعظه های امام علیه السلام در قلب های تاریک و پر از شقاوت و قساوت آن مردم، آن حضرت وارد جنگ شده و به تعبیر بعضی از راویان، قتلگاه بزرگی از آن مردم پست به وجود آوردند، در حالی که حضرت پی در پی این رجز را با صدای رسا می خواندند:

ص:۸۱

۱– ۶۳. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۹؛ ارشاد مفید، ص ۴۵۰ .

۲– ۶۴. دمع السجوم، ص ۱۲۶ .

القتلُ أولى من رُكوب العار

والعارُ أولى من دخول النّار(۱)

کشته شدن بهتر است از سوار شدن بر ننگ - ننگ و شکست ظاهری دنیا بهتر است از داخل شدن به آتش و دوزخ.

امام حسین علیه السلام با تمام وجود در سخن و عمل ذلّت را از خود دور می کند و این یکی از نتایج عزّت است.

۲ - آسان شدن شهادت در سایه عزّت

الف) زمانی که پیش قراولان لشکر کوفه، به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی، به کاروان حسین بن علی علیهما السلام دست یافتند و تلاش می کردند که آن حضرت را به تبعیت از خود وادارند، امام به شدّت استنکاف کرده اشعار زیر را که بیانگر تصمیم قاطع حضرت بود، می خواندند:

سأمضی وما بالموت عارٌ علی الفتی

إذا ما نوی حقّاً وجاهد مسلماً

من می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، اگر نیت او حق باشد و مخلصانه بکوشد.

وواسَی الرجال الصالحین بنفسه

وفارق مثبوراً وخالف مُجرماً

و مردان نیکوکار به جان مواسات نمایند، چون از جهان بیرون رود، مردم از مرگ او اندوه خورند.

فإن عِشتُ لم أندم وإن مِتُّ لم أُلَم

کفی بک ذُلّاً أن تعیش وترغما(۲)

پس اگر زنده ماندم پشیمان نیستم و اگر بمیرم مرا ملامت نکنند، این ذلّت تو را بس، که زنده باشی و خوار گردی.

۱- ۶۵. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱ .

۲- ۶۶. مصرع الحسین علیه السلام ، ص ۷۹ .

ب) سخنان دیگری از حضرت که عزّت و بزرگواری در آن موج می زند، اعلان می کند که من شهادت را در راه پاسداری از دین، سعادتی بزرگ دانسته و آن را با آغوش باز می پذیرم، ولی زندگی با ستمگران را هرگز:

«فإنی لا أرَی الموت إلّا السعاده والحیاه مع الظالمین إلّا برماً»(۱)؛ همانا من مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز خواری.

ج) «ذوحُسَم» محل تلاقی لشکر حرّ بن یزید با کاروان ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام بود. در این مکان، مطالب و سخنان بسیاری بین دو طرف ردّ و بدل شد و لشکریان تشنه حرّ به دست اصحاب امام سیراب شدند و نماز ظهر را به امامت آن حضرت اقامه کردند. همه تلاش حرّ در اینجا این بود که با خواهش یا تهدید، آن حضرت را مطیع خود سازد و به هر جا که می خواهد، منتقل کند.

عزّت، سربلندی و شجاعت در سخنانی که آن حضرت در برابر لشکر کوفه، در زمان بسیار حساس ایراد فرمود، موج می زند. یکی از آن سخنان را می آوریم:

«لیس شأنی شأنُ من یخاف الموت. ما أهونَ الموت علی سبیل نیل العِزّ وإحیاء الحقّ. لیس الموت فی سبیل العزّ إلّا حیاهً خالده ولیست الحیاه مع الذُّلّ إلّا الموت الذی لا حیاه معه، أ فبالموت تخوّفنی؟ هیهات طاش سهمک وخاب ظنّک لستُ أخاف الموت، إِنّ نفسی لَأبکر وهِمّتی لَأعلی من أن

۱- ۶۷. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ .

أحمل الضيم خوفاً من الموت، هل تقدرون على أكثر من قتلي؟ مرحباً بالقتل في سبيل اللّه، ولكنّكم لا تقدرون على هدم مجدي وشرفي فإذاً لا أبالي بالقتل»(۱)؛ موقعیت من موقعیت کسی نیست که از مرگ بترسد، چقدر سبک است مرگی که در راه رسیدن به عزّت و زنده کردن حق باشد. مرگ در راه عزّت نیست مگر زندگی همیشگی، و زندگی با ذلّت نیست مگر مرگی که زندگی با او نباشد. آیا با مرگ مرا می ترسانی؟! تیرت به خطا رفت و خطا کرد گمان تو. از مرگ ترسان نیستم. همانا نفس من سریع تر و همّتم بلندتر از آن است که به علّت ترس از مرگ، ستم را تحمل کنم. آیا بیش از کشتن من کار دیگری هم می توانید بکنید؟ آفرین به کشته شدن در راه خدا. ولی قدرت نابود کردن عزّت و شرف من را ندارید. پس در این صورت، من هم از کشته شدن باکی ندارم.

با دقّت در این سخنان، می توان دست کم هفت مطلب را استفاده کرده که هر یک از آنها حاکی از عزّت و بزرگی روحی است که در آن وجود مقدّس موج می زند:

- مقام امامت با ترس جمع نمی شود.

- پذیرش شهادت در راه رسیدن به عزّت و حق بسیار آسان است.

- شهادت در راه عزّت جز زندگی جاودانه نیست.

- زندگی با ذلّت جز مرگ محض نمی باشد.

- انسان باعزّت را نمی شود با مرگ و شهادت ترساند.

۱- ۶۸. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱ .

– افراد با عزّتی که در مسیر زنده کردن حق حرکت می کنند، در برابر شهادت آغوش می گشایند.

– با شهادت عزیز نمی توان عزّت او را پایمال کرد.

عوامل ایجاد عزّت نفس

عوامل ایجاد عزّت نفس

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا وقتی دشمن را مصمّم برای جنگ دید، برای آنکه عذری برای آنان باقی نباشد، خطبه ای ایراد فرمود که در بخشی از آن آمده است:

«ألا وإنّ الدّعی بن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین بین السلّه والذلّه، وهیهات منّا الذلّه، یأبی اللَّه ذلک ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وبطون طهرت وأنوف حمیه ونفوس أبیه، نُؤثر مصارعَ الکرام علی ظار اللّئام...»(۱)؛ آگاه باشید که این ستمگر قرار داده مرا بین شمشیر و ذلّت. و دور باد از ما ذلت و ننگ؛ زیرا ابا دارند خداوند و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلّت را بپذیریم، و (نیز) خانه هایی که از بدی ها به دور است، و رحم هایی که پاک است، و سرافرازان با غیرت و نیاکان باعزّت

امام علیه السلام پس از این مقدمه، عواملی را که مانع از پذیرش این ننگ است، بیان می فرماید:

۱ – اسلام یا دینداری: «یأبی اللَّه ذلک ورسوله و المؤمنون»

مقصود این است که خدا، پیامبر و مؤمنان، خواهان عزّت و سربلندی همه مسلمانان هستند.

ص:۸۵

۱- ۶۹. الحسین علیه السلام سماته وسیرته، ص ۱۷۱ .

«... وَلَنْ يجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً...»(۱)؛

هرگز خدا برای کافران بر مؤمنان سلطه ای قرار نداده است.

اسلام حتی اینکه یک زن مسلمان برای چند لحظه، سلطه یک کافر را به عنوان شوهر، در ازدواج موقّت بپذیرد، ممنوع و حرام دانسته است.(۲)

خاندانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از فتح مکه درباره آنان فرمود که هرگز نگذارید سلطه ای بر جامعه اسلامی پیدا کنند: «الخلافه مُحرّمه علی آل أبی سفیان..» امام علیه السلام چگونه می تواند دست همکاری به آنان با آن همه اعمال ننگین و ضدّ دینی بدهد؟

۲ – اصالت خانوادگی: «وحجور طابت»؛

اشاره حضرت به محلّ رشد و تربیت خود است؛ یعنی انسانی که در سالهای آغازین کودکی، در دامانی پاک قرار می گرفته، و شب و روز، آن همه زیبایی های معنوی را که از وجود پیامبرصلی الله علیه وآله تراوش می کرده، شاهد بوده و با همه وجود آنها را لمس کرده و دوران نوجوانی و جوانی را نیز در حضور پدری مانند علی بن ابی طالب علیهما السلام سپری کرده است.

امام علیه السلام پیش از خروج از مدینه، خطاب به مروان بن حکم فرمود: ما اهل بیت نبوت و رسالت هستیم و فرشتگان آسمان به منزل ما رفت و آمد می کردند و اسلام از خانه ما آغاز گشته...

۳ – نسل پاک: «وبطون طهرت»

بطون جمع بطن، به معنای شکم، کنایه از رحم است.

۱- ۷۰. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۲- ۷۱. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۵ .

از چیزهـایی که می توانـد زمینه سـاز ایجـاد و رشـد ارزش هـای اخلاـقی و انسانی باشـد، دامان پاکی است که انسان در آن به وجود می آید و سینه پاکی است که از آن شیر می نوشد. از این رو، ائمه هدی علیهم السلام و بزرگان دین، در انتخاب همسر دقّت می کردنـد. امامـان مـا نیز مـادرانی بزرگوار و منزّه داشـته انـد. در زیـارت امـام حسـین علیه السـلام، خطاب به ایشان می گوییم:

«أشـهد أنّک کنتَ نوراً فی الأصلاب الشامخه والأرحام المطهّره لم تنجّسک الجاهلیه بأنجاسها»(۱)؛ گواهی می دهم که تو نور بودی در اصلاب فرازنده و عالی و پاک پدران و ارحام مطهّر مادران و هرگز غبار جاهلیت تو را به آلودگی خود نیالود.

کسی که از مادر و نسلی پاکدامن تولّد یافته و از سینه ای طاهر تغذیه شده و این گونه تکامل یافته، چگونه می تواند بر خلاف همه زمینه های گذشته، دست همکاری یا بی تفاوتی به دون صفتان بی ارزش بدهد؟

۴ – دودمان شریف: «وأُنوف حمیه»

بـا مراجعه به کتـاب هـای متعـدّد لغت و قراین موجود در عبـارت حـدیث و موقعیت گوینـده، ترجمه یـاد شـده، نزدیـک تر به مقصود به نظر می رسد. ظاهراً منظور حضـرت این است که مردمانی که عمری با سـرافرازی، بزرگوای، شرافت و غیرت مندی در جامعه زندگی کرده اند، چگونه ممکن است موقعیت حال و گذشته خود را به کلّی فراموش کنند؟

بنـابراین، یکی از عوامـل ایجـاد کننـده و نگهدارنـده عزّت نفس، همان سوابق درخشانی است که یک خانواده پشت سر خود دارد که این وضعیت او را از تن به ذلّت دادن نگاه می دارد.

ص:۸۷

۱– ۷۲. کلیات مفاتیح الجنان، ص ۷۳۳ .

۵ – عزّت و شکست ناپذیری نیاکان: «ونفوس أبیه»

اشخاص و گذشتگان باعزّت و نیاکان ما قبول ندارند که ما فرمان برداری از این افراد پست را بر مرگ باعزّت ترجیح دهیم.

بعضی نفوس را در اینجا جمع نَفس معنا کرده اند، در حالی که جمع نَفَس انفاس است، نه نفوس.

أبیه: الأبیه من الإبل الّتی ضُرِبَت فلم تلقح کأنّها أبتِ اللّقاح.(۱)

امـام حسـین علیه السـلام در اینجا از نیاکانی سـخن می گویـد که زیر بار گناه نمی رونـد. بنابراین، در جمله آخر جنبه پرهیز و سلبی مطلب را بیان می فرماید.

۶ – نتیجه: «نؤثر مصارع الکرام علی ظار اللّئام»؛

نؤثر: برگزیدن و ترجیح دادن.

مصارع: درگیر شـدن و مخالفت کردن. مصـرع به معنای خوابگاه نیز آمده است؛ زیرا وقتی فردی با کسـی درگیر شد و کشتی گرفت، او را می خواباند. (مصرع: خوابگاه)

ظار: مهربانی.

امام علیه السـلام در این عبارت، از مطالب قبل این گونه نتیجه می گیرند که عوامل و زمینه های یاد شده، مانع می شود که من ترجیح بدهم مخالفت با بزرگواران را به مهربانی و دوستی با افراد پست.

بـا دقّت در روایـات اخلاـقی به این نتیجه می رسـیم که سـرمنشأ همه خیرات و برکـات در انسـان و محور اخلاق هر فرد، عزّت نفس است.

۱– ۷۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۵ .

عزّت نفس یعنی انسـان دارای روح و شخصـیت متعـادل باشـد و در محیـط تربیتی و خـانوادگی، انسانی بزرگـوار و دارای شخصـیت ریشه دار و ثـابتی پرورش یـافته باشـد. چنین انسـانی مرتکب امور خلاـف عفت، دزدی، خیـانت و دیگر زشتی های اخلاقی نخواهد شد.

در این باره امام علی علیه السلام می فرماید:

«من کرُمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه»(۱)؛

هرکس با شرافت معنوی و کرامت نفس است، با ارتکاب گناه موجبات پستی روح خود را فراهم نمی سازد.

در برابر این افراد، کسانی هستند که شخصیت آنان در محیطی سالم شکل نگرفته و در جامعه مورد احترام نیستند.

کودکانی که در دامن والـدین و زیردست مربیان فرومایه پرورش یافته انـد و از آنان درس پستی و زبونی گرفته اند و همچنین کودکانی که در محیط خانواده مورد بی مهری و اهانت قرار گرفته و از آغاز با احساس حقارت بار آمـده اند، اسـیر حقارت و پستی روح هستند. اینان اگر خود را درمان نکنند و عیب درونی خود را برطرف نسازند، در جامعه راه فرومایگی و انحطاط در پیش می گیرنـد و برخلاـف فضایـل انسـانی و مکـارم اخلاـق گـام برمی دارنـد و همواره به کارهـای پست و موهن دست می زنند.(۲)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«النفس الدّنیه لا تنفکّ عن الدّنائات»(۳)؛ انسان فرومایه

۱- ۷۴. غرر الحکم، ص ۶۷۷ .
۲- ۷۵. اخلاق از نظر هم زیستی و ارزش های انسانی، ج ۱، ص ۳۹ .
۳- ۷۶. معجم الفاظ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۸۲ .

از پستی و دنائت جدا نمی شود و پیوسته به فرومایگی و اعمال وهن آمیز گرایش دارد.

بنابراین مربّیان جامعه، به ویژه پـدران و مادران باید نخست خود، اصول تربیتی فرزندان و نوآموزان و دانش آموزان خود را فرا گیرند، آن گاه در گفتار و رفتار خود، آنها را به دقّت به کار گیرند، تا تحوّلی عمیق و اساسـی در جامعه ما شـکل گیرد. عزّت نفسـی که در وجود سـید الشـهداءعلیه السـلام، اصـحاب و اهل بیتش وجود داشت، موجب شد که در طول مبارزه (از مدینه تا مدینه) حتّی یک جمله که بوی ذلّت از آن به مشام برسد، از آنان شنیده نشود.

زنان و کودکانی که در چنگال دشـمن، در کوفه و شام گرفتار بودنـد، با عزّت و سـربلندی همه مصـیبت ها را تحمّل کردند و سخنی که دشـمن را خوشحال کند، بر زبان جاری نساختند. اگر مردم نان و خرمایی به دست بچّه ها می دادند، حضرت زینب علیها السلام آن را از دست کودکان می گرفت و دور می انداخت با این که می دانست که آنان به شدّت گرسنه اند.

فصل چهارم: توکّل در کلام امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَما لَنا أَلّا نَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَقَدْ هَدانا سُبُلَنا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَی ما آذَیتُمُونا وَعَلَی اللَّهِ فَلْیتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ»(۱)؛ چرا ما بر خدا توکّل نکنیم که ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده و مسلّماً ما در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و از رسالت خود دست بر نمی داریم) و توکّل کنندگان باید فقط بر خدا توکّل کنند.

«توکّل» در اصل از ماده «وکالت» و به معنای انتخاب وکیل است. انتخاب وکیل مدافع در کارها هنگامی است که انسان، خود توانایی دفاع را نداشته باشد. بنابراین از نیروی دیگری استفاده می کند و با کمک او کار را به پیش می برد.

بنابراین توکّل به خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در مشکلات و امور زندگی، جایی که توانایی انجام آنها را ندارد، او را وکیل خود سازد، بلکه در آنجا هم که توانایی انجام کار را دارد، باز مؤثّر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دیدگاه یک موحّد، سرچشمه همه قدرت ها و نیروها اوست.

۱- ۷۷. سوره ابراهیم، آیه ۱۲.

دانشـمندان اخلاق گویند: توکّل ثمره مستقیم توحید افعالی خداست. به بیان دیگر: توکّل بر خدا به معنای اعتماد و اطمینان در کارها به اوست.

پس معنـای توکل این نیست که انسان نسبت امور را به خود یا به اسـباب قطع یا انکار کنـد، بلکه معنایش این است که خود و اسـباب را مستقل در تأثیر ندانسته، معتقد باشد که استقلال و اصالت، منحصراً از خدای سبحان است و در عین حال سببیت غیر مستقل را برای خود یا اسباب قائل باشد.

فلسفه توکّل

برخی تفاسیر ذیل آیه یاد شده، دو اثر مهم را برای توکّل بیان کرده اند:

۱) توکّل بر خـدا، آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانایی، سـبب افزایش مقاومت در برابر مشـکلات و حوادث سـخت زندگی می شود. مسـلمانان در جنگ اُحد ضربه سختی خوردند و دشمنان پس از ترک میدان نبرد، بار دیگر برگشتند تا ضربه نهایی را به مسـلمانان بزننـد. این خبر به گوش مؤمنـان رسـید. قرآن می فرمایـد: «افراد باایمـان، نه تنها در این لحظه بسـیار خطرناک - که بیشتر نیروهـای فعـال خود را از دست داده بودنـد - وحشت نکردنـد، بلکه با توکّل بر خـدا و با نیروی ایمان، بر پایـداری آنان افزوده شد و دشمن با شنیدن خبر آمادگی مسلمانان، به سرعت عقب نشینی کرد.(۱)

نمونه های دیگر این پایـداری در سایه توکّل، در آیات متعـددی از قرآن آمده است. در آیه ۱۲ سوره ابراهیم (آیه مورد بحث ما)، توکّل ملازم با صبر و استقامت در برابر حملات و صدمات دشمن دانسته شده است.

۱- ۷۸. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

از مجموع این آیات استفاده می شود که منظور از توکّل این است که انسان در برابر بزرگی مشکلات، احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه بر اتکال قدرت بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند و به این ترتیب، توکّل، امید آفرین، نیروبخش و سبب افزایش پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکّل، به گوشه ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود، معنا نداشت که درباره مجاهدان و مانند آنان به کار برده شود. اگر کسانی چنین می پندارند که توجّه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکّل ناسازگار است، سخت در اشتباهند؛ زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا، نوعی شرک است. مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند، از او دارند و همه به اراده و فرمان اویند. آری، اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده خدا بدانیم، این با روح توکّل سازگار نخواهد بود.

۲) توکّل بر خدا آدمی را از وابستگی ها، که سرچشمه ذلّت و بردگی است، نجات می دهد و به او آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إنّ الغنا والعزّ یجولان فإذا ظفرا بموضع التوکّل أوطنا»؛ بی نیازی و عزّت در حرکتند، هنگامی که محل توکّل را بیابند، آنجا وطن می گزینند.

در این حدیث وطن اصلی بی نیازی و عزّت، توکل معرفی شده است.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل پرسیدم: توکّل چیست؟ گفت:

«العلم بأنّ المخلوق لا يضـرّ ولا ينفع ولا يعطى ولا يمنع واستعمال اليأس من الخلق فإذا كان العبد كذلك، لم يعمل لأحدٍ سوى اللَّه، فهـذا هو التوكّل»(1)؛ آگـاهی به این واقعیت که مخلـوق نه زیـان و نفع می رسانـد و نه عطـا و منع دارد و چشم از دسـت مخلوق برداشتن. هنگامی که بنده ای چنین باشد و به غیر او امید نداشت، این حقیقت توکل است.

توکّل به خدا در سخنان امام حسین علیه السلام

امـام حسـین علیه السـلام در موارد و مراحل مختلفی، در سـخنانشان به خـدا توکّل کرده انـد؛ یعنی از آغاز حرکت از مـدینه تا لحظات آخر، که در ضمن مناجات و راز و نیاز با خدا و توکّل بر او به شهادت رسیدند.

ما در اینجا می کوشـیم تا سـخنان آن حضـرت را با ساختاری روشن بیان کنیم. برای دست یابی به این هدف ابتدا آیات توکّل در قرآن را مورد مطـالعه و تحقیق قرار می دهیم و سـخنان امام حسـین علیه السـلام را بر آن اساس تنظیم می کنیم. این کار دو فایـده دربر دارد: اوّل اینکه توضـیح بیانات آن حضـرت آسان تر خواهـد شـد و دوم اینکه موجب می شود که مطالب در ذهن بهتر متمرکز شود.

توکّل در قرآن

اشاره

اگرچه در قرآن شـریف آیات مربوط به توکّل متعـدد می باشد، ولی با دقّت در آن آیات کریمه می توان هر یک از آن آیات را تحت عنوان یکی از موضوعات پنج گانه زیر قرار داد.

۱- ۷۹. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۹۵ .

موضوعات مورد بحث عبارتند از:

۱ – توکّل بر خدا برای اصلاح جامعه

«...وَما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَما تَوْفِیقی إِلّا بِاللَّهِ، عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیهِ أُنِیبُ»(۱)؛ من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن بازمی دارم، خودم مرتکب شوم، من جزاصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکّل می کنم و به سوی او بازمی گردم.

حضرت شعیب علیه السلام به قومش می فرماید: برای رسیدن به هدف اصلاح تنها از خدا توفیق می خواهم و به همین دلیل، برای انجام دادن رسالت خود و رسیدن به این هدف بزرگ، تنها بر او تکیه می کنم. برای حلّ مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می کنم و برای تحمّل دشواری های این راه، به او باز می گردم.

صاحب تفسیر المیزان درباره این آیه آورده است که لازمه این مطلب، آن است که خدا وکیل و سرپرست تدبیر امور همه موجودات است وهمه موجودات در تحقّق خودشان و تحقّق روابطی که بین آنهاست، منسوب به اویند؛ زیرا اوست که محیط و قاهر بر آنهاست و هر رابطه ای که اشیاء با یکدیگر دارند، به اذن خداست.

بر بنده ای که به مقام پروردگار خود آگاه است، لازم است که حقیقت مزبور را با توکّل بر پروردگار و انابه و بازگشت به سوی او مجسّم کند. از

۱- ۸۰. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۹۵ .

این رو، حضرت شعیب علیه السلام یادآور می شود که توفیق او به دست خداست و به دنبال آن می گوید: «... عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیهِ أُنِیبُ».(۱)

۲ – توکّل در سختی ها

«اَلَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ»(۲)؛ همان کسانی که چون بعضی به ایشان گفتند که مردمان (مشرکان مکّه) در برابر شما گرد آمده اند، از آنان بترسید، (به جای ترس و بددلی، این کار) بر ایمانشان افزود و گفتند: خداوند، ما را بس است و چه نیکوکار سازی است.

همان گونه که گذشت، این آیه مربوط به جنگ اُحد است؛ یعنی زمانی که مسلمانان نخست در این نبرد شکست خورده، بسیاری از آنان شهید یا زخمی شدند، ولی با توکّل بر خدا دوباره برای جنگ آماده شدند. این آیه روحیه آنان را توصیف می کند. در تاریخ صدر اسلام، موقعیت پیش آمده در جنگ احد، بدترین سختی ها را در خود جمع کرده است که بعضی از آن ها عبارتند از:

الف) شهادت هفتاد نفر از صحابه خوب رسول خدا صلی الله علیه وآله، از جمله بعضی از سرداران سپاه اسلام مانند حمزه.

ب) نافرمانی دست کم چهل نفر از پنجاه نفری که مأمور حفاظت از درّه ای مهم از نظر نظامی بودند.

۱– ۸۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۷۰ .

۲– ۸۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

ج) به غارت رفتن اموال بسیاری از مسلمانان در پی شکست.

د) مجروح شدن بسیاری از سربازان اسلام.

ه) خدشه دار شدن اقتدار و عزّتی که در پی جنگ بدر برای مسلمانان به وجود آمده بود.

بـا توجّه به مشـکلات یـاد شـده و سـختی هـای دیگر، قرآن از آنان به نیکی یاد می کنـد، به این علّت که رفتار قبلی خود را با توکّل بر خدا جبران کردند. در مقابل، خداوند متعال نیز با ایجاد ترس در دل دشمن، آنان را فراری داد.

۳ – توکّل بر خدا در امور آینده

درباره کارهایی که انسان می خواهد در آینده انجام دهد، از دیدگاه فرهنگ قرآن نباید با قاطعیت تمام بگوید: من این کارها را انجام می دهم، بلکه سفارش شـده است که با توکّل بر خدا و گفتن «إن شاء اللَّه» عزم خود را جزم کرده و با جدّیت تلاش کند. در این صورت است که خدا هم او را یاری خواهد کرد.

«... فَـإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»(۱)؛ و چون عزمت را جزم کردی، بر خداونـد توکّل کن، که خدا اهل توکّل را دوست دارد.

خداوند لزوم توکّل بر او در امور آینده را تحت عنوان دیگری نیز بیان کرده است:

«وَلا تَقُولَنَّ لِشَىءٍ إِنِّى فاعِلٌ ذلِكَ غَداً * إِلَّا أَنْ يشآءَ اللَّهُ

ص:۹۷

۱- ۸۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

وَاذْکُرْ رَبَّکَ إذا نَسَیتَ وَقُلْ عَسی أَنْ یهْدِینِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هذَا رَشَداً»(۱)؛ و هرگز در هیچ کاری نگو که من فردا کننده آن هستم. [و بگو]مگر آن که خدا بخواهد و چون [إن شاء اللّه گفتن را] فراموش کردی (هنگامی که به یاد آوردی) پروردگارت را یاد کن و بگو: باشد که پروردگارم مرا به راهی نزدیک تر از این به صواب هدایت کند.

سفارشی که خدای متعال در این دو آیه شریفه فرموده است، همان لزوم توکّل بر او در امور آینده و در واقع مؤثّر دانستن خدا در کارها، گفتن «إن شاءاللّه» از روی باور و اعتقاد، نشانه نفوذ توحید در وجود انسان است و توکّل واقعی به خدا آثار مثبت فراوان از نظر روحی و غیر روحی دارد. نکته درخور توجّه اینکه از آیه «وَاذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ» استفاده می شود که توکّل نکردن بر خدا نوعی غفلت ورزیدن و فراموشی یاد اوست.

۴ – توکّل به خدا در برابر دشمنان

«إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیطانِ لِیحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَیسَ بِضارِّهِمْ شَیئاً إِلّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَی اللَّهِ فَلْیتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»(۲)؛ نجوا تنها از شیطان است و می خواهد با آن، مؤمنان غمگین شوند؛ ولی نمی تواند به آنان ضرری برساند، جز به فرمان خدا. بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.

جمعی از یهود و منافقان، در میان خودشان در گوشی سخن می گفتند و

۱– ۸۴. سوره کهف، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲– ۸۵. سوره مجادله، آیه ۱۰.

گاه با چشم های خود، اشاره های ناراحت کننده ای به مؤمنان می کردند. هنگامی که مؤمنان این منظره را دیدند، گفتند: شاید خبرهای ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته اند، به آنان رسیده و از آن سخن می گویند. همین امر، باعث غم و اندوه مؤمنان شد. هنگامی که این کار را تکرار کردند، مؤمنان به رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت بردند. پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد که هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند. اما آنان توجهی نکرده، کار خود را تکرار می کردند. آن گاه این آیه نازل شد.(۱)

آیه مورد بحث به نقشه های شیطان و پیروان او اشاره دارد که عبارتند از منافقان و کفار، نخست رفتار آنان را برای آزردن مؤمنان، به عمل شیطان تشبیه فرموده و بیان می کند که کار اینان شیطانی است، ولی بدانید که اگر دستورهای الهی را به کار بندید، آنان نمی توانند ضربه ای به اسلام بزنند؛ زیرا تأثیر هر امری در جهان هستی، به فرمان خدا است، حتّی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر. بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و از هیچ چیزی جز او نترسند.

«... وَعَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ یعنی آنان با روح توکّل و اعتماد بر خدا به خوبی می توانند بر همه این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه های آنان را درهم بکوبند.

این آیه شریفه، مؤمنان را دلگرم و مطمئن ساخت که این توطئه ها نمی تواند به شما گزندی برساند، مگر به اذن خدا. چون زمام امور همه به دست خدا است. پس بر خدا توکّل کنید.

۱- ۸۶. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۳۰ .

خداوند متعال در جایی دیگر تصریح می کند:

«... وَمَن یتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»(1)؛ هر کس بر خدا توکّل کند، خدا او را کافی است.

و با این وعده، خداوند آنان را وادار بر توکّل می کند.

۵ – توکّل بر خدا در امور معنوی

« فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ * إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُونَ * إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ »(2)؛ پس چون خواستی قرآن بخوانی، از (شرّ) شیطان رانده شده، به خداوند پناه ببر. آری، او بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکّل کرده اند، تسلطّی ندارد. سلطه او فقط بر کسانی است که دوستدارش هستند و کسانی که به خداوند شرک می ورزند.

با توجّه به وابستگی میان آیه ۹۹ با آیات قبل و بعدش، هر سه آیه را نقل کردیم. روشن است که آیه اول در این باره است که وقتی تصمیم دارید قرآن را تلاوت کنید، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید و بگویید: «أعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم».

اما آیه دوم که می فرماید: «إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُونَ»، در مقام تعلیل امری است که در آیه قبلی درباره استعاذه آمده بود. معنای دو آیه اول این می شود که وقتی قرآن می خوانید، از شرّ

۱- ۸۷. سوره طلاق، آیه ۳.

۲- ۸۸. سوره نحل، آیه ۹۸ – ۱۰۰.

شیطان به خدا پناه ببرید؛ زیرا تنها کسانی از شرّ او ایمن هستند که به خدا ایمان آورده و بر او توکّل کرده باشند.

از این آیه، دو نکته استفاده می شود: اول اینکه پناه بردن به خدا، توکّل بر خدا است؛ چون خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه، به جای استعاذه توکّل را آورده و سلطه شیطان را از متوکّلان نفی کرده است. دوم اینکه ایمان و توکّل، دو ملاک صدق عبودیتند، که ادّعای عبودیت با نداشتن آن دو دروغ است.

اعتبار عقلی نیز با این معنا می سازد؛ زیرا توکّل عبارت است از اینکه انسان زمام تصرّف در امور خود را به دست غیر خود دهد و تسلیم او شود، که هر چه او صلاح دید و انجام داد، همان را صلاح خود بداند و این خود اخصّ آثار عبودیت است.

معنای آیه سوم که می فرماید: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ»، این است که سلطه شیطان منحصر در کسانی است که او را ولی خود می گیرند، تا او به دلخواه امور ایشان را تدبیر کند و نیز در کسانی است که به خدا شرک می ورزند.

از این بیان، دو حقیقت دانسته می شود: یکی اینکه ذیل آیه مفسّر صدر آن است. بنابراین تولّی (ولی گرفتن) کسی را که خدا او را ولی ندانسته، شرک به خدا است. دوم اینکه میان توکّل نکردن بر خدا و تولّای شیطان و عبادت او هیچ واسطه ای نیست. کسی که بر خدا توکّل نکند، از اولیای شیطان خواهد بود.(۱)

ص:۱۰۱

۱- ۸۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴۳ .

از مجموع این آیات استفاده می کنیم: کسی که می خواهد با خدا ارتباط خالصانه داشته باشد و ذرّه ای تحت نفوذ و سیطره شیطان نباشد، باید به دو اصل مورد تأکید در این آیات، یعنی ایمان و توکّل به خدا توجّه داشته باشد. طبیعی است وقتی کسی خود را دربست به خداوند متعال سپرد و تلاش نیز کرد، خداوند او را حفظ خواهد کرد. بنابراین ایمان و توکل، دو ملاک و معیار سنجش صدق در عبودیت هستند.

پس کسی می تواند در امور معنوی خویش راه مثبت را طی کند و به راز و نیازهای عاشقانه با خدا سرگرم شود که افزون بر ایمان بر خدای خویش توکّل کامل داشته باشد و ما این واقعیت را در سخنان سید الشهداءعلیه السلام به خوبی مشاهده می کنیم.

تطبیق سخنان امام حسین علیه السلام با عناوین پنج گانه توکّل سخنان امام حسین علیه السلام در مواردی با توکّل بر خدا به پایان رسیده و معلوم است که این پایان، با محتوای قبلی خود مرتبط است.

توکّل بر خدا برای اصلاح جامعه

حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام پیش از خروج از مدینه، وصیت نامه ای نوشتند که در عین کوتاه بودن، مطالب بسیاری را دربر دارد. در پایان این وصیت نامه، حضرت می نویسند:

«وهذه وصیتی إلیك یا أخی! وما توفیقی إلّا باللّه، علیه توكّلت وإلیه أنیب»(۱)؛ این است وصیت من به تو، ای برادرم! و

۱- ۹۰. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۹ .

موفقیت من نیست مگر به یاری خدا، بر او تکیه دارم و بازگشتم به سوی او است.

قافله ای که از مدینه به سوی مکّه حرکت کرده است، زمانی این قیام را آغاز می کند که سرزمین حجاز (مکّه و مدینه) در خمودگی و غفلت به سر می برد و حالت تماشاچی به خود گرفته است. شام در چنگال خاندان ابوسفیان تربیت شده و جز نابودی این قافله، چیز دیگری را در سر نمی پروراند. مردم سرزمین عراق، که یا مانند مردم بصره، بیشتر گرایش عثمانی دارند و حتّی برای آزادسازی آن، امیر المؤمنین ناچار می شود از کوفه نیرو به آنجا اعزام کند، و یا مانند کوفه، امام حسین علیه السلام را برای حیات دوباره سیاسی و اقتدار خویش در برابر شام می خواهند و اگر روزی به این نتیجه برسند که زمینه رسیدن به این هدف وجود ندارد، امام علیه السلام را تنها خواهند گذاشت.

در چنین وضعیتی، امام حسین علیه السلام خود را موظّف به قیام می داند. از یک سو همان گونه که بیان شد، نیروهای شام، حجاز، عراق و دیگر سرزمین های اسلامی، هر کدام به دلیلی بی تفاوت و یا دشمنند، و از سوی دیگر قدرت، سرمایه و تبلیغات، همه در دست دشمن است. از این رو، امام برای انجام وظیفه، با دست خالی اما با قلبی سرشار از ایمان و عشق، کار خود را آغاز می کند و بدون تکیه بر هیچ یک از عوامل مادّی و ظاهری، تنها با توکّل بر خدا و تقاضای توفیق از او حرکت می کند.

این قیام حدود شش ماه بیش تر طول نکشید و در ظاهر نیز سرکوب شد؛ اما منشأ آثار فراوانی گردید. از جمله، حکومت پولادین ابوسفیانی

ص:۱۰۳

را که برای صدها سال حاکمیت خود برنامه ریزی کرده بود، متزلزل و سرانجام ریشه کن ساخت و این همه از آثار همین جمله امام حسین علیه السلام است که فرمود: «وما توفیقی إلّا باللّه، وعلیه توکّلت وإلیه أنیب».

اخلاص ناب حسینی در این عبارت موج می زند و تشنگان ولایت را سیراب می سازد و راه گشای همه علاقه مندان مکتب تشیع سرخ علوی است. لازم به ذکر است: این جمله امام علیه السلام بعد از عبارتی آمده است که فرموده: «هدف من جز اصلاح امّت جدّم چیز دیگری نیست».

توکّل بر خدا در سختی ها

انسان برای موفّقیت در زندگی مادّی، به دو گونه اسباب نیاز دارد: اسباب طبیعی و اسباب روحی. او برای رسیدن به هدف خود، پس از این که علل و اسباب طبیعی آن را مهیا کرد، دیگر مانعی بر سر راه خود ندارد جز مهیا نبودن عوامل روحی؛ مانند سستی اراده، ترس، اندوه، بی خردی، غضب، سفاهت و بدبینی. اگر انسان قلب خود را با سیم های نامرئی اتّکا و توکّل به دریای قدرت و عظمت الهی متّصل کند، اراده و همچنین دیگر صفات روحی او آن چنان نیرومند می شود که مغلوب هیچ عامل دیگری نشده، به موفقیت قطعی و سعادت واقعی دست می یابد.

در توکّل بر خدا چنان که از ظاهر آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» برمی آید، آثار دیگری نیز از نظر خرق عادت وجود دارد.(۱)

سخنی که از امام حسین علیه السلام در این باره، مناسب تر به نظر می رسد، مطالبی است که در روز عاشورا، پیش از خطبه اول به صورت دعا در

۱- ۹۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۵ .

پیشگاه خدا بیان می دارد:

«اللّهمّ أنت ثقتی فی کلّ کرب ورجآئی فی کلّ شدّه وأنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقه وعده»؛ خدایا تو! در همه سختی ها پناهگاه من هستی و در همه شداید امید من می باشی.

در این نقل آمده است که حضرت وقتی به جمعیت نگاه کرد، گویا مانند سیل خروشان صف کشیده، لباس رزم پوشیده و سلاح های برنده و آهنین خود را برای حمله آماده کرده بودند. صدای طبل و شیپور جنگی نیز از آغاز صبح به صدا درآمده بود. اگر ما به صورت عادّی بخواهیم به ماجرا نگاه کنیم، جمعیتی معدود، در برابر این سیل خروشان می بایست تسلیم می شد و دست از هدف خود برمی داشت؛ ولی با توجّه به دعای امام علیه السلام می بینیم که ایشان خود را کاملاً در اختیار خدا می گذارد و از عوامل ظاهری به کلّی قطع امید می کند و با ایمان و اخلاصی عمیق و گسترده، به گستردگی تاریخ، مقاوم و جوانمردانه می ایستد.

گفتنی است که در عبارت یاد شده، اصطلاح «توکّل» وجود ندارد؛ ولی مفهوم آن هست. امام علیه السلام در این دعا دو کلمه «ثقه» و «کرب» را به کار برده اند که معنای این دو واژه عبارت است از:

الثقه (وثق): آن که بر او اعتماد شود. الکرب: اندوه و مشقت.(۱)

در جمله بعد، حضرت می فرماید: «ورجآئی فی کلّ شدّه»؛ شدّه، نیز در لغت به معنای تندی، سختی و محنت آمده است.(۲)

ص:۱۰۵

۱- ۹۲. فرهنگ دانشگاهی، ص ۳۲۶ و ۶۱۶ .
۲- ۹۳. همان، ص ۵۲۷ .

بنابراین امام علیه السلام می فرماید: اعتماد و توکّل من در سختی ها و امیدم در ناملایمات، تنها خداوند متعال است. از این رو، بدون پذیرش ذرّه ای ذلّت، خود و اصحابش تا آخرین لحظه و با همه وجود مقاومت کرده و اسلام را زندگی ابدی بخشیدند.

این توکّل و اعتماد خالصانه به خدا، چنان مؤثّر افتاد که هر روز که می گذرد، آثار و برکات آن پُر فروغ تر می شود و تا قیامت مردان و زنان آزاده و باایمان، از آن حرکت هدایت یابند و با عشق به حسین علیه السلام زندگی می کنند.

توکّل بر خدا در کارهای آینده

همان گونه که قبلاً در بحث قرآنی این موضوع توضیح دادیم، انسان باایمان نباید برنامه ریزی ها و کارهای آینده اش را بدون توجّه به خدا و توکّل بر او تنظیم کند، بلکه باید از او کمک بخواهد. کسی که تنها خدا را ولی خود می گیرد، هم در حوزه تکوین و هم در حوزه تشریع، امر تدبیر خود را مستند به او می بیند و در هر دو حوزه، او را مرجع خود می داند. در حوزه تکوین، از همه اسباب ظاهری منقطع گشته، به هیچ سبب غیر از او اعتماد نمی کند؛ زیرا خدا را یگانه سببی می داند که شکست ناپذیر است و سببیت هر سببی نیز از او است و این همان توکّل است. در حوزه تشریع نیز در هر رویدادی که در زندگی با آن رو به رو می شود، به حکم خدا رجوع می کند.

در ادامه دعایی که امام حسین علیه السلام پیش از خطبه اول، در صبح روز عاشورا ایراد فرمود، این جمله آمده است:

ص:۱۰۶

«وأنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقه وعده»؛ و اعتماد و اطمینانم در هر کاری که برایم پیش آید، تنها تویی.

عِدَه، یعنی ابزار و وسیله(۱) و کنایه از این است که: من تنها به کمک تو امیدوارم و تو را کمک کار خود می دانم.

امام علیه السلام در هر حادثه ای که برای خود و اصحابشان پیش آید، بر خدا توکّل می کند. جالب است که این اعتماد و توکّل بر خدا در امور آینده، چنان اوضاع را متحّول می سازد که از گروهی اسیر، شامل تعدادی زن و بچّه، کوبنده ترین نیروی تبلیغی می سازد، تا جایی که یزید به ناچار همه تلاش خود را صرف برگرداندن هرچه زودتر آنان به مدینه می کند. نتیجه این رکون و اعتماد به خداوند، چنان پیام این قیام را گسترش می دهد که قیام ها و شورش های پیاپی، مانند قیام توّابین و قیام مختار رخ می دهد و زمینه انقراض بنی امیه را فراهم می سازد. همچنین موجب احیای سنّت شهادت، که به تدریج به فراموشی سپرده شده بود، می شود و هم اکنون نیز در بستر پر تلاطم تاریخ، به امّت های مستعد نیرو می بخشد. بنابراین از دعای امام علیه السلام قبل از خطبه اوّل در باب توکّل برای دو هدف آمده است: اوّل: مقابله با سختی ها. دوم: توکّل در امور آینده.

توکّل بر خدا در برابر دشمنان

امام حسین علیه السلام در پایان خطبه دوم (پیش از نفرین کردن آن قوم) آیه ۵۶ سوره هود را تلاوت فرمود:

«إِنّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبّی وَرَبِّکُمْ وَما مِنْ دآبَّهٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ

ص:۱۰۷

۱- ۹۴. فرهنگ دانشگاهی، ص ۵۹۹ .

بِناصِیتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیم»(۱)؛ من بر خداوند، پروردگارم که پروردگار شما نیز هست، توکّل کرده ام و هیچ جنبده ای نیست مگر آن که او (خداوند) حاکم بر هستی او است. پروردگار من بر راه راست است.

برای بیان هدف امام حسین علیه السلام از تلاوت این آیه شریفه، اجمالی از تفسیر آن را از تفسیر المیزان نقل کرده و توضیح می دهیم:

این آیه کریمه، در ادامه داستان حضرت هودعلیه السلام است که با قومش درگیر بود و آنان دست از شرک بر نمی داشتند. «اخذ بناصیه» کنایه از کمال تسلّط و نهایت قدرت است. «دابّه» دسته های مختلف حیوانات است که در زمین جنب و جوش دارند.

معنای آیه این است که من برای موفقیت، دلیلی را به شما ارائه کرده ام؛ یعنی برای اظهار برائت از خدایان شما و اینکه خدایانتان به من ضرری نمی زنند، بر خدا که پروردگار من و پروردگار شما است، توکّل کرده ام؛ زیرا خدا دارای سلطه بر من و شما و هر جنبنده دیگر است و سنّت او تغییرناپذیر است. پس به زودی دینش را یاری می کند.

حضرت هودعلیه السلام جمله «إنّی توکّلت علی اللّه ربّی وربّکم» را در ادامه سخنانش آورده و یادآور شده که وی در کار خود، بر خدایی توکّل کرده که هم امور خودش را تدبیر می کند و هم امور ایشان را. آن گاه می گوید: «ما من دآبّه إلّا هو آخذ بناصیتها إنّ ربّی علی صراط مستقیم» و یادآور می شود که وی در این توکّل خود پیروز خواهد شد؛ زیرا خدا به همه آنان

۱- ۹۵. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۳۵ .

احاطه دارد و به یک شیوه و روش حکم می کند. این رویه، آن است که وقتی حق و باطل مقابل هم قرار گیرند و در صدد غلبه بر یکدیگر باشند، خدا حق را یاری می کند و بر باطل پیروز می گرداند. این مطلب از جمله آخر که فرمود: «إنّ ربّی علی صراط مستقیم» استفاده می شود.(۱)

امام حسین علیه السلام در پایان سخنان در برابر آن مردم گمراه، به آیه یاد شده اشاره فرمود که تشبیهی بسیار جالب و به جا است. دو خط حق و باطل، در طول تاریخ همواره وجود داشته اند و افراد بر اساس همان خمیر مایه وجودیشان که خود با رفتار خویش ساخته اند، آن را انتخاب خواهند کرد. آن حضرت، از تبار همان نیکانی است که با عنوان نبوّت یا امامت، پرچم هدایت را به دوش کشیده و همه تلاش خود را در این راه به کار برده اند. مردمی که در برابر ایشان صف کشیده بودند، مزدوران گمراهی بودند که یا به طمع دست یابی به مال دنیا به این سرزمین پا نهاده بودند و یا برای رسیدن به منصب و مقام بی ارزش دنیا.

این است که حضرت علیه السلام با تمسّک به آیه مورد بحث، اعلام می کند که من با توکّل و اعتماد بر خدا در برابر شما می ایستم؛ چون حق با من است و مطمئن هستم که در این راه پیروزم.

در آن روز، افراد تهی مغز گمان می کردند که یزید و عبید اللّه بن زیاد پیروز شده اند؛ ولی امروز که ما در قلّه بلند تاریخ ایستاده و نظاره می کنیم، می بینیم که این مردم فرومایه، حتی پیش از شهادت امام حسین علیه السلام افراد بدبخت و شکست خورده ای بودند.

۱- ۹۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۲ .

ما باید از این تجربه عملی تاریخ، که از کربلا برای ما باقی مانده است، درس بگیریم و امّت های اسلامی باید با توکّل بر خدا و اطمینان به نصرت الهی، با این همه امکانات مادّی و معنوی که در اختیار دارند، قیام کنند و سلطه گران صهیونیست و حامیان آنان را که مقدّس ترین سرزمین های اسلامی را اشغال کرده اند، نابود سازند.

این دشمن عزّت و شوکت اسلامی را پایمال کرده و هر روز که می گذرد، جز کشتار، غارت اموال، هتک نوامیس مسلمانان و تصرّف بیشتر مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و حیثیتی آنان، چیز دیگری از خود به جای نمی گذارد. مسلمانان باید بدانند و متوجّه باشند که بنابر تأکید قرآن، خدا پشتیبان حق خواهد بود و این سنّت الهی است و اگر مردم خالصانه به خدا توکّل کنند و در استفاده از ابزاری که در اختیار دارند، کوتاهی نکنند، خداوند متعال نیز آنان را یاری خواهد کرد. این است معنای این بخش از آیه که: «إنّ ربّی علی صراط مستقیم» راه مستقیم خدا، که کمترین اعوجاجی ندارد، چیزی جز حمایت از حرکت های حق طلبانه نیست.

توکّل بر خدا در امور معنوی

آنچه به امام حسین علیه السلام عظمت بخشیده و حتّی پس از قرن ها ایشان را منشأ ارزش های انسانی و اخلاقی مانند ایثار، فداکاری و توکّل بر خدا در جامعه ساخته، پیوند عمیقی است که امام بین خود و خدای خویش ایجاد کرده بود.

بهترین و روشن ترین دلیل بر این ارتباط عارفانه، شجاعت و شهامت بی مانندی است که امام در روز عاشورا از خود نشان داد. یک انسان معمولی از نظر ایمان، اگر حتّی بخشی از این بلاها و دشواری ها بر او وارد شود، دیگر توان حرکت نخواهد داشت؛ ولی امام حسین علیه السلام هر چه بر تعداد اصحاب و اهل بیت شهیدش افزوده می شد، رخسارش بر افروخته تر و شجاعتش بیشتر می گشت و شعارهایش گواهی می داد که ایمان در وجودش موج می زند. یکی از جملاتی که امام علیه السلام در آن روز، مرتب تکرار می فرمود، جمله «لا حول ولا قوّه إلّا باللّه العلی العظیم» بود.

پس از آنکه همه یاران و مردان اهل بیتش به شهادت رسیدند و از سوی دیگر زنان و کودکان را آماده اسیر شدن می دید و آن همه زخم و جراحت بر بدنش وارد آمده و تشنگی و گرسنگی شدید بر آن وجود مقدس مستولی شده بود، در همان حال، در گودی قتلگاه، در لحظات آخر، باز هم با خدا مناجات و راز و نیاز می کند.

بخشی از مناجات و دعای حضرت این است:

«...أدعوک محتاجاً وأرغب إلیک فقیراً وأفزع إلیک خائفاً، وأبکی مکروباً، وأستعین بک ضعیفاً، وأتوکّل علیک کافیاً...»(۱)؛ تو را در حالی می خوانم که نیازمندم. به سوی تو زاری می کنم در حالی که فقیرم. به تو توسّل می جویم در حالی که ترسانم. گریه می کنم در حالی که اندوهگینم، و از تو کمک می خواهم در حالی که ضعیفم، و توکّل بر تو می کنم در حالی که تو را کافی می دانم.

۱- ۹۷. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۸۲ .

این دعـا و مناجـات نسـبتاً طولانـی را امـام علیه السـلام پس از بیان عباراتی درباره خداونـد آورده و در ضـمن آن می فرمایـد: خدایا! با آن عظمت و کبریایی تو و نیازی که من دارم، تنها بر تو توکّل می کنم و مطمئن هستم که این توکّل راه گشا و برای من کافی است و به چیز دیگری نیاز ندارم.

این توکّل و اعتماد به خدا که از ایمانی ژرف سرچشمه گرفته است، چنان اثر می کند که دشمن را با آن همه عدّه و امکانات، که سـر تا سـر سـرزمین های اسـلامی شامل بخش های وسیعی از آسیا، آفریقا و قسمتی از اروپا را زیر سلطه خود داشت، نابود کرد و امروز پس از هزار و چنـد صـد سال، عواطف و احساسات صدها میلیون انسان را در قارّه های مختلف دنیا به سوی خود کشیده و استکبار جهانی را از این گرایش هراسناک ساخته است.

قـدرت انقلاب اسـلامی ایران، که به رهبری امـام خمینی قـدس سـره همه قـدرت هـا و ابرقـدرت هایی را که از رژیم منحوس شاهنشاهی ایران حمایت می کردند و پس از آن در طول هشت سال جنگ، در برابر ملت ایران ایسـتاده بودند، ناکام گذاشت، ناشی از احساسات و عواطفی بود که مردم این مرز و بوم به سید الشهداءعلیه السلام دارند.

بنابراین از این سـخن امام علیه السـلام دو مطلب به خوبی اسـتفاده می شود: وجود ایمان و توکّل به خدا؛ و دیگر اینکه این دو، ملاک در صداقت و عبودیت است که در تفسیر سه آیه سوره نحل بیان شد.

ص:۱۱۲

فصل پنجم: آزمایش الهی در سخنان عاشورایی

مقدمه

«إِنّـا جَعَلْنـا ما عَلَى الأَرْضِ زِينَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(۱)؛ مـا آنچه را روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تـا آنان را بیازماییم که کدامشان بهتر عمل می کنند.

بلی (یبلو) الرجل: آن مرد را آزمود، تجربه اش کرد، امتحانش نمود.(۲)

یکی از سنّت های تغییر ناپـذیر الهی، امتحان و آزمایش انسان ها است. خداونـد متعال دنیا را به گونه ای آفریـده است که هر انسانی طبیعتاً گرچه بی توجّه باشـد، امتحان خواهـد شـد و هر چه اشـیای پیرامون او جـذّابیت بیشتری داشـته باشد، آزمایش او سخت تر خواهد بود.

علّامه طباطبایی قدس سره در تفسیر خود، ذیل این آیه شریفه آورده است:

نفوس انسانی - که در اصل، جوهری است علوی و شـریف - هرگز مایل نبود که بر زمین دل ببنـدد و در آنجا زنـدگی کنـد؛ ولی عنایت خداوند

۱- ۹۸. سوره کهف، آیه ۷.

۲- ۹۹. فرهنگ بندر ریگی، ج ۱، ص ۴۵۰ .

تبارک و تعالی چنین تقدیر کرد که کمال او و سعادت جاودانه اش از راه اعتقاد حق و عمل حق تأمین گردد. به همین جهت تقدیر خود را از این راه به کار بست که او را در موقف اعتقاد و عمل نهاده، در محک تصفیه و تطهیرش قرار دهد؛ یعنی تا مدّتی معین در زمین او را اسکان داده و میان او و آنچه در زمین هست، علقه و پیوند ایجاد کند و این مطلب را از این جای آیه استفاده می کنیم که فرمود: ما آنچه در زمین است، زینت دادیم و زینت بودن مادّیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد. این سنّت خدای متعال در خلقت بشر و اسکانش در زمین و زینت دادن زمین و لذایذ مادّی آن است تا به این وسیله، فرد فرد بشر را امتحان کند، سعادت مندان از دیگران متمایز شوند و ملّت ها را یکی پس از دیگری می آورد و متاع های زندگی را که در زمین متنوّع و گوناگون است، در نظرشان جلوه می دهد. آن وقت آنان را به اختیار خود وا می گذارد تا آزمایش و تکمیل گردند. بعد از تمام شدن این امتحان، ارتباط آنان را با زمین قطع می کند و ایشان را از این عالم امتحان و آزمایش، به عالم جزا منتقل می کند.(1)

اگر جاذبه ای که خدا در مال، قدرت، شهرت، فرزند، جنس مخالف برای زن و مرد و غیر اینها قرار داده، وجود نداشت و اینها انسان را مانند آهن ربا به خود جذب نمی کردند، چگونه انسان می توانست در دنیا رشد مثبت یا منفی داشته باشد و انسان ها از هم متمایز گردند.

حادثه بسیار مهمی که اواسط سال ۶۰ هجری، از مدینه آغاز شد و در

۱- ۱۰۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۴۰ .

روزهای آغازین سال ۶۱ در سرزمین کربلا به پایان رسید، امتحان بزرگی برای مسلمانان سرزمین های گسترده حجاز و عراق شد. مسافت حرکت این کاروان، که گفته می شود ۱۵۰۰ کیلومتر است، ساکنان شهرهای بزرگی مانند مدینه، مکّه، بصره، کوفه و بسیاری از مناطق میانی دیگر که خود را صاحب افتخارات بی شمار گذشته می دانستند، چنان رسوا و مردود ساخت که هیچ گاه جبران نخواهد شد.

امام حسین علیه السلام به وسیله خطبه ها و پیام های بسیاری تلاش کرد تا آنان را در این امتحان سربلند سازد، ولی برعکس، مردم مکه و مدینه حالت تماشاچی به خود گرفتند و عراقی ها هم با اندک خطری، امام علیه السلام را در میدان تنها گذاشتند، بلکه برای جلب نظر ابن زیاد و یزید، به جنگ با او برخاستند و خود را بدبخت دنیا و آخرت کردند. ما در این بحث، مانند مباحث دیگر، از سخنان خود حضرت بهره می گیریم.

امتحان در گفتار سید الشهداءعلیه السلام

امتحان در گفتار سید الشهداءعلیه السلام

بیانات امام حسین علیه السلام درباره امتحان را می توان به سه قسم تقسیم کرد:

۱) دنیا و آزمایش های الهی برای انسان

۲) اکثریت شکست خورده

۳) امتحان و نتیجه ها در کربلا

۱ – دنیا و آزمایش های الهی برای انسان

امام حسین علیه السلام در برخی از گفتارهایشان به بیان چگونگی ماهیت دنیا و مظاهر فریبنده آن برای افراد غافل پرداخته اند؛ به ویژه در روز عاشورا، گاهی به شکل موعظه و گاهی به صورت توبیخ، دشمنان خود را ارشاد

می کردند. یکی از خطبه هایی که آن حضرت، در آغاز صبح روز عاشورا با بیانی بسیار جذّاب ایراد فرمود، این خطبه است:

«... عباد اللَّه اتّقوا اللَّه وکونوا من الـدنیا علی حـذر، فإنّ الدنیا لو بَقیت لأحد أو بقی علیها أحدُ، کانت الأنبیاء أحقّ بالبقاء وأولی بالرضآء وأرضی بالقضآء، غیر أنّ اللَّه تعالی خلق الدنیا للبلآء وخلق أهلها للفنآء فجدیدُها بال ونعیمها مضمحلّ وسرورها مکفهر والمنزل تلعه والـدار قُلعه فتزوّدوا فـإنّ الزاد التقوی فاتّقوا اللَّه لعلّکم تفلحون»(۱)؛ ای بندگان خدا! از خدا (از معصـیت و عذاب خـدا) بترسـید و از دنیا دوری کنید. پس همانا اگر دنیا برای احدی باقی می ماند و یا فردی در آن باقی می ماند، انبیا برای این امر سـزاوارتر بودنـد و از نظر مقام رضا برتر بودنـد و از جهت پیش آمدها خشـنودتر بودند، غیر اینکه خدای متعال دنیا را برای امتحـان آفریـد و اهلش را برای مردن آفریـد، تـازه هـایش به کهنگی می گرایـد و نعمت هـای آن از بین رفتنی است و شـادی هایش به غم و انـدوه تبـدیل خواهـد شـد و خانه پایـداری نیست (در ملکیت ما نخواهـد مانـد). پس توشه بیندوزید که بهترین توشه تقوا است. پس از نافرمانی خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.

امام حسین علیه السلام پنج نکته مهم اخلاقی و سازنده را در این عبارت به صورت خلاصه بیان فرموده است:

الف) در سایه تقوا باید از خطرهای دنیا فرار کرد.

ص:۱۱۶

۱- ۱۰۱. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۷ .

ب) دنیا بدون استثنا برای هیچ کس باقی نخواهد ماند.

ج) خدا دنیا را وسیله امتحان و رشد مثبت یا منفی قرار داده است.

د) جاذبه های مادّی دنیا دائماً در حال گم رنگ شدن است.

ه) راه نجات تنها در ترک گناه می باشد.

اساس سخن حضرت در اینجاست که ماهیت دنیا را به ما گوشزد سازد و ما را متوجّه این مطلب مهم کند که شما در اینجا برای امتحان آمده اید و مظاهر دنیا (که زودگذر است) شما را فریب ندهد و غافل نسازد.

۲ – اکثریت شکست خورده

کاروان امام حسین علیه السلام روز دوم محرم، به اجبار در سرزمین کربلا متوقف شد. امام در همان لحظات نخست، سخنانی ایراد کردند که بخشی از آن، این چنین است:

«النّاس عبید الدنیا والدّین لَعِقٌ علی أَلسنتهم یحوطونه ما درّت معایشهم فإذا مُحِصّوا بالبلآء قلّ الدیانون»(۱)؛ مردم برده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبان ها دارند، و تا زمانی که زندگی خوشی داشته باشند، گِرد دین می گردند؛ ولی اگر با پیش آمد ناگواری امتحان شدند، دینداران رو به اقلّیت خواهند رفت.

طبیعی است اگر ایمان در وجود انسان رسوخ نکرده و پایدار نشده باشد و به صورت یک امر ظاهری و سطحی خودنمایی کند، هیچ گاه نمی تواند در برابر حوادثی که ممکن است در راه دین، جان انسان را به خطر بیندازد، پایداری کند.

ص:۱۱۷

۱- ۱۰۲. بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۳۰۴.

همان گونه که امام علیه السلام در عبارت بالا، علّت این اثر را بیان کرده اند، علّت آن این است که بسیاری از مردم بنده دنیا هستند. معلوم است که اگر کسی بنده دنیا باشد، دیگر بنده خدا نیست و زمانی که بنده خدا نباشد، روشن است که اگر از دین هم چیزی به زبان آورد، لقلقه زبان خواهد بود. چنین انسانی گرچه در اسم هم مسلمان باشد، ولی هیچ گاه منافع مالی و موقعیت های ویژه اجتماعی را که ممکن است به دست آورد، فدای مقاصد مکتب الهی و حمایت از امام خویش نخواهد کرد.

وقتی اوضاع بر وفق مراد باشد، همه به تکالیف آسان خود، به نوعی عمل می کنند؛ اما اگر جهادی بزرگ با دشمنان برپا شود، یا اگر معلوم شود که مقدار قابل توجّهی از مالی را که انباشته کرده، باید به صورت خمس یا زکات بپردازد و یا آزمایش هایی از این دست اگر پیش آید، در این صورت به تعبیر ابی عبد اللّه علیه السلام: «قَلَّ الدیانون»؛ دینداران کم می شوند.

بنابراین، برای موفقیت در آزمایش های الهی، چه جانی، چه مالی و چه غیر اینها، باید به طور واقعی بنده خدا شویم که شرط اول آن، این است که شناخت و معرفت خود را از اصول و معارف دین عمیق سازیم و با بندگی مخلصانه آن را بارور کنیم. این عبارت را امام علیه السلام به لحاظ عملکرد مردم عراق در آن مبارزه و پشت نمودن اکثریت به آن حضرت بیان فرمود.

۳ – امتحان و نتیجه ها در کربلا

نهضت عاشورا که از لحاظ دینی و سیاسی، در زمان خود بسیار حساس و تعیین کننده بود و حجاز، عراق و در نهایت شام را دَرنَوَردید، آزمایش سخت و روشنی بود برای همه و بسیاری از آنان را مردود ساخت. بیان

مصادیق بی شماری که در این مبارزه شکست خوردند، ممکن نیست. افرادی بودند که امام حسین علیه السلام خصوصی با آنان سخن گفت و تلاش کرد آنها را هدایت کند، کسانی مانند عبید اللّه بن حرّ جعفی، عمر بن سعد و یا افرادی بودند که امام در روز عاشورا آنان را یکی یکی اسم برد و صدا زد، مانند شَبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث.

در برابر این افراد، اصحاب امام حسین علیه السلام با اینکه تعداد آنان نسبت به دشمن بسیار کم بود، اما چنان از این امتحان الهی سربلند بیرون آمدند که حجّت را بر همگان تمام کردند.

مرحوم مقرّم نقل می کند که امام علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال، که از یاران آن حضرت بود، خود را به امام علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را از ایشان پرسید و اضافه کرد که آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحّش ساخت. امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن، مخفی گاهی باشد و از آنجا برای حمله خود یا دفع حمله شما استفاده کند.

آن گاه امام علیه السلام که دست نافع در دستش بود، چنین فرمود:

«هَی هَی واللّه وعدٌ لا خُلفَ فیه»؛ امشب همان شب موعود است، وعده ای است که هیچ تخلّفی در آن راه ندارد.

سپس امام علیه السلام رشته کوه هایی را که در مهتاب شب، از دور دیده می شد، به نافع نشان داد و فرمود: آیا می خواهی در این تاریکی شب، به کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟

ص:۱۱۹

نافع بن هلال خود را به قدم های آن حضرت انداخت و عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند! من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریده ام. سوگند به آن خدایی که با محبّت تو بر من منّت گذاشته است، بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر اینکه این شمشیر کُند و این اسب خسته شود.

نافع بن هلال می گوید: امام پس از بررسی بیابان های اطراف، به سوی خیمه ها بازگشت و به خیمه زینب کبری علیها السلام وارد گردید و من در بیرون خیمه پاسداری می کردم. زینب کبری علیها السلام عرض کرد: ای برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای؟ مبادا هنگام سختی از تو دست بردارند و در میان دشمن تنهایت بگذارند.

امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود:

«وَاللَّه بَلَوتُهم فما وجدتُ فیهم إلّا الأشوش الأقعس یستأنسون بالمنیه دونی استیناس الطّفل إلی محالب أمّه»؛

سوگند به خدا! آنان را آزموده ام و ایشان را نیافتم مگر محکم و با صلابت و غرنده و خشمناك (در صلابت مانند کوه و در شجاعت مانند شیر). آنان به کشته شدن در پیش روی من آن چنان مشتاق هستند، مانند طفل شیرخوار به پستان مادر.

نافع می گوید: من چون این پرسش و پاسخ را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه را از امام و خواهرش شنیده بودم، برای او بازگو کردم. حبیب بن مظاهر رحمه الله گفت: به خدا سوگند! اگر منتظر اعلام امام نبودیم، همین امشب به دشمن حمله می کردیم.

ص:۱۲۰

گفتم: حبیب! اینک امام در خیمه خواهرش زینب است و شاید از زنان و اطفال حرم هم در آنجا باشند. بهتر است تا با گروهی از یاران به کنار خیمه آنان رفته و دوباره اظهار وفاداری کنید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.

حبیب با صـدای بلنـد، یاران امام را که در خیمه ها بودنـد، دعوت کرد و همه آنان، خود را از خمیه ها بیرون انداختنـد. حبیب نخست به افراد بنی هاشم گفت: از شما می خواهم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت بپردازید. آن گـاه گفتـار نـافع را برای دیگر صـحابه نقل کرد. همه آنان پاسـخ دادنـد: سوگنـد به خـدایی که بر ما منّت گذاشـته و بر چنین افتخـاری نایـل ساخته! اگر منتظر فرمان امام علیه السـلام نبودیم، هم اکنون با شمشـیرهای خود به دشـمن حمله می کردیم، ای حبیب! دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر رحمه الله ضمن دعا به آنان، پیشنهاد کرد که با هم به کنار خیمه بانوان رفته، به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار خیمه بانوان رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله! اینان جوانان فداکار شـما و اینها شمشـیرهای برّاق شان است که همه سوگند یاد کرده اند که این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشـمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شما است که هم قسم شده اند آنها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام، یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد:

«أیها الطّیبون! حاموا عن بنات رسول اللَّه وحرائر أمیر المُؤمنین»؛ ای پاک مردان! از دختران پیامبر صلی الله علیه وآله و زنان خاندان امیر مؤمنان علیه السلام دفاع کنید.

چون سخن این بانو به گوش صحابه رسید، با صدای بلند گریه کرده و به سوی خیمه های خویش بازگشتند.(۱)

امام حسین علیه السلام درباره ایشان تصریح کردند که من آنان را آزمایش کرده ام. آنان هم روز عاشورا با همه وجود از امامشان دفاع کردند، به گونه ای که جمله امام علیه السلام و عمل آنان در پیشگاه خدا افتخاری بی بدیل برای آنان است. «بأبی أنتم وأمّی طبتم وطابت الأرض الّتی فیها دُفنتم وفُزتُم فوزاً عظیماً».

در پناه انقلاب اسلامی ایران نیز مردان باصلابت و بسیار مؤمنی تربیت شدند که در زمان خود بی مانند بودند، در عرصه انقلاب و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مردانه جنگیدند و از امتحان، در سایه رهبری های مرجع بزرگوار تقلید خود امام خمینی قدس سره، به خوبی و سربلندی بیرون آمدند.

نزدیک کربلا کاروان امام حسین علیه السلام در حرکت بود و امام پس از خواب اندکی که در حال حرکت بر ایشان مستولی شده بود، بیدار شدند، کلمه استرجاع «إنّا للَّه وإنّا إلیه راجعون» را بر زبان جاری کردند. علی اکبرعلیه السلام عرض کرد: پدر جان! چرا این جمله را بر زبان آوردید؟ امام علیه السلام فرمود: در رؤیا دیدم که منادی فریاد می زند: این کاروان می رود در حالی که مرگ آنان را تعقیب می کند. علی اکبرعلیه السلام دوباره پرسید: در این صورت، دین ما

۱- ۱۰۳. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۱۸ .

حفظ خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: بله. علی اکبر گفت: «فإذاً لا أبالی بالموت». این از لحاظ امتحان الهی مهم است، زمانی که می شنود این شهادت در چارچوب انجام وظیفه دینی است، از شهادت استقبال می کند. از این رو، روز عاشورا در میان بنی هاشم نخستین کسی بود که به خدمت پدر آمد و اجازه رفتن به میدان گرفت. پدر بی درنگ به او اجازه داد و این یعنی موفقیت صد در صد برای پدر و فرزند.

ص:۱۲۳

فصل ششم: نقش دنیازدگی در ایجاد حادثه عاشورا

مقدمه: نظر اسلام درباره دنیا

«أَنَّمَ‌االحَیوهُ الـدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَهٌ وَتَفـاخُرٌ بَینَکُمْ وَتَکـاثُرٌ فِی الأَـمْوالِ وَالأَوْلاـدِ کَمَثَلِ غَیثٍ أَعْجَبَ الکُفّـارَ نَباتُهُ ثُمَّ یهِیـجُ فَتَراهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ یکُونُ حُطاماً وَفِی الآخِرَهِ عَذابٌ شَدِیدٌ»(۱)؛ زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو برده، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد می بینی، سپس تبدیل به کاه می شود و در آخرت عذاب شدید است.

از نظر اسلام داشتن یک زندگی همراه با فراهم بودن امکانات مادّی برای هر انسان یک ضرورت محسوب می شود و سفارش شـده است که انسان ها با جـدّیت و تلاش، آسایش لازم را برای خود و خانواده خویش فراهم کننـد. حتی می توان گفت: این یک دستور است و اگر کسی بتواند با

۱- ۱۰۴. سوره حدید، آیه ۲۰.

تلاش بیشتر از راه درست، اموال زیادتری را فراهم کند و افزون بر توسعه زندگی خود، به نیازمندان نیز رسیدگی کند، نیکوتر است.

به نظر می رسد که سه شرط مهم در اینجا وجود دارد:

الف) رعایت حدود شرعی در به دست آوردن مال.

ب) وابسته نشدن به مال که او را از کارهای لازم دیگر باز ندارد.

ج) جمع مال نباید هدف زندگی باشد، بلکه مال باید در خدمت اهداف ارزشی زندگی باشد، اگر هدف شد، مقاصد والای آدمی قربانی مطامع دنیوی او می شود.

استاد شهید مطهری رحمه الله نظر اسلام درباره دنیا را چنین بیان می کند:

منظور از علاقه به دنیا (که مذموم شمرده شده) تمایلات طبیعی و فطری نیست. مقصود از علاقه و تعلّق، بسته بودن به امور مادّی و دنیوی و در اسارت بودن است که توقّف است و رکود است و باز ایستادن از حرکت و پرواز است و سکون، این است که دنیاپرستی نام دارد و اسلام سخت با آن مبارزه می کند و این است آن چیزی که بر ضدّ نظام تکاملی آفرینش است.(۱)

مظاهر دنیا نباید اسباب این شود که انسان پای بند موهومات بی ارزش باشد و گرنه مصداق آیه شریفه مورد بحث خواهد شد.

علّامه طباطبایی رحمه الله ذیل آیه مورد بحث می نویسد:

زندگی دنیا عرضی است زایل و سرابی است باطل، که از یکی از خصال پنج گانه زیر خالی نیست: یا لعب و بازی است، یا لهو

۱- ۱۰۵. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۶۵ .

و سرگرم کننده است (که انسان را از کاری مهم و حیاتی و وظیفه ای واجب باز می دارد) یا زینت است (که حقیقتش جبران نواقص درونی خود با تجمّل و آرایش و مشاطه گری است) و یا تفاخر است (یعنی مباهات کردن به حسب و نسب و غیره) و یا تکاثر در اموال و اولاد است که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتر دارم و همه اینها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آنها علاقه می بندد، اموری خیالی و زائل است که برای انسان باقی نمی ماند و هیچ یک از اینها برای انسان، کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی کند.(۱)

ما در این مقدمه، خواستیم این مطلب را بیان کنیم که انسان اگر به خودسازی توجّه نکند، به جای آنکه دنیا وسیله ای برای رشد و تعالی او شود، سبب سقوط او می شود و ناخودآگاه به بعضی عناوین یاد شده، که آیه مطرح فرمود به همه آنها دچار می شود و ارزش های معنوی و انسانی را برای رسیدن به آنها قربانی می کند.

مردم زمان امام حسین علیه السلام بارزترین مصداق دنیاپرستی در همه اشکال آن بودند و سخنان سید الشهداءعلیه السلام در این باره بهترین معرّف است.

سخنان امام حسین علیه السلام درباره دنیا

اگر حوادث نهضت امام حسین علیه السلام را به دقّت بررسی کنیم، ملاحظه می کنیم که گرایش شدید مردم به دنیا در سطوح مختلف این حادثه، دست به دست هم داده و این فاجعه را به وجود آورده است؛ یعنی،

۱- ۱۰۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹، ص ۱۶۴ .

رسیدن به قدرت یا تصاحب مال بیشتر و یا حفظ زندگی، مانع از همکاری با آن حضرت شده است.

امام حسین علیه السلام به علّت چنین روحیاتی که دشمنان و یا مردم دچار آن بودند، در موارد بسیاری، درباره بی ارزش بودن دنیا و اهمّیت وظیفه، مطالب گوناگونی می فرمود.

عوامل مادّی در فاجعه عاشورا

۱ – قدرت طلبی برای رسیدن به بهره های مادّی

هدف برخی از افرادی که در برابر حسین بن علی علیهما السلام به مقابله برخاستند، رسیدن به موقعیت های ویژه و بهره مندی گسترده تر از منافع مادّی بود، که یکی از مصادیق بارز آن، عمر بن سعد است. امام علیه السلام بر اساس شناختی که از وی داشتند، در آخرین روزها و فرصت هایی که به سرعت سپری می شد، تلاش کردند او را به راه راست هدایت کنند، همان هدایتی که وظیفه اصلی امام است. بر همین اساس، باواسطه از او خواستند که با یکدیگر دیدار کنند و او هم پذیرفت.

تاریخ این ملاقات، مختلف (از هفتم محرم تا نهم) ذکر شده است. ملاقات بدین صورت بوده است که امام حسین علیه السلام امر فرمود که تنها حضرت ابوالفضل و فرزندش علی اکبر – علیهما السلام – وارد شوند. عمر بن سعد نیز این چنین کرد و با فرزندش حفص و غلامش وارد شدند.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«یابن سعد! أتُقاتلنی أما تتّقی اللّه الّذی إلیه معادک؟! فأنا ابن من علمتَ! ألا تکون معی وتدع هؤلآء فإنّه أقربُ إلی اللّه

تعالی ؛ ای پسر سعد! آیا با من می جنگی؟! آیا از خدایی که بر گشت تو به سوی اوست، نمی ترسی؟! من پسر کسی هستم که تو می دانی! آیـا نمی خواهی با من باشـی و رها کنی ایشان را؟! همانا با من بودن و رها کردن آنان نزدیک تر است به خـدای متعال.

پسر سـعد گفت: می ترسم خانه ام را خراب کننـد. امام فرمود: من آن خانه را دوباره برای تو بنا می کنم. او گفت: نخلسـتانی دارم که می ترسم عبید اللّه بن زیاد آن را بگیرد. حضـرت فرمود: من بهتر از آن را برای تو از مالم در حجاز تضـمین می کنم. پسر سعد گفت: خانواده ام در کوفه اند و می ترسم ابن زیاد آنان را بکشد.

وقتی امام حسین علیه السلام از او ناامید شد، فرمود:

چه شـده است تو را؟! خـدا تو را هرچه زودتر بر بسترت بکشـد! و آمرزش برای تو در روز قیـامت نیست. به خـدا قسم! هرآینه امیدوارم که نخوری از گندم عراق مگر اندکی.(۱)

نخستین آثار غضب خـدا بر او این بود که وقتی وارد کوفه شـد، عبیـد اللّه بن زیاد حکم ریاست وی را که به او داده بود، پس گرفت و او نتوانست حتّی یک روز هم به ریاست و قـدرتی که به او وعـده داده شده بود، برسد. همچنین همه عذرهایی را که می آورد، مربوط به مسائل مادّی و دنیوی بود،ماننـد: خانه، باغ و زنـد گی خود در کوفه. بنابراین گروهی از آنان که به کربلا آمده بودند، مانند عمر بن سعد در پی قدرت و ریاست بودند تا بتوانند غیر از ریاست، به مطامع مادّی بیشتر نیز برسند.

۱- ۱۰۷. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۰۵ .

۲ – فریب خوردگان دنیا طلب

بسیاری از افرادی که در این جنگ نابرابر حضور داشتند، به طمع دست یابی مال آمده بودند که یا به صورت غنیمت، در میدان جنگ به چنگ آورند و یا از حکومت، با عنوان حقوق و جایزه بگیرند.

از سخنان فراوانی که امام حسین علیه السلام ایراد فرمود، به خوبی روحیه خفّت بار دنیا طلبانی که به آن صحرا قدم نهاده بودند، معلوم می شود. امام علیه السلام در نخستین سخنرانی خود در روز عاشورا فرمود:

«أیها النّاس! إنّ اللّه تعالی خلق الدّنیا فجعلها دار فنآء وزوال، متفرقه بأهلها حالاً بعد حال، فالمغرور من غرّته والشقی مَن فتنته فلا تغُرّنکم هذه الدنیا فإنّها تقطع رجآء من رکن إلیها وتخیب طمع من طمع فیها»(۱)؛ ای مردم! همانا خداوند دنیا را آفرید، پس آن را منزلی که در معرض نابودی و زایل شدن است، قرار داد، منزلی که اهلش را زمانی پس از زمانی متفرق می کند. پس فریب خورده واقعی کسی است که فریب دنیا را بخورد. پس همانا دنیا امید کسی را که به او اعتماد و تکیه زند، قطع می کند و کسی را که طمع دنیوی در دنیا داشته باشد، محروم می سازد.

از مطالبی که آن حضرت خطاب به آن مردم فرمود، روشن است که انگیزه بسیاری از آنان رسیدن به زرق و برق دنیای فریبنده بوده است.

امام علیه السلام در این کلمات به سه مطلب اشاره می کند:

الف) بی اعتباری دنیا ب) معرفی کردن مغرور و شقی واقعی

ج) اخطار به کسانی که ممکن است فریب دنیا را بخورند.

ص:۱۳۰

۱- ۱۰۸. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۷ .

۳ – حفظ زندگی، مانع از همکاری با امام حسین علیه السلام

الف) امام علیه السلام در منزل شقوق، با مردی که از کوفه می آمد، (بعضی گفته اند: فرزدق بود) رو به رو شدند و از وی اوضاع کوفه را پرسیدند. آن مرد عرض کرد: یابن رسول اللّه! مردم عراق در مخالفت با شما متّحد و هماهنگ و در جنگ با شما هم پیمان شده اند. امام در پاسخ آن مرد اشعاری سرودند که از مضمون آن به خوبی دانسته می شود که دنیاطلبی آنان، مانع از هنکاری با امام حسین علیه السلام شده است:

فإن تکن الدنیا تعدّ نفیسه

فدار ثواب اللّه أعلی ونبل(۱)

پس اگر چه دنیا نزد بعضی پربها شمرده می شود، ولی خانه ثواب خدا بالاتر و بهتر است.

وإن تکن الأبدان للموت أُنشأت

فقتل امرءٍ بالسیف فی اللّه أفضل

و اگر بدن ها برای مرگ ایجاد شده اند، پس کشته شدن مرد در راه خدا با شمشیر برتر است.

وإن تکن الأرزاق قسما مقدّراً

فقلّه حرص المرء فی الرزق أجمل

و اگر ارزاق قسمتی است که مقدّر شده، کم بودن حرص مرد در طلب رزق زیباتر است.

وإن تکن الأموال للترک جمعها

فما بال متروک به الحُرّ یبخل

و اگر جمع کردن اموال برای ترک آن باشد، پس نباید آزاد مرد برای ترک آن بخل بورزد.

۱- ۱۰۹. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۴ .

امام حسین علیه السلام با این سروده می خواهد بفرماید که جان ها و مال ها در معرض نابودی است؛ ولی من با مردمی رو به رو هستم که دنیا را گرفته و امام و دین خود را قربانی حفظ دنیای خود کرده اند.

۴ – عبید اللّه بن حرّ جعفی و دنیا

یکی از ملاقات هایی که بین امام حسین علیه السلام و افراد دیگر در بین راه مکّه به کربلا روی داد، ملاقات امام با عبید اللّه بن حرّ جعفی بود.

در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که عبید اللّه بن حرّ جعفی نیز در این منزل اقامت گزیده است. امام علیه السلام نخست حجّاج بن مسروق (مؤذّن کاروان) را نزد وی فرستاد. حجّاج به عنوان یک بشارت به او گفت: اینک حسین بن علی علیهما السلام به اینجا آمده و تو را به یاری می طلبد. عبید اللّه گفت: من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه مردم را آماده جنگ با او دیدم و من توانایی یاری او را ندارم. پس از آنکه حجّاج سخن او را به امام رساند، امام علیه السلام خود با چند تن از اصحاب به سوی خیمه ای که او در کنار چشمه آبی برپا کرده بود، رفتند و او از امام استقبال کرد.

خود عبید اللّه می گوید: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم که در همه عمرم، انسانی زیباتر و هیبتی گیراتر از او ندیده ام؛ ولی با وجود این، برای هیچ کس مانند او دلم نسوخت و هیچ گاه نمی توانم فراموش کنم وقتی را که آن حضرت حرکت می کرد و چند کودک دور او را گرفته بودند. چون به چهره امام نگاه کردم، دیدم رنگ محاسنش بسیار مشکی است. پرسیدم که رنگ طبیعی است یا خضاب کرده اید؟ امام پاسخ داد: «پیری من زودرس بود». از این سخن امام فهمیدم که رنگ خضاب است.

به هر حال، پس از تعارفات و سخنان معمولی که میان عبید اللَّه و آن حضرت رد و بدل شد، امام علیه السلام خطاب به وی فرمود:

مردم شهر شما (کوفه) پیمان بسته اند که مرا یاری کنند؛ ولی این کار را نخواهند کرد. تو در دوران عمرت گناهان بسیار کرده ای - وی از هواداران عثمان و از سربازان معاویه در صفّین بود - آیا می خواهی توبه کنی و پاک گردی؟

عبید اللَّه گفت: چگونه توبه کنم؟! امام فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنان بجنگ.

ضعف ایمان و علاقه عبید اللَّه به دنیا باعث شد که با مقدّماتی عدم همکاری خود را این گونه توجیه کند: چه بیایم و چه نیایم، در پیروزی یا شکست شما تأثیری ندارد و من از مرگ سخت گریزانم؛ ولی اینک اسب معروف خود «ملحقه» و نیز شمشیر برّان خود را به شما هدیه می کنم.

امام علیه السلام فرمود:

اکنون که در راه ما از جان امتناع می ورزی، ما نه به تو نیاز داریم و نه به اسبت؛ زیرا من از میان افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم.

امام علیه السلام به او سفارش کردند که از اینجا برو تا صدای استغاثه ما را از این نزدیکی ها نشنوی و گرنه خدا تو را به رو، در آتش خواهد انداخت.

عبید اللَّه بن حرّ جعفی پس از چند روز، خبر غمبار شهادت حسین بن علی علیهما السلام و اصحابش را شنید و تا آخر عمر ناراحت بود و می گفت: سعادت تا خانه من آمد، ولی من خود را محروم کردم.(۱)

ص:۱۳۳

۱- ۱۱۰. سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص ۱۷۴؛ تاریخ طبری ج ۷، ص ۲۹۹۸.

عافیت طلبی عبید اللّه بن حرّ جعفی و وابستگی شدید او به زندگی دنیا باعث شد که بهترین موقعیت برای دست یابی به عزّت و سربلندی خود را از دست بدهد و عمری را در دنیا و همیشه در آخرت، در اندوه و پشیمانی به سر ببرد.

در برابر مردمی که قدرت طلبی، منفعت خواهی و وابستگی شدید به زندگی دنیا مانع از هر گونه حرکت مثبت آنان شده بود، گروهی صف کشیده بودند که جز به دین و آخرت نمی اندیشیدند، به امامت انسانی گردن نهاده بودند که عقیده اش درباره دنیا و آخرت این گونه بود که در پاسخ برادرش محمد بن حنفیه نوشت:

«أمّا بعد فکأنّ الدنیا لم تکن وکأنّ الآخره لم تزل»؛ توجّه و وابستگی ام به دنیا و آخرت این گونه است که گویا دنیا به کلّی وجود نداشته است و گویا آخرت همیشه بوده است (نه این که بعد ایجاد خواهد شد).

دنیاخواهی زشت این مردم به تدریج با پایان یافتن جنگ، به اندازه ای آنان را پست و خوار کرد که برای جمع آوری اموال اندک موجود در میدان نبرد، با هم رقابت می کردند. آنان از اشیایی مانند شمشیر، زره، لباس و حتی انگشتری که در دستان مبارک شهدا بود، دریغ نکردند و سرانجام به خیمه های حرم نیز حمله ور شدند و از اموال زنان و کودکان هر چه می یافتند، می ربودند.

ص:۱۳۴

فصل هفتم: اثر تغذیه حرام در انحراف از حق

مقدمه

«وَتَری کَثِیراً مِنْهُمْ یسارِعُونَ فِی الاِثْمِ وَالعُدْوانِ وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یعْمَلُونَ»(۱)؛ می بینی بسیاری از ایشان را که سرعت می گیرند در گناه و دشمنی و خوردن آنان مال حرام را، جدّاً که بدکاری می کنند.

السحت: حرام، ناروا، کسب و کار پلید و ننگ آور و حرام.(۲)

خداوند متعال در این آیه یکی از صفات یهودیان را خوردن مال حرام بیان می کند. پس غیر از تحصیل گناه و ستم کاری، به حرام خواری هم عادت داشتند.

گفته شده است: «اثم» گناهی است که ضرر آن فقط به انجام دهنده آن برسد و «عدوان» گناهی است که ضررش به دیگران برسد.

«اکل سحت» که در آیه شریفه آمده است، از گناهان کبیره و به معنای خوردن مال حرام است. منظور از خوردن مال حرام، هر نوع تصرّفی

۱- ۱۱۱. سوره مائده، آیه ۶۲.

۲- ۱۱۲. فرهنگ بندر ریگی، ج ۱، ص ۱۰۸۸ .

است. انواع مال های حرام مانند رشوه، پول حاصل از فروختن شراب و ربا، از موارد خوردن سحت حساب می شوند.

خوراکی که انسان می خورد، به منزله بذری است که در زمین کاشته می شود. اگر آن غذا حلال باشد، در روح صفا و رقّت ایجاد می کند و از وجودش خیر تراوش می کند و اگر حرام باشد، قساوت قلب پیدا شود.(۱)

غیر از آیه بالا که حرام خواری را از عادت های یهود بیان می کند، خداوند در سوره بقره نیز درباره صفات آنان می فرماید:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُم مِن بَعْدِ ذلِکَ فَهِی کَالحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً...»(۲)

اوایل سوره بقره، برای یهود دست کم پانزده خصلت بد را ذکر فرموده است که یکی از آن ها این است که می فرماید: «شما یهود قلبتان قساوت گرفته، بلکه سختی و قساوت آن از سنگ سخت تر و نفوذ ناپذیرتر است».

با توجّه به این دو آیه، ممکن است بتوان گفت: خوردن مال حرام توسط آنان در قساوت قلب ایشان تأثیر بسزایی داشته است.

امروز نیز شرکت های مالی صهیونیستی، که به غول های اقتصادی تبدیل شده اند، هر کدام به نوعی خون ملّت ها را می مکند و در سراسر دنیا به چپاول مشغولند. اسرائیل در نیم قرن گذشته با سرمایه های غصب شده، شکل گرفته و روز به روز بر قدرت خود افزوده است تا اینکه امروز به صورت قدرتی بلامنازع در این منطقه حسّاس آسیا درآمده است و هر روز بر دامنه جنایات و قساوت های خود می افزاید. در نتیجه با گذشت زمان، نسل آنان جنایت پیشه گشته اند.

ص:۱۳۶

۱- ۱۱۳. گناهان کبیره، ج ۱، ص ۴۲۶ و ۴۳۲ {با تلخیص}.

۲- ۱۱۴. سوره بقره، آیه ۷۴.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کسب الحرام یبین فی الذرّیه»(۱) آثار کسب حرام، در فرزندان آدمی مشهود است.

چگونگی تأثیر حرام خواری در کلام امام حسین علیه السلام

وقتی در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام از هر سو در محاصره لشکریان کوفه قرار گرفت، از میان جمع اصحاب خود خارج شد و از دشمنان خواست سکوت کنند و به سخنانش گوش فرا دهند. اما آنان از سکوت خودداری کردند. با وجود این، حضرت سخنانی را ایراد فرمود که دربر دارنده سه نکته بود:

الف) هدف من جز هدایت نمی باشد، پس هر کس نافرمانی کند، هلاک خواهد شد:

«ویلکم ما علیکم أن تنصتوا إلی فاستمعوا قولی، وإنّما أدعوکم إلی سبیل الرشاد، فمن أطاعنی کان من المرشدین ومن عصانی کان من المهلکین»؛ وای بر شما که سکوت نمی کنید تا سخنم را بشنوید! من شما را به راه رشد و توفیق دعوت می کنم. پس هرکس مرا اطاعت کند، از هدایت یافتگان خواهد بود و هرکس نافرمانی مرا کند، از هلاک شدگان خواهد بود.

ب) همه شما در برابر فرمان من عصیان گرید و گوش شنوا ندارید:

«وکلّکم عاصٍ لأمری غیر مستمعٍ لقولی»؛ همه شما (به علّت مخالفت با من) گناه کارید و گوش شنوایی برای سخنان من ندارید.

ص:۱۳۷

۱- ۱۱۵. آداب کسب و معاش، ص ۱۴۰ .

ج) علّت این قساوت قلب، طغیان و سقوط دو چیز است:

«قد انخزلت عطیاتکم من الحرام، وملئت بطونکم من الحرام، فطبع علی قلوبکم، ویلکم ألا تنصتون؟! ألا تسمعون؟!»(1)؛ بخشش های بنی امیه شما را سقوط داده و شکم های شما را از حرام پر کرده و در نتیجه بر دلهای شما مهر زده (و سخن حق در دل شما نفوذ نمی کند). وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟! آیا گوش فرا نمی دهید؟!

امام حسین علیه السلام در پایان این سخنان، دو چیز را عامل قساوت قلب آن مردم می شمرد:

الف) عطایا و بخشش های حرام حکومت آنان را فریفته کرده و در نتیجه دچار خذلان شده اند.

ب) غذای ناپاک و حرام قلب و درون آنان را فاسد کرده است که زمینه پذیرش سخن حق و موعظه را از دست داده اند.

طبیعی است که هر گناهی اگر با توبه جبران نشود، موجب انحراف و کجی های بیشتر می شود؛ ولی در میان همه گناهان، تغذیه از حرام، بیش از هر گناه دیگر در گمراهی فکری و انحراف از حق نقش دارد و افزون بر آثار اخروی، آثاری وضعی نیز بر روح و جان انسان باقی می گذارد. از اینجاست که می بینیم در اسلام دستور داده شده است که این اصل، نه تنها در افراد مکلف، بلکه در تغذیه کودکان و مادران آنان در دوران حاملگی و شیردادن دقیقاً مراعات شود.

۱- ۱۱۶. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۲ .

از این رو، امام علیه السلام در بخش سوم عباراتی که نقل شد، فرمود: «وملئت بطونکم من الحرام فطبع اللّه علی قلوبکم». در سال های پیش از این برای شکست دادن امام علی علیه السلام و به انزوا کشیدن امام حسن مجتبی علیه السلام از صحنه سیاست و خلافت، پول های فراوانی از سوی معاویه، به نام تحفه و هدیه به مردم کوفه اعطا شده و شکم های آنان از این غذاهای حرام انباشته گردیده بود که در اثر غذاهای حرام، قلب های آنان سیاه و چشم های حق بینشان کور و گوش هایشان از شنیدن سخن حق کر شده بود.

حرام خواری سبب حرام خواهی بیشتر می شود

حرام خواری سبب حرام خواهی بیشتر می شود

امام حسین علیه السلام در ادامه سخنان خود، دو ظلم بزرگ دیگر را نتیجه حرام خواری و طمع در زندگی دنیا معرفی می کنند:

۱ – پیمان شکنی

«تبّاً لکم أیتها الجماعه وترحاً حین استصرختمونا والهین فاصرخناکم موجفین، سللتم علینا سیفاً لنا فی إیمانکم، وحششتم علینا ناراً اقتدحناها علی عدوّنا وعدوّکم»؛ هلاکت و اندوه بر شما باد، ای جماعت! ذلّت و اندوه همراهتان! شما پس از آن که با شور و شوق فراوان، ما را به یاری خویش خواندید و آن گاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ و با احساس انسانی به سوی شما شتافتیم و به یاریتان برخاستیم، شمشیرهای خود را بر ما کشیده و سرهای ما را نشانه گرفتید. آیا آتش ستم سوزی را که ما بر ضدّ دشمنان سیاه کار مشترکمان برافروخته بودیم، بر ضدّ ما شعله ور ساختید؟

۲ – قیام علیه دوستان و پیشوایان

امام حسین علیه السلام در ادامه سخنان خود، به بیان دومین ستم و گناه بزرگ آن مردم می پردازند:

«فأصبحتم إلباً لأعدائكم على أوليائكم بغير عدلٍ أفشوه فيكم ولا أمل أصبح لكم فيهم»؛ در نتیجه به نفع دشمنانتان همدست شدید و علیه دوستان و پیشوایانتان بپاخاستید، آن هم بی آنکه این دشمن خیره سر، عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشد و بی آنکه امید آینده بهتر یا نیکی و شایستگی ای برایتان در آنان به چشم بخورد.

علل پیمان شکنی و اقدام علیه پیشوایان

پس از آنکه امام حسین علیه السلام عهدشکنی کوفیان و اقدام آنان در برابر دوست و امام خویش را توضیح دادند، به بیان این مطلب پرداختند که من هیچ سبب دیگری برای این رفتار شما سراغ ندارم جز اینکه غذای حرام به حلقوم شما ریخته اند و به زندگی پست دنیایی چشم طمع دوخته اید.

«... إلّا الحرام من الدنيا إنّا لكم وخسيس عيشٍ طمعتم فيه من غير حدث كان منّا ولا رأى تفيل لنا»؛(۱) مگر اندك مال حرام و طعمه ناروایی که به حلقوم شما ریخته اند و زندگی نکبت باری که بدان چشم طمع دوخته اید، بدون آن که از ما گناهی سر زده و یا اندیشه ای سست شده باشد.

ص:۱۴۰

۱- ۱۱۷. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۳.

با دقشت در این سخنان نورانی ابی عبد اللّه علیه السلام درباره موضوع مورد بحث، به این نتیجه می رسیم که تغذیه حرام و پذیرش هدایای نامشروع و خلاصه، زندگی کردن با مال حرام آثار منفی فراوانی از نظر روحی و معنوی در زندگی دنیوی و اخروی انسان باقی می گذارد.

چهار مورد از این عوارض منفی، در سخنان امام حسین علیه السلام در این بحث بیان شد، که عبارتند از:

الف) خذلان و سقوط معنوی

ب) قساوت قلب و از بین رفتن زمینه پذیرش حق

ج) پیمان شکنی

د) قیام علیه دوستان و پیشوایان

ارتزاق از مال حرام، نه تنها زمینه گناهان یاد شده را در انسان ایجاد می کند، بلکه می تواند زمینه ساز انواع انحراف های دیگر نیز بشود. به همین علّت، سفارش های بسیاری در آیات و روایات درباره تصرّف در اموال شخصی و عمومی، رعایت محدویت های تعیین شده، به چشم می خورد. این مطلب افزون بر اینکه ادلّه شرعی و قطعی فراوانی دارد، در زندگی مردم ما نیز به تجربه ثابت شده است. زمانی که جلوه های زیبای معنوی را در افراد مشاهده می کنیم، با اندکی دقّت در می یابیم که اینان در خانواده هایی پرورش یافته اند که یکی از ویژگی های مثبت آنها زندگی از راه تلاش و کسب کار حلال بوده است و همچنین حقوق شرعی تعلق گرفته به آن اموال نیز، مانند خمس و زکات پرداخت می شده است.

بخش سوم: اصلاح جامعه

فصل اول

مقدمه

«... وَقالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ المُفسِدِینَ...»(1)؛ و گفت موسی به برادرش هارون: جانشین من در میان قومم باش و انحرافات را از بین ببر و از راه فساد کنندگان پیروی نکن.

اصلاح، کلمه ای عربی و دارای دو معنا است:

الف) از ماده صُلح، به معنای آشتی و رفع اختلاف بین دو فرد یا دو گروه. درباره آشتی دو فرد، مانند:

«... فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یرِیدا إِصْلاحاً یوَفِّقِ اللَّهُ بَینَهُما...»(2)؛ یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید، (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند به توافق آنان کمک می کند.

ص:145

1- 118. سوره اعراف، آیه 142.

2- 119. سوره نساء، آیه 35.

درباره آشتی بین دو گروه، مانند:

«وَإِنْ طآئِفَتانِ مِنَ المُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیَنَهُما»(۱)؛ اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر جنگ می کنند، پس بین آن دو گروه آشتی برقرار کنید.

ب) از ماده صلاح، که معمولاً در فارسی «شایستگی» معنا می شود (صالح: شایسته). اصلاح به این معنا در برابر فساد است. کسی را که در صدد انجام دادن کار شایسته است،مُصلِح گویند.(۲) پس مصلح و مفسد، در برابر هم هستند. اصلاح از ماده «صلاح» در قرآن دو گونه مصداق دارد.

انواع صلاح در قرآن

۱ - به معنای کار شایسته انجام دادن:

«... إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَیَنُوا فَأُوْلئِکَ أَتُوبُ عَلَیهِمْ»(۳)؛ مگر کسانی که بازگشتند و کار شایسته انجام دادند و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند.

۲ - برطرف کردن فساد:

«... وَقالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفسِدِینَ...»(۴)؛ و گفت موسی به برادرش

۱- ۱۲۰. سوره حجرات، آیه ۹.

۲- ۱۲۱. معجم مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۹۲ .

۳- ۱۲۲. سوره بقره، آیه ۱۶۰.

۴- ۱۲۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

هارون: جانشین من در میان قومم باش و انحرافات را از بین ببر و از راه فساد کنندگان پیروی نکن.

آنچه در سخنان امام حسین علیه السلام بیشتر مورد توجه است، اصلاح مفاسد و انحرافات است که در برابر افساد به کار می رود.

در کتاب نظریه سیاسی اسلام، درباره برداشت از اصلاح، در اصطلاحات سیاسی توضیحات مفیدی آمده است. مفهوم اصلاح که امروز در اصطلاحات سیاسی به کار می رود، معادل «رِفرُم» است و در مقابل انقلاب. تغییراتی را که در جامعه به تدریج انجام می شود، رفرم می گویند و کسانی را که درصدد چنین تغییراتی هستند، اصلاح طلب می نامند و معادل خارجی آن «رفرمیست» است و در مقابل، کسانی را که خواهان دگرگونی به صورت دفعی هستند، انقلابی می گویند. انقلاب: تغییر اجتماعی ناگهانی، تند و با سرعت، که گاهی همراه با خشونت است.

اصطلاح اِصلاح، به عنوان اصطلاحی سیاسی و در مقابل انقلاب، معنایی اخصّ برای اصلاح است. این اصطلاح ریشه لغوی ندارد و در اصطلاحی دینی و مذهبی نیست، بلکه اصطلاح سیاسی جدیدی است. که اصلاح را در برابر انقلاب به کار می برند، منظور از جمله «خرجتُ لطَلب الإِصلاح فی أمّه جدّی» (که توضیح آن خواهد آمد) به این معنای خاص نیست. حرکتی که امام علیه السلام انجام دادند، حرکتی تدریجی، آرام و بی خشونت نبود. پس اصلاح در آیات و روایات، هرگونه اصلاح تدریجی و دفعی را شامل می شود و خود انقلاب اسلامی ایران نیز یک حرکت اصلاح طلبانه بود. بخشی از این انقلاب که پانزده سال طول کشید، تدریجی و بخش دیگر آن، حرکتی دفعی و سریع بود.

ص:۱۴۷

امام حسین علیه السلام دو بار واژه اصلاح را در سخنان خود آورده اند. نخستین بار مدینه در وصیت نامه خود، و بار دوم در مکّه. ایشان در مرحله اول اصلاح را از اهداف محوری و اصلی خود دانسته، و در مرحله دوم به تبیین هدف خود در این زمینه پرداخته اند.

بر همین اساس، در اینجا بحث خود را در دو بخش مطرح می کنیم:

قیام برای اصلاح

حسین بن علی علیهما السلام اواخر رجب سال ۶۰ هجری پیش از خروج از مدینه به سوی مکّه، برای تبیین هدف خود از حرکت، وصیت نامه کامل و کوتاهی خطاب به برادر خود، محمد بن حنفیه نوشتند. امام علیه السلام پس از شهادت دادن به اصول مکتب اسلام می نویسند:

«... وإِنّی لم أخرج أَشِرَاً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً، وإنّما خرجت لطلب الإصلاح فی أمّه جدّی صلّی اللّٰه علیه وآله...» من برای خوش گذرانی (لهو و لعب) خارج نشده ام، و از روی تکبّر و جهالت قیام نکرده ام، برای بدی رساندن به جامعه (فساد) مبارزه نمی کنم، و نمی خواهم قدرت و نظام جامعه را در غیر جایگاه واقعی اش قرار دهم، بلکه تنها و تنها برای به دست آوردن و ایجاد شایستگی و شایسته سالاری در میان امّت جدّم صلی الله علیه وآله قیام کرده ام.

با توجّه به اینکه روشن شدن کلمات اول این عبارت، در فهم مقصود امام از اصلاح در اینجا مؤثّر است، آنها را معنا می کنیم.

أشِر: کفَرِح(۱)

۱- ۱۲۴. القاموس المحیط، ص ۳۱۰.

بطراً (بطر الحق): تکبر عنه ولم یقبله(۱)

فسد (ضدّ الصلح)، فاسد القوم: أساء إلیهم ففسدوا علیه(۲)

الظلم: وضع الشی ء فی غیر موضعه(۳)

امام حسین علیه السلام پیش از آنکه بفرماید برای چه هدفی قیام می کنم، چهار هدف را نفی می کند که در نتیجه مقصد امام آشکار می شود.

آن حضرت می فرماید:

الف) من برای خوش گذرانی (لهو و لعب) خارج نشده ام.

ب) از روی تکبّر و جهالت قیام نکرده ام.

ج) برای بدی رساندن به جامعه (فساد) مبارزه نمی کنم.

د) و نه اینکه بخواهم قدرت و نظام جامعه را در غیر جایگاه واقعی اش قرار دهم، بلکه تنها و تنها برای به دست آوردن و ایجاد شایستگی و شایسته سالاری در میان امّت جدّم صلی الله علیه وآله قیام کرده ام.

بنابراین، با نفی و رد کردن چهار هدف یاد شده انگیزه اصلاحی امام علیه السلام در میان امّت اسلام، به خوبی اثبات می شود.

پس از آنکه امام حسین علیه السلام اهدافی را که ذکر شد، رد کردند، هدف اثباتی خود را این گونه توضیح می دهند:

«إنّما خرجت لطلب الإصلاح فی أمّه جدّی»؛ تنها برای رسیدن به اصلاح امّت جدّم قیام کردم.

۱- ۱۲۵. المنجد، ص ۴۱ .

۲- ۱۲۶. همان، ص ۵۸۳ .

۳- ۱۲۷. القاموس المحیط، ص ۱۰۲۲ .

تا اینجا با نفی اهـداف باطل و بیان مقصود اصـلاحی خود، هـدف کلّی آن حضـرت روشن شد، در بحث بعدی با سـخنان امام علیه السلام در این زمینه اهداف حضرت روشن می شود.

اصلاحات مورد نظر امام علیه السلام

یکی از خطبه هایی که حضرت در «منی ایراد کردند، به خوبی بیانگر موارد اصلاحات مورد نظر امام علیه السلام است:

«اللّهمّ إنّک تعلم أنّه لم یکن ما کان منّا تنافساً فی سلطان، ولا التماس من فضول الحطام، ولکن لنُری المعالم من دینک ونظهر الإصـلاح فی بلادک ویأمن المظلومون من عبادک ویعمَل بفرائضک وسـننک وأحکامک»؛(۱) پروردگـارا! تو می دانی که ما برای هوس سـلطنت یـا به منظور تصـفیه حسـاب هـای شخصـی، علیه حکومت بنی امیه قیـام نکرده ایم، بلکه قیـام کرده ایم که مظاهر دینت را به مردم نشان دهیم. و در سـرزمینت اصلاحی کرده باشیم. و بندگان ستم دیده ات در پناه دین در امنیت باشند، و به فرایض و سنن و احکامت عمل شود.

۱ - نشان دادن مظاهر دین: «لنری المعالم من دینک»

«معـالم دین» عبـارت است از آنچه انسـان وقتی به آن نگاه می کنـد، انسان را به یاد دین بینـدازد. یکی از معالم و مظاهر دین، شهادت در راه خـدا برای پاسداری از دین است و امام علیه السـلام آن را چنان در میدان عمل به نمایش گذاشت که هیچ گاه فراموش نخواهد شد و سرمشق همه آزادگان

۱- ۱۲۸. الحسین علیه السلام سماته وسیرته، ص ۱۱۱ .

خواهد بود. نمونه های دیگر معالم دین، مانند هدایت، فداکاری و ایثار و پایداری در راه دین می باشد.

۲ - استقرار شایستگی در همه جا به جای فساد: «و نظهر الاصلاح فی بلادک»

با توجّه به انحراف امامت و رهبری، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به تدریج انواع کجی ها و فسادها در جامعه و افراد رسوخ کرد. زمانی که یزید به انواع فسادهای اعتقادی، اخلاقی و سیاسی آلوده شود، از دیگران چه انتظاری می توان داشت؟!

وی اعتقاد خود را چنین آشکار می سازد: «لَعِبَت هاشم بالملک فلا...» وحی را به کلّی انکار می کند. از لحاظ اخلاقی نیز کسی در شراب خواری و سگ بازی او شک ندارد. از نظر سیاسی، کسی که می خواهد بر جامعه ای حکومت کند، باید مقدّسات آن مردم را محترم بشمارد؛ ولی یزید که تقریباً سه سال خلافت کرد، در سال اول امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله را با آن وضع فجیع به شهادت رساند. در سال دوم برای دستگیری عبد اللّٰه بن زبیر خانه خدا را با سنگ و آتش مورد حمله قرار داد. و در سال سوم، مدینه الرسول را سه روز محل تاخت و تاز سربازان خود قرار داد.

بنابراین، وی با مقدّس ترین مقدّسات مردم دَر افتاد. این است که حضرت می فرماید: یکی از اهداف اصلاحی من این است که این وضع فساد انگیز را به اصلاح و شایستگی تبدیل کنم.

امام حسین علیه السلام در منزلگاه «بیضه» در اولین رویارویی با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی، در ادامه سخنان خود خطاب به آنان هفت جرم بزرگ را به حاکمان بنی امیه در گذشته و حال نسبت داد.

«... وإنّ هؤلآء قد لزموا الشیطان وترکوا طاعه الرحمن وأظهروا الفساد وعطّلوا الحدود واستأثروا بالفی ء وأحلّوا حرام اللّه وحرّموا حلاله، وأنا أحقُّ ممَّن غیر»(۱)؛ ... همانـا بنی امیه از شـیطان پیروی کردنـد، بنـدگی خداونـد رحمـان (واجبات الهی) را ترک کردند، فساد را آشـکار و علنی ساختند، حدود و قوانین خدا را تعطیل نمودند، اموال خاندان پیامبرعلیهم السلام (فدک و...) را به تصـرّف درآوردند، حلال خدا را حرام و حرام الهی را حلال نمودند (در دین بدعت کردند). و من شایستگی خلافت را در میان مسلمین دارم، نه بدعت گذاران بنی امیه.

جالب است، امام در عبارت مورد بحث اظهار اصـلاح را هـدف خود ذکر می کند، همان گونه که اظهار فساد در جامعه را در مقابل آن به بنی امیه نسبت می دهد و این جایگزین نمودن اصلاح در جامعه به جای فساد، یکی از چهار اصل اصلاحی مورد نظر امام حسین علیه السلام می باشد.

۳ – ایجاد امنیت برای ستم دیدگان: «ویأمن المظلومون من عبادک»

یکی از وظایف اصلی یک امام، این است که حکومتش را مستقر کند تا همه مردم، حتی کسانی که از امکانات مادّی بهره ای ندارند یا در گذشـته زیر ستم بوده اند، با آرامش و امنیت به زندگی بپردازند. خاندان پیامبر نیز همگی پناهگاه ضعیفان و ستم دیدگان بوده اند.

۴ – عمل به سنن و دستورهای الهی: «ویعمل بفرائضک وسننک وأحکامک»

اگر بخواهیم مکتب اسلام را به صورت خلاصه معرفی کنیم، باید

ص:۱۵۲

۱– ۱۲۹. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۸۵.

بگوییم اسلام مکتبی است که از سه بخش تشکیل شده است: اعتقادات، اخلاق و احکام عملی. اگر در آیات قرآن نیز دقّت شود، می توان هر یک را تحت یکی از این عناوین سه گانه قرار داد. جمله ای که امام حسین علیه السلام در اینجا به عنوان یکی از اهداف اصلاحی خود آورده اند، به همین مطلب اشاره دارد؛ یعنی من به دنبال این مقصد حرکت می کنم که موقعیتی به وجود آید تا به اسلام در هر سه بخش، عمل شود.

با توجّه به آمدن این سه اصطلاح در کنار هم، مقصود از فرایض، همان اصول و واجبات اعتقادی یک مسلمان است و معنای سنن، مباحث اخلاقی و تربیتی دین است که یک مسلمان باید از اخلاق انسانی و دینی بهره مند باشد. اصطلاح احکام نیز روشن است که نظر به فروع دین دارد و مسائل فقهی را دربر می گیرد.

امام حسین علیه السلام امام هدایت و اصلاح است و در طول مسیر کاروان خود هرگاه زمینه ای فراهم می شد، حتی در ملاقات های فردی، تلاش می کردند که افراد را به مسیر حق هدایت کنند، در حالی که اصلاح شدن یک فرد نقش چندانی در موفّقیت و یا عدم موفّقیت ندارد. اشخاصی مانند: عبید اللّه بن حر جعفی، عمر بن سعد و زهیر بن قین دعوت شدند، بعضی مثل زهیر آمدند، ولی دیگران نیامدند.

حرّ بن یزید ریاحی کسی بود که در آغاز از امام علیه السلام دوری کرد؛ ولی سرانجام به علّت داشتن خمیر مایه ذاتی خود، توبه کرد و چنان اصلاح شد که خود را اوّلین قربانی راه امام ساخت و امام بر بالای سر او فرمود:

«أنت حرّ کما سمّتک أمّک»؛ تو آزاده ای، همچنان که مادرت تو را آزاده نامید.

ص:۱۵۳

فصل دوم: ضرورت مبارزه با ستم

مقدمه

یکی از ملاک های اساسی مکتب اسلام عدالت است، که در لغت به معنای «وضع الشی ء فی موضعه» آمده است و نقطه مقابل آن، ظلم است که این گونه معنا شده است: «قرار دادن چیزی در غیر جای مخصوصش، چه با زیادت یا نقصان، یا به عدول از وقت یا مکان».(۱)

بر همین اساس، قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُ بِالعَدْلِ وَالإِحْسانِ وَإِیتآءِ ذِی القُرْبی وَینْهی عَنِ الفَحْشآءِ وَالمُنکَرِ وَالبَغْی یعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(۲)؛ خدا به عدل و نیکی و بخشش به خویشاوندان امر می کند و از زشتی، ناپسندی و ظلم نهی می کند و شما را موعظه می کند شاید پند گیرید.

در بخش دوم آیه، سه عنوان فحشا، منکر و بغی مطرح شده است. مفردات راغب آنها را این گونه معنا می کند:

۱- ۱۳۰. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۲۶ .

۲- ۱۳۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

الف) فحش و فحشا و فاحشه: چیزی که زشتی اش بزرگ باشد.(۱)

ب) منکر: آنچه عقل صحیح آن را محکوم کند، یا اینکه درباره آن ساکت باشد، ولی شرع آن را گناه و زشت معرفی می کند.

ج) بغی: در اصل به معنای طلب است، ولی چون در طلب حقّ دیگران با زور و تعدّی زیاد به کار رفته است، از این کلمه معنای استعلا و استکبار و گردن کلفتی در برابر دیگران و ستم و تعدّی به آنان فهیمده می شود.(۲)

این اعمال در اجتماع بشری، موجب از هم پاشیدگی و تفرقه افراد و هدر دادن نیروهای مفید خواهد شد. نهی از فحشا و منکر و بغی، امری است در معنا به اتحاد مجتمع تا اجزا یکدیگر را از خود بدانند و همه اعمال افراد یک نواخت باشد. بعضی بر بعض دیگر استعلا نکنند و دست ستم به سوی یکدیگر دراز نکنند. در این هنگام است که رحمت در آنان جایگزین گشته، همه به هم محبّت و الفت می ورزند.(۳)

امام حسین علیه السلام از آغاز نهضت خود تا لحظات آخر زندگی، بارها انگیزه مخالفت و قیام خود را ستمکار بودن یزید و بیعت با او را همکاری با ستم اعلام می فرمود. ما نیز در اینجا به ترتیب (از مدینه تا کربلا) سخنان آن حضرت را در این باره نقل می کنیم.

مرگ معاویه و نامه یزید به استاندار مدینه

در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری، معاویه در دمشق از دنیا رفت، در

۱- ۱۳۲. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۸۷ .

۲- ۱۳۳. همان، ص ۵۲۶.

۳- ۱۳۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۳۳ .

حالی که یزید در حوران بود. وی پس از سه روز، خود را به دمشق رساند و بعد از مراسم اوّلیه، طی نامه ای به کارگزاران خود در شهرهای دیگر، خبر مرگ پدرش را به آنان داد و به هر کدام توصیه های لازم را ابلاغ کرد. یزید نامه کوچکی را به نامه ارسالی خود به فرماندار مدینه ضمیمه کرد که:

«خُذ الحسین وعبد اللَّه بن عُمر وعبد الرحمن بن أبی بکر وعبد اللَّه بن زُبیر بالبیعه أخذاً شدیداً ومَن أبی فاضرب عنقه وابعث إلی برأسه»(۱)؛ در مقابل چهار نفر (حسین، عبد اللَّه بن عمر، عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد اللَّه بن زبیر) شدّت عمل به خرج بده و از آنان بیعت بگیر. و اگر کسی از بیعت نمودن ابا نمود و اجتناب ورزید، پس گردنش را بزن و سرش را به سوی من بفرست.

براساس نوشته بعضی از مقاتل (مثیر الاحزان و مقتل خوارزمی) امام حسین علیه السلام در عالم خواب از مرگ معاویه آگاه شد، به گونه ای که خانه معاویه در آتش می سوخت و منبر وی واژگون شده بود.

در بیشتر مقاتل آمده است: آن حضرت با سی نفر از دوستان و اهل بیتش به سوی دار الأماره ولید بن عتبه که فرماندار و پسر عموی یزید بود حرکت کردند، در حالی که همگی سلاح در دست داشتند و خود حضرت نیز شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله را در دست داشت. آن حضرت دستور داد که آنان در بیرون بایستند و در صورت نیاز، برای حفظ جان امام وارد شوند.

بنا به نوشته مقتل مقرم، پس از آنکه ولید موضوع را مطرح کرد، آن حضرت فرمود: «من پنهانی بیعت نمی کنم. هنگامی که مردم را برای

۱- ۱۳۵. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۲۹ .

بیعت دعوت کردید، دعوت ما با ایشان باشد». ولید بن عتبه قانع شد، ولی مروان بن حکم، امیر سابق مدینه که در آن جلسه حضور داشت، خطاب به ولید گفت: اگر حسین از این مکان خارج شود، به او دست نخواهی یافت، مگر با جنگ و خونریزی بین شما.

امام پس از پرخاش تندی که به مروان کرد، خطاب به ولید سخنان صریحی را بیان فرمود که هدف ما از بیان این مقدمه تاریخی، ذکر آن مطالب است:

«أیها الأمیر! أنّا أهل بیت النبوه ومعدن الرساله ومختلف الملآئکه، بنا فتح اللّٰه وبنا یختم، ویزید رجل شارب الخمر وقاتل النفس المحترمه مُعلِن بالفسق، ومثلی لا یبایع مثله ولکن نُصبح وتصبحون وننظر وتنظرون أینا أحقّ بالخلافه(1)؛ ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم. منزل ما فرودگاه ملائکه است و اسلام از ما آغاز و به ما ختم می شود، و یزید مردی شراب خوار، کشنده جان های محترم، فسق کننده علنی است و شخصی مانند من با مثل او بیعت نمی کند».

امام علیه السلام در این سخنان به چهار نکته اشاره فرموده است:

الف) بیان امتیازات خانوادگی خویش

ب) معرّفی یزید

ج) عدم پذیرش حکومت یزید

د) اعلام شایستگی خود برای خلافت

ص:۱۵۸

۱- ۱۳۶. مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم ص ۱۳۱ .

برای روشن شدن سخن امام لازم است انواع ستم را که قرآن بیان کرده به آن بپردازیم:

اقسام ستم بر اساس آیات قرآن

با بررسی آیات قرآن می توان انواع ستم را به سه دسته تقسیم کرد:

۱ - ستم انسان به خدا:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ...»(۱)؛ پس چه کسی ستم کارتر است از کسی که به خدا دروغ بیندد.

۲ - ستم انسان به مردم:

«إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یظْلِمُونَ النّاسَ...»(۲)؛ ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند.

۳ - ستم انسان به خود:

«... فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ»(۳)؛ پس بعضی از آنان ستم کننده هستند به خودشان.

حضرت امیرعلیه السلام نیز در نهج البلاغه ستم را همین گونه تقسیم می کنند:

«أَلا ـ وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلاثَهٌ: فَظُلْمٌ لا یغْفَرُ، وَظُلْمٌ لا یتْرَکُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لا یطْلَبُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی لا یغْفَرُ، فَالشِّرْکُ بِاللَّهِ. قالَ اللَّهُ تَعالی «إِنَّ اللَّهَ لا یغْفِرُ أَنْ یشْرَکَ بِهِ». وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی یغْفَرُ، فَظُلْمُ العَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الهَناتِ. وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی

۱- ۱۳۷. سوره زمر، آیه ۳۲.

۲- ۱۳۸. سوره شوری آیه ۴۲.

۳- ۱۳۹. سوره فاطر، آیه ۳۲.

لاـ يتْرَكُ، فَظُلْمُ العِبادِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً القِصاصُ هُناكَ شَدِيدٌ لَيسَ هُوَ جَرْحاً بِالمُدى وَلاَ ضَرْباً بِالسَّياطِ، وَلكِنَّهُ يسْتَصْغَرُ ذلِكَ مَعَهُ»(۱)؛ آگاه باشید ستم بر سه قسم است: ستمی که بخشیده نمی شود و ستمی که رها نمی شود و ستمی که عفو می شود.

ستمی که بخشیده نمی شود، شرک به خداوند است که فرموده: «همانا خدا نمی بخشد شرک به خود را».

و ستمی که بخشیده می شود، ستم بنده است به خودش، زمانی که بعض گناهان صغیره را انجام می دهد.

اما ستمی که رها نمی شود، ستم بندگان است به یکدیگر. قصاص در اینجا شدید است. آن قصاص جراحتی با کارد و نیز ضربه ای با شلاق نیست، بلکه آن چیزی است که اینها در برابر آن کوچک شمرده می شود.

راغب اصفهانی می گوید: هر یک از این سه، در حقیقت ستم به نفس است و انسان هرگاه دست به ستم بزند، در مرحله اول به خود ستم کرده است، پیش از اینکه به دیگران ستم کند.(۲)

چگونگی ستم کار بودن یزید، در سخنان امام حسین علیه السلام

سید الشهداءعلیه السلام پرچمدار آزادی و آزادگی و مبارزه با ستم در سخنانی که از ایشان نقل شد، یزید را به هر سه ظلمی که در قرآن آمده است، معرفی می کند:

۱- ۱۴۰. نهج البلاغه، ص ۵۷۵ .

۲- ۱۴۱. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۱۶ .

۱ – ستم کردن یزید به خود:

«ویزید رجلٌ شارب الخمر ... مُعلن بالفسق»؛ یزید مردی است که شراب می نوشد... و علنی گناه می کند.

فسق به معنای پاره کردن است. از آنجا که گناه کار با عصیان خود، حریم احکام خدا را پاره می کند، به او فاسق گفته می شود. امام علیه السلام نخست یزید را به علت شرب خمر و فسق و فجوری که داشته، با «ظلم به نفس» معرفی می کند.

۲ – ستم کردن یزید به مردم:

«وقاتل النفس المحترمه»؛ و کشنده انسان های بی گناه است.

رعایت سه چیز در برابر هر مسلمانی بسیار سفارش شده است: جان، عِرض (حیثیت و آبرو) و مال افراد. انسان مجاز نیست ذرّه ای در مال دیگران بدون اجازه تصرّف کند. در این عبارت امام علیه السلام تصریح می کند که یزید کشنده افرادی است که از نظر اسلام، حفظ جان آنان ضروری و واجب است.

یزید و پدرش معاویه هرکسی را که با آنان مخالفت می کرد، از دم تیغ می گذراندند. نه تنها مردم عادّی، بلکه افرادی مانند امام علی علیه السلام نیز که خلیفه مسلمانان بود و با نصب پیامبرصلی الله علیه وآله منصوب شده و از نظر ظاهری هم مردم با او بیعت کرده بودند، مورد خشم معاویه قرار می گیرد و در سرزمین صفّین هیجده ماه با ایشان مبارزه می کند و در نتیجه، بیش از صد هزار نفر را از طرفین به کشتن می دهد. پس از او یزید نیز به ولید بن عتبه دستور می دهد که اگر حسین بن علی علیهما السلام بیعت نکند، سر او را برای من

بفرست. پس از این فرمان، در طی حدوداً سه سالی که در منصب خلافت بود، غیر از ایجاد حادثه کربلا، خانه خدا را برای دستگیری عبد اللَّه بن زبیر مورد حمله قرار داد و در شهر مدینه نیز سه روز سربازان خود را برای هر تجاوز و قتل آزاد گذاشت.

۳ - ستم کاری یزید در برابر خدا:

«ولکن نُصبح وتُصبحون وننظر وتنظرون أینا أحقّ بالخلافه» ولی زمان بر ما و بر شما می گذرد و ما می بینیم و شما نیز خواهید دید (معلوم می شود) کدام یک از ما سزاوار است به خلافت.

در این عبارت امام حسین علیه السلام به مبارزه یزید با کسی اشاره فرموده که در اصل، او خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله است و مخالفت به معنای ستیز با پیامبر صلی الله علیه وآله است و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وآله جز کفر و شرک نیست. چنین انسانی با خدا درگیر شده و به صاحب مکتب، یعنی خداوند متعال ستم روا داشته است.

امام حسین علیه السلام در این سخنان، وجدان دینی ولید بن عتبه را به قضاوت و حکمیت می طلبد و در واقع می فرماید: آیا شخصی مانند من با این همه امتیازات و ویژگی های خانوادگی و شخصی، می تواند دست در دست ستم کاری مانند یزید بن معاویه، که به انواع تجاوزها و ستم ها آلوده است، بگذارد؟ قطعاً این اجازه را ندارد. «ومثلی لا یبایع مثله».

حسین بن علی علیهما السلام یک روز پس از ملاقات با ولید بن عتبه (امیر و فرماندار مدینه) مروان بن حکم را در بین راه ملاقات می کند. مروان می کوشد که آن حضرت را به سازش با یزید دعوت کند.

در اینجا امام علیه السلام ضمن توبیخ شدید وی، گرفتار شدن اسلام به ظالمی مانند یزید را ختم اسلام و بلیه ای بزرگ بیان می کند.

«فاسترجع الحسین علیه السلام وقال: إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون، وعلی الإسلام السّلام إذ قد بُلیت الأمّه براعٍ مثل یزید»(۱)؛ همانا ما برای خداییم و به سوی او بر گشت کننده ایم و باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امّت به راهنمایی مانند یزید گرفتار شده اند.

بر اساس این واقعیت و ستم کار بودن یزید از هر نظر، امام علیه السلام در پاسخ به اظهارات برادرش محمد بن حنفیه با صراحت و قاطعیت تمام اعلام فرمود که با یزید ستم گر بیعت نخواهد کرد:

«یا أخی لو لم یکن فی الدنیا ملجأٌ ولا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه»(۲)؛ ای برادرم! اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نباشد، با یزید بن معاویه بیعت نمی کنم.

اباعبد اللّه علیه السلام پس از ایراد این مطالب، به سوی مکّه رهسپار شدند و تقریباً بعد از چهار ماه به سوی عراق حرکت کردند. هرچه این نهضت به جلو می رفت، بر ستم های یزید هم افزوده می شد، تا جایی که بر حسب دستورهای او و عبید اللّه بن زیاد، کاروان حسینی را در بیابانی با دو خصوصیت پیاده کردند: جایی که نه آب باشد و نه آبادی (تا مردم به یاری او نیایند). سرانجام نیز روز هفتم محرم آب را بر اهل حرم بستند و در روز عاشورا از هیچ ظلمی حتّی به زنان و بچه های خردسال و شیرخوار دریغ نکردند.

۱- ۱۴۲. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۵ .

۲- ۱۴۳. مقتل الحسین علیه السلام،المقرّم ص ۱۳۵ .

فصل سوم: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام حسین علیه السلام

مقدمه (سه نوع ضمانت برای پاسداری از احکام دین)

ضمانت هایی که مکتب اسلام برای پاسداری از احکام و نظام خود در نظر گرفته و قرآن آنها را بیان کرده، عبارتند از:

۱ - نیروی بازدارنده درونی به نام تقوا:

تلاش اساسی قرآن برای اصلاح افراد و جوامع انسانی، بیشتر تقویت بنیه معنوی و درونی افراد است.

«إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(۱)؛ پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می شوند، به یاد او (خدا، پاداش و کیفر) می افتند و ناگهان بینا می گردند.

۲ - قدرت حکومت اسلامی:

قدرت حکومت عادل در جامعه اسلامی، دومین ضمانت است. حکومت اسلامی در راه دست یابی به اهداف فرهنگی و تربیتی خود،

ص:۱۶۵

۱- ۱۴۴. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

وظیفه خویش می داند که با سازمان و تشکّلی ویژه که به کار می گیرد، به اصلاح جامعه بپردازد.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ وَأُولئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ»(۱)؛ باید از میان شما جمعی به نیکی و امر به معروف ونهی از منکر دعوت کنند و آنان همان رستگارانند.

۳ - نیروی اجتماع:

اسلام همه آحاد جامعه دینی را در اجرای احکام دین مسؤول می داند:

«إِنَّ الإِنسانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَتَواصَوْا بِالحَقِّ وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ»(۲)؛ همانا همه انسان ها درآینه در زیانند، مگر کسانی که ایمان آورند و اعمال شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق و صبر سفارش می کنند.

سفارش کردن یکدیگر به حق، اعم از امر به معروف و نهی از منکر است. آیاتی که این مسؤولیت مشترک، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را بیان می کنند، بسیارند.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام علیه السلام

یکی از موضوعاتی که در سخنان اباعبد اللّه الحسین علیه السلام مطرح شده، امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت بارها بیان می فرمود که هدف من عمل به این وظیفه دینی است.

۱- ۱۴۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲- ۱۴۶. سوره عصر، آیه ۲ و ۳.

ما در اینجا سه مورد از سخنان آن حضرت را که مربوط به سه موقعیت جداگانه (در مدینه، بین راه مکّه و عراق و سرزمین کربلا) است، می آوریم.

انگیزه ما، امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام در مدینه:

امام حسین علیه السلام پیش از حرکت از مدینه، وصیت نامه ای را خطاب به برادرشان محمد بن حنفیه نوشتند و در آن، پس از شهادت به وحدانیت خدای متعال و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اقرار به حقّانیت بهشت و دوزخ، یکی از اهداف خود را این گونه بیان کردند:

«أُرید أَن آمُر بالمعروف وأنهی عن المنکر وأسیر بسیره جدّی وأبی علی بن أبی طالب»(۱)؛ می خواهم امر به معروف ونهی از منکر کنم و طبق همان روشی که جدّ و پدرم داشتند، حرکت کنم.

غیر از این سخنان در مدینه، موارد دیگری نیز از آن حضرت در همین باره نقل شده است.

جایگاه ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام بین راه مکّه و عراق:

امام حسین علیه السلام هشتم ذی حجّه به سوی عراق حرکت کردند و روز دوم محرم سال ۶۱ وارد سرزمین کربلا شدند. در این صورت تقریباً ۲۵ روز، بارها امام علیه السلام به مناسبت های گوناگونی که پیش می آمد، سخنانی را بیان می کردند. یکی از این موارد، منزلگاه «بیضه» است. زمانی که گروهی به

۱- ۱۴۷. سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا شهادت، ص ۳۷.

عنوان پیش قراولان لشکر عبیـد اللّه بن زیاد، به فرمانـدهی حرّ با آن حضـرت رو به رو شدند. حضـرت خطاب به آنان حدیث پیامبر را فرمود:

«أیها النّاس! من رأی سلطاناً جائراً مستحلاًّ لحرام اللّه ناکثاً عهده مخالفاً لسنّه رسول اللّه، یعمل فی عباد اللّه بالإثم والعدوان، فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقّاً علی اللّه أن یـدخله مـدخله وأنّ هؤلآء قـد لزموا الشـیطان وترکوا طاعه الرحمن وأظهروا الفساد وعطّلوا الحدود واستأثروا بالفی ء واحلّوا حرام اللّه وحرّموا حلاله وأنا أحقّ ممّن غیر»(1)؛ ای مردم! هرکس پادشاه ستم گری را دید که حلال کننده حرام خدا است، شکننده پیمان الهی است، مخالف روش رسول خدا است و در میان بندگان خدا به گناه و دشمنی عمل می کند، پس مخالفت نکند با او با عمل و گفتار، بر خدا حق است که او را در جایگاه آن ستم گر داخل کند. و همانا ایشان (بنی امیه و وابستگانشان) به تحقیق ملازم شیطان شدنـد و طاعت خدا را ترک کردند و ظاهر ساختند فساد را و حـدود الهی را معطل نمودنـد و فی ء (که مختص به خانـدان پیامبر است) را به خود اختصاص دادند و حلال کردند حرام خدا را و حرام کردند حلال خدا را، و من سزاوارترم از هر کسی که با آنان مخالفت کنم.

امام علیه السلام پنج عنوان را برای موضوع نهی از منکر متناسب با آن موقعیت از پیامبر بیان فرمود:

۱- ۱۴۸. مقتل الحسین علیه السلام، المقرم ص ۱۸۵ .

الف) ظلم

ب) حلال کردم حرام خدا

ج) پیمان شکنی

د) مخالفت با سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

ه) عمل به گناه و دشمنی در میان مردم.

بعد از بیان این موارد، امام علیه السلام به عذاب اخروی ترک امر به معروف و نهی از منکر اشاره می کند و هفت جرم بزرگ را به حاکمان بنی امیه، به این شرح نسبت می دهد:

الف) پیوند با شیطان

ب) ترک واجبات الهی

ج) علنی کردن فساد

د) تعطیل نمودن حدود خدا

ه) به تصرّف درآوردن اموال خاندان پیامبرعلیهم السلام، مانند فدک و غیره

و) حلال کردن محرّمات الهی (بدعت در دین)

ز) حرام نمودن حلال خدا

در هر صورت امام لزوم نهی از منکر و مبارزه با آنان را گوشزد می کند.

اگرچه آن حضرت در این سخنان، اصطلاح امر به معروف ونهی از منکر را به کار نبردند، ولی همه بیانات ایشان، چه روایتی که نقل کردند و چه سخنانی که خود به آن افزودند، درباره این وظیفه بزرگ است. ایشان این نکته بسیار مهم را یادآوری کردند که فردی که این وظیفه مهم را انجام ندهد، سزاوار است که جایگاهش با آن ستم گر یکی باشد.

وقتی ما در یک جامعه اسلامی، در برابر پادشاه ستم گر با آن قدرت و خطری که دارد، چنین وظیفه ای داریم، در برابر افراد فاسد و مفسد عادی اجتماع، وظیفه ما بسیار روشن است.

مسلمانان برای سلامت جامعه خود باید به این مسؤولیت مشترک، به خوبی عمل کنند وگرنه دود آن به چشم همه می رود و همگان آسیب خواهند دید. از این رو قرآن می فرماید:

«وَاتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خآصَّهً...»(۱)؛

از فتنه ای که تنها به ستم کاران شما ضرر نمی زند، بپرهیزید.

نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام در کربلا:

حسین بن علی علیهما السلام در دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شدند، پس از توقفی کوتاه، در میان یاران، فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفتند و ضمن خطبه ای، وضعیت اسف بار جامعه آن روز و وظیفه یک مسلمان را در برابر آن ناهنجاری های دینی و فرهنگی بیان کردند.

«... أمّا بعد فقد نزل بنا من الأمر ما قد ترون وأنّ الدنیا قد تغیرت وتنکّرت وأدبر معروفُها ولم یبق منها إلّا صُبابه کصبابه الإناء وخسیس عیش کالمرعی الوبیل. ألا ترون إلی الحق لا یعمل به وإلی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمنُ فی لقآء اللّه، فإنّی لا أری الموت إلّا السعاده والحیاه مع

۱- ۱۴۹. سوره انفال، آیه ۲۵.

الظالمین إلّا بَرَماً...»(۱)؛ اما بعد، پس به تحقیق پیش آمد ما همین است که می بینید. همانا دنیا به تحقیق دگرگون و زشت شده است و خوبی های آن پشت کرده و باقی نمانده از خوبی ها جز ته مانده اندکی. چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت انگیز شده است. مگر نمی بینی که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی گردد، تا جایی که مؤمن ترغیب می شود که به شهادت و لقای خداوند متعال رو آورد. پس همانا من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستم گران را جز هلاکت نمی بینم.

در این سخنان، چند مطلب بیان شده است:

الف) حوادثی که پیش آمده است.

ب) دگرگونی های منفی در جامعه اسلامی.

ج) عمل نکردن مردم به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر.

د) شهادت درراه احیای امر به معروف ونهی از منکر جز سعادت نیست.

ه) زندگی کردن در کنار ستم گران، غیر از هلاکت و نابودی نیست.

پس نهضت و قیام امام حسین علیه السلام در راه تحقق بخشیدن به فریضه امر به معروف و نهی از منکر بوده است. ما این مطلب را در زیارت های متعددی که برای امام حسین علیه السلام وارد شده است، یازده بار شهادت می دهیم و به این وسیله در پیشگاه آن حضرت اعتراف می کنیم که ایشان در راه تحقق بخشیدن به این موضوع مهم به شهادت رسیدند:

ص:۱۷۱

۱- ۱۵۰. تحف العقول عن ال الرسول، ص ۲۴۹ .

«أشـهد أنّک قد أقمت الصلوه وآتیت الزکوه وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر»(۱)؛ شـهادت می دهم همانا تو نماز را به پا داشتی و زکات و امر به معروف و نهی از منکر را احیا کردی.

امام معصوم گرچه نتواند حکومت تشکیل دهد، اما وظیفه هدایت مردم دارد. راه این هدایت، ممکن است منحصر در شهادت باشد و امام حسـین علیه السـلام با شـهادت خود، این گونه احکام اسلامی را حیات بخشید. پس امکان دارد نهی از منکر چنین مصداقی هم داشته باشد.

«... وَیقْتُلُونَ الَّذِینَ یأَمُرُونَ بِالقِسْطِ مِنَ النّاسِ...»(۲)؛ کسانی را که امر می کنند به عدالت، بعضی از مردم آنها را می کشند.

امروز مجالسی که به نام آن حضرت در جوامع شیعی برگزار می شود، محلّ امر به معروف، نهی از منکر و موعظه است.

یکی از علمای شیعه در جمع علمای اهل سنت، در یکی از شهرهای ایران می پرسد: چرا شما در این شهر که فحشا و منکرات بسیار است، مجالس امر به معروف و نهی از منکر و موعظه ندارید؟

یکی از آنان پاسخ می دهد: خدا سایه امام حسـین علیه السـلام را از سـر شما شیعیان کم نکند، تا نام آن حضرت را می برید و سخن از روضه آن امام به میان می آید، همه اقشار گرد شـما جمع می شوند. ولی ما مجلس روضه سـید الشهداءعلیه السلام را نداریم.

آن عالم شیعه برمی خیزد و او را بوسیده و می گوید: خوب فهمیدی.

۱- ۱۵۱. کلیات مفاتیح الجنان، ۶۸۲، ۷۷۲ .

۲- ۱۵۲. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

موفّقیت امام حسین علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر

حـادثه عـاشورا آن چنـان در جامعه آن روز و پس از آن در طول تاریـخ تاکنون، منشأ آثار فراوان بوده است که امکان نـدارد کسی بتواند آثار دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی آن را در یک مجموعه جمع کند.

تاریـخ در برابر عظمت حـادثه عـاشورا سـر تعظیم فرود آورده است. عظمت و عمـق آن مـوجب شـده که آن حـادثه، «مصباح الهـدی» نامیـده شود. این چراغ فروزان هیـچ گاه خاموش نخواهـد شد و علیه آن هیچ کاری نمی توان کرد. این شوکت باعث شده که جامعه اسلامی نجاب یابد. نهضت و قیام پرشور حسینی، مصداق دیگری برای نهی از منکر به معنای عام است.

اگر کسـی بپرسد: حضـرت در وصیت نامه خود در مدینه نوشت: «أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر»، آیا به این هدف خود رسـید؟ پاسخ این است که: بله آنچه را اراده داشت، انجام داد و به نتیجه هم رسید. نتیجه این اقدام، این بود که مردم حق و باطل را بشناسـند. وظیفه اصـلی انبیا و اولیا هـدایت است، پس از هدایت و انجام وظیفه بیان احکام دین و اقدامات لازم، اگر مردم بـا آنان همراهی کننـد، زمینه برای تشـکیل حکومت اسـلامی فراهم می گردد و قطعاً امام معصوم از آن موقعیت به وجود آمـده، اسـتفاده خواهد کرد. مانند زمان به حکومت رسـیدن امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السـلام، این دو امام تا روزی که زمینه لازم فراهم بود، حکومت را حفظ کرده و از هیچ کوششی دریغ نکردند.

ص:۱۷۳

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«لولا حضور الحاضر وقیام الحجّه بوجود الناصر، وما أخذ اللّه علی العلمآء علی أن لا یقاروا علی کظه الظالم ولا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها»(۱)؛ اگر آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) حاضر نمی شدند و یاری نمی دادند که حجّت تمام شود، و نبود عهدی که خدای تعالی از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند به سیری ظالم (از ستم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هرآینه ریسمان و مهار شتر خلافت را به کوهان آن می انداختم (تا ناقه خلافت هرجا می خواهد برود و در هر خارزاری که می خواهد بچرد).

حضرت در این خطبه می فرماید: از آنجا که مردم با من همکاری کردند و حجّت بر من تمام شد، من هم اقدام کردم و حکومت اسلامی را که از آغاز حقّ من بود، مستقر ساختم. اما اگر مردم حاضر به همراهی نشوند، وظیفه تشکیل حکومت ساقط می شود، ولی وظیفه هدایت باقی است. این وظیفه ای است که از دوش هیچ کس و در هیچ زمانی ساقط نمی شود. اگر هیچ راهی نبود، باید مردم را با شهادت هدایت کرد. پس ممکن است نهی از منکر چنین مصداقی هم داشته باشد. البته این گونه موارد آن نادر است. ثانیاً آگاهی بسیار می خواهد که انسان تشخیص بدهد چنین وظیفه ای دارد، در این صورت، فداکاری نیاز است تا از همه چیز بگذرد.

۱- ۱۵۳. نهج البلاغه، عبده، ج ۱، ص ۳۶ .

بنابراین، معنای جمله «أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر» این نیست که من به صورت ظاهری هم حتماً پیروز می شوم و حکومت تشکیل می دهم که اگر چنین نشد، بتوان گفت که این نهضت موفق نبوده است، بلکه با شرایط موجود در زمان امام حسین علیه السلام بسیار هم موفقیت آمیز بوده است؛ زیرا برای آن حضرت علیه السلام از حکومت جد و پدرش برای او لشکر و سپاهی باقی نمانده بود، بیت المال عظیم اسلامی آن روز نیز در دست چپاول گران بنی امیه قرار داشت، همه دستگاه های تبلیغی، اعم از حکومتی و مجامع دینی، در اختیار دشمن بود و از لحاظ اجتماعی هم هیچ امیدی به یاری مردم نبود.

از سوی دیگر، شرایط و اوضاعی که امام حسین علیه السلام اواسط سال شصت هجری نهضت خود را از آنجا آغاز کرد و اوّلین پایگاه حکومتی اسلام و اقتدار مسلمانان در زمان جدّ گرامی اش بود، به علت انحراف در رهبری مسلمانان بعد از رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله، و نیز در اختیار گرفتن منبر و محراب آن حضرت توسط افرادی که کنترین لیاقت برای آن را نداشتند، زمینه را چنان دگرگون کرده بود که بیست و چهار سال قبل از حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه، زمانی که امیر المؤمنین علیه السلام در سال ۳۶ هجری برای سرکوبی ناکثین و شورشیان، که در بصره قدرت را به دست گرفته بودند، خواست از این شهر حرکت کند، تنها ۳۵۰ نفر با خلیفه مسلمانان همراهی کردند، آن هم بیشتر مردمی بودند که از اطراف مدینه آمده بودند. از این رو آن حضرت وقتی به عراق رسید، ناچار شد به زحمت نیرویی را از شهر کوفه به میدان جنگ بصره اعزام کند.

اما اکنون که فرزندش ابی عبد اللَّه علیه السلام پس از ۲۴ سال از آن زمان، قصد قیام و حرکت دارد، طبیعی است که اوضاع به مراتب بدتر شده باشد. بدیهی است وقتی مدینه الرسول به این سرنوشت خفت بار دچار شده باشد، دیگر شهرهای اسلامی تحت نفوذ خاندان ابوسفیان، به چه سرنوشتی مبتلا شده اند.

در چنین وضعیتی باید پرسید: آیا موفقیت بالاتر از این می شود که در همان روزهای اوّلیه شهادت، هیأت حاکمه اموی رسوا، متزلزل و در نهایت سرنگون گردد وسنّت ارزشمند شهادت طلبی در دل های پاک رشد کند و قیام هایی پی در پی و در نهایت همسو با همان نهضت به وجود آید و ده ها درس اعتقادی، اخلاقی و عملی به مسلمانان داده شود؟!

حدیثی درباره امر به معروف و نهی از منکر

حدیث مفصّلی درباره امر به معروف و نهی از منکر، از امام باقرعلیه السلام نقل شده که متضمّن پنج مطلب است. متن این حدیث شریف را می آوریم:

۱ - بی توجّهی مردم آخر الزمان به این دو فریضه حیاتی:

«یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مُراؤون یتقرّؤون ویتنسّکون، حُدَثآء سفهآء، لا یوجبون أمراً بمعروف ولا نهیاً عن المنکر إلّا إذا أمنوا الضّرر، یطلبون لأنفسهم الرُّخص والمعاذیر، یتبعون زَلّات العلماء وفساد علمهم (عملهم)، یقبلون علی الصلوه والصیام وما لایکلّفهم فی نفس ولا مال، ولو أضرّت الصلوه بسائر مایعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها کما رفضوا أسمی (أتمّ) الفرآئض وأشرفها...»

امام باقرعلیه السلام می فرمایـد: در دوره آخر الزمان، گروهی هسـتند که مردم از آنان پیروی می کنند. این گروه دارای چنین ویژ گی هایی هستند:

الف) «مراؤون»: ریاکاران. تظاهر به انجام اعمال نیک می کنند.

ب) «یتقرّؤون»: عالم نماها. مقصود از قرّاء «یتقرّؤون»، علمای مبلّغی هسـتند که در صـدر اسـلام قاری و مفسّـِر قرآن بودند و به شهرهـای مختلف اعزام می شدنـد؛ یعنی علمایی بودنـد که به وظیفه خود عمل می کردنـد، اما افرادی نیز بودنـد که خود را به لباس علما در می آوردنـد و به اصـطلاح عالم نما بودنـد. حضـرت در این حـدیث می فرمایـد که مردم در آخر الزمان از عالم نماها تبعیت می کنند.

ج) «ویتنسّـِکون»: تظـاهر کننـد گان به عبـادت. ناسـک یعنی کسـی که عبـادت می کنـد، ولی تنسّـِک به معنای تظاهر کردن به عبادت است. بسـیاری افراد اهل عبادت نیسـتند، ولی در حضور مردم به گونه ای رفتار می کنند که مردم تصوّر کنند آنان اهل عبادتند.

د) «حُدِ‌ثآء سـفهآء»: تـازه کار و سـطحی نگر. افرادی که مردم در آخر الزمان از آنان پیروی می کننـد، انسان هایی تازه کار و سطحی نگر هستند و نگاه آنان عمقی ندارد.

ه) «لا یوجبون أمراً بمعروف ولا نهیاً عن المنکر إلّا إذا أمنوا الضّـرر»: اینان به مردم می گوینـد: امر به معروف و نهی از منکر در جایی واجب است که ضرر نداشته باشد، و گرنه واجب نیست.

و) «یطلبون لأنفسـهم الرُّخص والمعاذیر»: دنبال بهانه ای هستند که از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند؛

ص:۱۷۷

چون مردم از آنان رنجیده می شوند و دیگر مرید ایشان نخواهند بود. خلاصه آنکه: به دنبال یافتن بهانه و عذرتراشی هستند تا به وسیله آن، شانه از زیر بار وظیفه خالی کنند.

ز) «یتبعون زَلّات العلماء وفساد علمهم (عملهم)»: اینان صلاحیت رهبری مردم را نخواهند داشت (امکان این هست که بهترین عالم حقیقی نیز نقطه ضعفی در رفتار یا تقوا داشته باشد)؛ از اشتباهی که از یک عالم حقیقی سرزده است، پیروی می کنند و سخنان اشتباه آنان را سرلوحه حرکت خود قرار می دهند.

ح) «یقبلون علی الصلوه والصیام وما لا یکلّفهم فی نفس ولا مال»: (این عالم نماها) به نماز و روزه پشت می کنند و به اعمالی رو می آورند که آنان را، نه از نظر جانی و نه از نظر مالی، به زحمت نیاندازد.

ط) «ولو أضرّت الصلوه بسائر ما یعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها کما رفضوا أتمّ الفرآئض وأشرفها»: اگر نماز به دیگر کارهایی که انجام می دهند از نظر مالی و جانی زیان وارد سازد، آن نماز را ترک می کنند همان گونه که مهم ترین و شریف ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را ترک کردند.

خلاصه ملاک اینان نه تنها در انجام امر به معروف و نهی از منکر، بلکه از عبادات نیز نبودن ضرر مالی و جانی است.

در زمان امام حسین علیه السلام نیز، مردم این دو فریضه بزرگ را ترک کرده بودند و امام علیه السلام در آغاز ورود به کربلا علّت تمام دگرگونی های منفی در جامعه آن روز ترک امر به معروف و نهی از منکر ذکر می فرماید.

ص:۱۷۸

۲ – اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان کامل ترین و اشرف وظایف:

«... إنّ الأمر بالمعروف والنّهی عن المنکر فریضهٌ عظیمه بها تقام الفرائض، هنالک یتمّ غضب اللّه علیهم فیعمّهم بعقابه، فیهلک الأبرار فی دار الفجّار والصغار فی دار الکبار. إنّ الأمر بالمعروف والنّهی عن المنکر سبیل الأنبیاء ومنهاج الصالحین (الصلحاء)...»

پس امام باقرعلیه السلام ویژگی های امر به معروف ونهی ازمنکر را بیان می کند:

الف) «إنّ الأمر بالمعروف والنّهی عن المنکر فریضهٌ عظیمه بها تقام الفرائض»؛ همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب بزرگی است که به سبب آن، واجبات اقامه می شوند.

ب) «هنالک یتمّ غضب اللّه علیهم فیعمّهم بعقابه، فیهلک الأبرار فی دار الفجّار والصغار فی دار الکبار»: اینجاست که غضب خدا بر اینان کامل می شود. پس در این صورت است که عقوبت و عذاب خدا همه آنان را فرا می گیرد. پس هلاک می کند نیکان را در خانه بدکاران و خردسالان را در خانه بزرگسالان.

ج) «إنّ الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر سبیل الأنبیاء و منهاج الصالحین (الصلحاء)»: امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و صالحان است.

امام حسین علیه السلام در طی حرکت خویش، بارها اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر را در قالب های گوناگون گوشزد فرمود که قبلاً بدان اشاره شد.

۳ – نتایج امر به معروف و نهی از منکر:

«... فریضهٌ عظیمه بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب، وتُحَلّ المکاسب، وتُرَدُّ المظالم وتُعمَر الأرض، وینتَصفُ من الأعدآء، ویستقیم الأمر...».

سپس امام باقرعلیه السلام به نتایج این دو فریضه اشاره کرده و می فرماید:

الف) «فریضهٌ عظیمه بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب»: واجبی است بزرگ که به سبب آن، واجبات اقامه می شوند و مذاهب محفوظ می مانند.

ب) «وتُحَلّ المکاسب»: و کارها حلال می شوند.

حلّیت کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. اگر این فریضه ترک شود، ربا، غشّ در معامله و امثال اینها فراوان خواهد شد و مردم حلال و حرام را تشخیص نخواهند داد و در نتیجه کسب های حلال به حرام تبدیل خواهد شد.

ج) «وتُرَدُّ المظالم وتُعمَر الأرض»: مظلمه ها به صاحبانش برمی گردد و زمین آباد می شود.

د) «وینتَصفُ من الأعدآء»: دشمنان نیز منصف می شوند، یعنی آنان هم به رعایت انصاف وادار می شوند.

ه) «ویستقیم الأمر»: کارها سامان می پذیرد. این همان اصلاح است، یعنی برطرف شدن مفاسد.

با توجّه به اینکه قیام امام حسین علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر زبانی و عملی بود، منشأ آثار فراوانی در جامعه آن روز و در طول تاریخ اسلام تاکنون بوده و از این به بعد نیز تا قیامت خواهد بود. آثار عمل به این فریضه، توسط عاشوراییان کربلا قابل شمارش نیست.

۴ - وظیفه ما درباره چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم:

«... فأنکِروا بقلوبکم، وألفظوا بألسِنتکم، وصُکّوا بها جِباهُهم ولا تخافوا فی اللّه لومه لآئم، فإن اتّعظوا وإلی الحقّ

رجعوا فلاـ سبیـل علیهم؛ «إِنَّمَـا السَّبِیـلُ عَلَی الَّذِینَ یظْلِمُونَ النّاسَ وَیبْغُونَ فِی الأرْضِ بِغَیرِ الحَقِّ أولئِکَ لَهُمْ عَـذابٌ أَلِیمٌ» هنالک فجاهـدوهم بأبـدانکم وأبغضوهم بقلوبکم، غیر طـالبین سـلطاناً ولاـ بـاغین مالاً ولا مریـدین بالظّلم ظفراً حتّی یفیؤوا إلی أمر اللَّه ویمضوا علی طاعته ...».

همچنین امام باقرعلیه السلام به وظیفه ما در چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم پرداخته و می فرماید:

الف) «فـأنکِروا بقلوبکم»: وظیفه اول شـما این است که: در برابر منکر، در دل تنفّر پیـدا کنیـد. (وگرنه این نخستین مرحله نفاق است).

ب) «وألفظوا بألسِنتکم»: در مرحله دوم: با زبان اعتراض کنید. (البته همراه با مهربانی مؤثّرتر است).

ج) «وصُـکّوا بها جِباهُهم ولا تخافوا فی اللَّه لومه لآئم»: در مرحله سوم: اگر تـذکّر و نصـیحت اثر نکرد، با تنـدی اعتراض کنید. مانند کسـی که می خواهد با دست توی صورت کسـی بزند. در این صورت ممکن است کسـی به شـما اعتراض کند. ولی در جمله بعدی، امام باقرعلیه السـلام می فرماید: اگر نمی خواهی به بلاها گرفتار شوی، نباید بترسی. شما را ملامت سرزنش گران نترساند.

د) «فإن اتّعظوا وإلی الحقّ رجعوا فلا سبیل علیهم»: اگر موعظه پـذیر شدنـد و به سوی حق برگشـتند، دیگر کسـی حق نـدارد به آنان اعتراض کند.

امام به این آیه از قرآن اشاره فرمود که:

«إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یظْلِمُونَ النّاسَ وَیبْغُونَ فِی

الأَرْضِ بِغَيرِ الحَقِّ أولَئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» ایراد تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در روی زمین به ناحق سرکشی می نمایند. اینانند که عذابی دردناک در پیش دارند.

ه) «هنالك فجاهدوهم بأبدانكم وأبغضوهم بقلوبكم»: حال که به راه راست برنگشتند، پس باید با آنان با بدن هایتان مبارزه کنید و حال آنکه دل های شما باید از غضب به آنان پُر باشد.

و) «غير طالبين سلطاناً ولا باغين مالاً»: از روی سرکشی و ناحق بر دیگران پیروز نشوید، اگرچه پیروزی مطلوب است. و از نظر مالی متجاوز به آنان نباشید.

ز) «ولا مريدين بالظّلم ظفراً حتّى يفيؤوا إلى أمر اللَّه ويمضوا على طاعته»: برای امر به معروف و نهی از منکر نخواهید که با ستم پیروز شوید، بلکه از راه درست و شرعی مبارزه خود را ادامه دهید تا گنهکاران سر به فرمان خدا بگذارند و بر اساس طاعت الهی حرکت کنند.

امام حسین علیه السلام در نهضت بی مانند خود، همه این مراحل و شرایط را در رفتار خود به کار بست و در پایان اجرای تکلیف الهی، بدن خود و یاران خویش را آماج حملات پی در پی دشمن قرار داد و افزون بر این، حاضر شد تا اهل بیتش نیز در این راه به اسارت بروند.

۵ - سرنوشت ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه:

«... قال: أوحى اللَّه إلى شعيب النبى عليه السلام: إنّى لمعذّب من قومك مائه ألف: أربعين ألف اً من شرارهم وستّين ألفاً من خيارهم! فقال: يا ربّ هؤلآء (هذه) الأشرار، فما بال الأخيار؟!

فأوحی اللَّه عزّوجلّ إلیه إنّهم داهنوا أهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی»(۱).

و در پایان، امام باقرعلیه السلام سرنوشت جامعه ای که در آن، گروهی از مردم مؤمن امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده اند، در حالی که دیگران گناه می کنند، را بیان کرده و می فرماید:

الف) «قال: أوحی اللَّه إلی شعیب النبی علیه السلام: إنّی لمعذّب من قومک مائه ألف: أربعین ألفا من شرارهم وستّین ألفاً من خیارهم»: خداوند متعال به شعیب نبی علیه السلام وحی کرد: همانا من هرآینه صد هزار نفر از افراد قومت را عذاب می کنم. چهل هزار نفر از بدهای ایشان و شصت هزار نفر از خوبانشان.

ب) «فقال: یا ربّ هذه (هؤلآء) الأشرار، فما بال الأخیار؟! فأوحی اللَّه عزّوجلّ إلیه إنّهم داهنوا أهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی»(۲): پس گفت: ای پروردگار! ایشان بدانند (و باید عذاب شوند)، اما خوبان چرا؟ پس وحی فرستاد خداوند متعال به سوی شعیب: همانا این شصت هزار نفر مسامحه و پرده پوشی می کردند در برابر گناه کاران و معصیت کاران و غضب نکردند به خاطر غضب من.

در فصل بعدی همین کتاب، بحثی مستقل در این باره مطرح می کنیم که مردم عراق (شرکت کنندگان در جنگ علیه امام حسین علیه السلام و غیر آنان) در سه مرحله گرفتار انواع بلاها شدند و این نبود مگر به علّت شرکت در این ستم بزرگ و یا سکوت و کوتاهی در برابر آن. افزون بر این، امام حسین علیه السلام نیز آنان را در چند نوبت نفرین کردند.

۱- ۱۵۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱؛ کافی: ج ۵، ص ۵۵.

۲- ۱۵۵. همان.

بنابراین هـدف از نهضت امام حسـین علیه السـلام، امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی زنـده کردن خوبی ها و زیبایی های معنوی و مبـارزه بـا بـدی ها و زشتی های اعتقادی، عملی و اخلاقی. ولی آن مردم به جای قـدردانی از این هـدایت و ارشاد به مبـارزه بـا آن برخاسـتند و بـا خوبی ها مبارزه کرده و به اسـتقبال اقتـدار محور بـدی ها که حکومت بنی امیه بود، رفتنـد و روز عاشورا بانخل های سـرفراز خاندان عصـمت وطهارت به مقابله برخاسـتند. امام حسین علیه السلام حتی در آن لحظات آخر هم که از هدایت آنان ناامید شده بودند، سـعی کردند عواطف انسانی آنان را تحریک کنند، زمانی که آن حضـرت شـنید دشـمن قصد حمله به خیمه های حرم دارد، فرمود:

«یا شـیعه آل أبی سفیان! إن لم یکن لکم دین ولا تخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکُم»؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، لا اقل در امر دنیا آزاد مرد باشید.

شمر صدا زد: پسر فاطمه! چه می گویی؟

آن حضرت فرمود:

«أنـا الّـذی أقـاتلکم وتقـاتلونی والنساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرّص لحرمی ما دمت حیاً»(۱)؛ این جنگی است بین من و شما. و زنان در این جنگ گناهی ندارند. پس باز دارید و منع کنید لشکر متجاوزتان را از هجوم بردن به حرم (خیمه های) من، تا زمانی که زنده هستم.

۱- ۱۵۶. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

فصل چهارم: عوامل تسریع در عقوبت

مقدمه

رسول خداصلی الله علیه وآله در وصیتی به امام علی علیه السلام فرمود:

«یا علی! أربعه شی ء أسرع شی ء عقوبهً: رجلٌ أحسنتَ إلیه، فکفاك بالإحسان أسآئه. رجل لا تبغی علیه وهو یبغی علیك. ورجل عاهدتَه علی أمر ووفیتَه له وغدر بک. ورجل وصل قرابته وقطعوه. ثمّ قال: یا علی! من استولی علیه الضجر، رحلت عنه الراحه»(1)؛ ای علی! کیفر چهار چیز هر چه زودتر خواهد رسید: مردی که تو به او نیکی کنی و او در عوض با تو بدی کند. و مردی که تو بر او ستم نکنی و او به تو ستم کند. و مردی که با او معاهده کاری داشته باشی و تو وفادارش باشی و او مکر و حیله ورزد. و مردی که با خویشانش بپیوندد و آنان از او ببرند. سپس فرمود: ای علی! هر کس دلتنگی و بی قراری بر او چیره شود، آسایش از دل او رخت بربندد.

1- 157. کلیات الخصال، ص 225، ج 72 .

آنچه مسلّم است از نظر مبانی دین هر عملی نتیجه ای دارد، خوب یا بد. و جزای بیشتر اعمال در آخرت است. دنیا دار عمل است نه حساب، و آخرت محل حساب است نه عمل. بدین علّت که بسیاری از گناهان را نمی توان در دنیا عقوبت کرد، به علّت محدودیت زمانی، یا به علل دیگر.

الف) برخی اعمال جزای خوب یا بد آنها در دنیا است.

ب) عقوبت بعضی اعمال در دنیا نیز هست، امّا با تأخیر؛ مانند ستم کردن یا قسم دروغ خوردن.

ج) عقوبت دنیوی برخی اعمال بسیار سریع است (قبل از آخرت)؛ مانند مواردی که روایت یاد شده بیان می کند.

بنابراین روایت یاد شده، درباره بند سوم توضیح می دهد.

عوامل تسریع عقوبت در حادثه عاشورا برای کوفیان

اگر در وقایع نهضت ابی عبد اللّه علیه السلام از آغاز حرکت تا پایان آن دقّت کنیم، می بینیم از عوامل چهارگانه ای که روایت آنها را موجب سرعت بخشیدن در عقوبت و عذاب بیان می کند، سه مورد آن در رفتار کوفیان وجود داشته است.

الف) مورد اول این بود که از یک سو احسان باشد و از سوی مقابل بدی. از سوی اهل بیت و امام حسین علیه السلام جز تلاش برای هدایت مردم عراق و کوشش برای رفع ستم بنی امیه از مردم آن سرزمین، کاری صورت نگرفته بود، یعنی بالاترین درجه احسان از سوی امیر المؤمنین و فرزندانش در کمک به فقرای عراق در زمان حکومت آن حضرت و در زمان امام حسن و امام حسین علیهم السلام در زمینه های مختلف به آنان نیکی شد.

ب) عامل دیگر این بود که از یک سو ستمی بر دیگری سر نزده باشد؛ ولی دیگری بر او ستم کند. درباره امام حسین علیه السلام کمترین چیزی برخلاف عدالت و خوبی صورت نگرفته بود، در حالی که آن مردم چنان ستمی بر اهل بیت و یاران ایشان روا داشتند که بدتر از آن را نمی توان تصوّر کرد، و کوفیان هر چه توانستند بدی کردند.

ج) سومین عامل در تسریع عقوبت، این بود که پیمانی بین دو طرف برقرار شود و یکی از آن دو به طور کامل به تعهّد خود عمل کند، اما دیگری خیانت و پیمان شکنی کند. مردم کوفه بارزترین مصداق خیانت و پیمان شکنی را از خود نشان دادند که همین عامل موجب شد در تاریخ به پیمان شکنی معروف شوند.

روز عاشورا امام حسین علیه السلام امضا کنندگان نامه ها را در خطبه های خود صدا می زد و می فرمود: مگر شما مرا دعوت نکردید؟ افرادی مانند شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، عروه بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی که در کربلا در لشکر عمر بن سعد بودند، در حالی که متن نامه آنان این بود: اما بعد، باغ ها سرسبز و خرّم است، میوه ها رسیده و چاه ها پُر آبند. هرگاه خواستی بر سربازان آماده خود وارد شو.(۱)

با توجّه به حدیثی که نقل شد و نیز رفتار مردم عراق و کوفه، عذاب و عقوبت الهی قبل از عذاب شدید اخروی، در این دنیا به زودی دامن گیر آنان شد. در اینجا وقایع روز عاشورا و پس از آن را، همراه سخنان امام حسین علیه السلام در این باره، به ترتیب می آوریم.

۱- ۱۵۸. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۵۱ .

عذاب دنیوی در سه مرحله

عذاب های دنیوی را که دامن گیر شرکت کنندگان در سپاه عراق، که علیه فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله جنگیدند، می توان به سه مرحله تقسیم کرد:

الف) مرحله اول، کسانی که به علّت توهین به امام علیه السلام و نفرین آن حضرت در روز عاشورا گرفتار قهر الهی شدند.

ب) مرحله دوم، پنج سال پس از واقعه عاشورا انجام گرفت. افرادی که در قتل شهدای کربلا مباشرت و دخالت مستقیم داشتند مانند تیراندازان، آتش زنندگان خیمه ها و جدا کنندگان سرهای شهیدان، همه به دست مختار بن ابی عبیده ثقفی به بدترین وضع کشته شدند.

ج) مرحله سوم، پانزده سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام آغاز شد. حجّاج بن یوسف ثقفی از سال ۷۵ به مدّت بیست سال، مردم سراسر عراق را به بند کشید، که نمونه آن در تاریخ کمتر دیده شده است.

۱ - عذاب در مرحله اول (عذاب شدگان روز عاشورا):

سه نفر در روز عاشورا به امام علیه السلام توهین کردند و امام علیه السلام آنان را نفرین کرد. دو تن از آنان در همان ساعت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند.

الف) محمد بن اشعث؛ در بین سخنان آن حضرت، در روز عاشورا که آن قوم را موعظه می کرد، به صورت انکار گفت: «أی قرابه بینک وبین محمّد»؛ چه پیوندی بین تو و بین محمد است؟!

امام علیه السلام پس از تلاوت آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهِیمَ وَآلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ * ذُرِّیهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(۱)؛ فرمود:

ص:۱۸۸

۱- ۱۵۹. سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴.

«اللّهمّ أرنی فیه هذا الیوم ذُلّاً عاجلاً»(۱)؛ خدایا! همین امروز ذلّت زودرس او را برسان.

این جمله از قلب سوزناک امام علیه السلام سرچشمه گرفت. ابن اشعث بیمار شد و از سپاه ابن سعد بیرون رفت تا رفع حاجت کند که خدا عقربی را برگمارد و نیشش زد و در همان حال مرد.

ب) مردی از قبیله بنی تمیم، به نام عبد اللّه بن حوزه در برابر سپاه امام علیه السلام ایستاد و امام را صدا زد. امام علیه السلام فرمود: چه می خواهی؟! گفت: مژده بادت به آتش! امام فرمود:

«کلّا إنّی أقدم علی ربّ رحیم وشفیع مطاع، مَن هذا؟!»؛ نه چنان است، من بر پروردگاری مهربان و شفیعی که فرمانش برند، در آیم. این کیست؟

گفتند: ابن حوزه است. امام فرمود:

«رَبِّ حُزهُ إلی النار»؛ پروردگارا! او را به آتش بکش.

پس اسبش در نهری رمید و او در آن سرنگون شد، امّا پایش در رکاب آویزان ماند و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب گریخت و به این صورت سرش را بر هر سنگ و بوته ای کشید تا به هلاکت رسید.

از این رو، مسروق بن وائل وقتی نفرین امام و هلاکت ابن حوزه را دید، دست از جنگ با امام برداشت و گفت: هرگز با ایشان نمی جنگم.(۲)

ج) تمیم بن حصین فزاری از سپاه ابن سعد به میدان آمد و فریاد زد: ای حسین و ای یاوران حسین! آیا این آب فرات را نمی بینید که همچون سینه

۱- ۱۶۰. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۵۴ .

۲- ۱۶۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۴ .

مارها می درخشد؟! به خدا سوگند! شما قطره ای از آن را نخواهید نوشید، تا بمیرید.

امام فرمود: این کیست؟ عرض کردند: تمیم بن حصین است. فرمود:

«هذا وأبوه من أهل النّار، اللّهمّ اقتُل هذا عَطَشاً فی هذا الیوم»؛ او و پدرش از دوزخیانند. خدایا! همین امروز او را تشنه بمیران.

این فرد آن چنان تشنه شد که از تشنگی نفسش بند آمد و از اسب فرو افتاد و در زیر سم اسبان لگدکوب شد و مرد.(۱)

گفتنی است که همه نفرین های امام علیه السلام هنگامی بود که حضرت از هدایت آنان ناامید می شد، و در واقع زمانی بود که آنان استحقاق هر نوع بلا و مصیبتی را داشته اند.

۲ - نفرین امام و قیام مختار:

امام حسین علیه السلام در پایان سخنرانی دوم خود در روز عاشورا، پس از آن که مطمئن شد که موعظه هایشان دیگر تأثیر ندارد و همه دشمنان مصمّم بر قتل او هستند، دست به دعا برداشت و عرضه داشت:

«اللّهمّ احبس عنهم قطر السماء وابعث علیهم سنین کسنی یوسف وسلّط علیهم غلام سقیف یسقیهم کأساً مصبره، فلا یدع فیهم أحدا قَتْلَةً بقتله وضربه بضربةٍ ینتقم لی ولأولیائی ولأهل بیتی وأشیاعی منهم فإنّهم غرّونا وکذّبونا وخذلونا، وأنت ربّنا علیک توکّلنا وإلیک المصیر»(۲)؛

۱- ۱۶۲. موسوعه کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص ۴۵۴؛ حیاه الإمام الحسین علیه السلام، ص ۱۳۸.
۲ - ۱۶۳. تحف العقول، ص ۱۷۱؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۳؛ اعلام الهدایه، الامام الحسین سید الشهدا، ص ۱۹۵ {با تلخیص}.

بـار الهـا! آسـمان را از اینـان بازدار و بر ایشان قحطی ای همچون قحطی زمان یوسف برانگیز وغلام ثقیف (گویا مختار بن ابی عبیـده ثقفی باشـد) را بر آنان چیره ساز تا پیاله های تلخ مرگ را بر آنان بنوشاند و هیچ یک را وانهد، هر کشـته ای را کشـته ای و هر ضـربتی را ضـربتی انتقـام گیرد و انتقام من و اولیاء و خانـدان و پیروانم را از ایشان بسـتاند. اینان ما را فریفتنـد و دروغ گفتند و تنها گذاردند، و تویی پروردگار ما، بر تو توکّل داریم و به سوی تو باز می آییم.

قیام مختار

مختار که در کوفه زنـدگی می کرد، از پشتیبانان مسـلم بود و عبیـد اللّٰه بن زیاد که می خواست بر اوضاع منطقه مسلّط شود و مسـلم را شـکست دهد، افراد مؤثّر و سرشناسـی از جمله مختار بن ابی عبیده ثقفی را زندانی کرد. مختار تا پس از شهادت امام حسین علیه السلام زندانی بود و عبید اللّٰه بن زیاد به شرط اینکه وی بیش از سه روز در کوفه باقی نماند، او را آزاد کرد.

مختـار پس از آزادی به مکّه آمـد. در سال ۶۳ یزیـد مُرد و مردم شام با مروان بن حکم بیعت کردنـد. در حجاز (مکّه، مـدینه، و...) نیز با عبد اللّٰه بن زبیر و در بصره با عبید اللّٰه بن زیاد بیعت کردند.

مختار مـدت کوتاهی با عبـد اللّٰه بن زبیر در مکه همکاری کرد، ولی هنگامی که دید او برخلاف وعده هایش تنها به خود می اندیشـد و در مقـام تثبیت قـدرت خویش است، به کوفه بـازگشت و بـا هـانی بن ابی حیه ملاقـات کرد و اوضـاع کوفه را از او پرسید.

او گفت: اگر یک مرد استوار قد علم کند و بتواند مردم کوفه را دور خود گرد آورد، امید پیروزی هست.

مختار گفت: سوگند به خدا! من آنان را بر اساس حق، به دور خود جمع می کنم و همراه آنان با هر ستم گر سرکشی خواهم جنگید.

مختار با عزمی راسخ وارد کوفه شد و به مسجد رفت و نماز خواند. مردمی که او را می دیدند، به یکدیگر می گفتند: مختار برای کار مهمی به کوفه آمده است.

مختار به خانه خود رفت و بزرگان شیعه را دعوت کرد و به آنان گفت: من از سوی محمد بن حنفیه (فرزند حضرت علی علیه السلام) برای مطالبه خون اهل بیت علیهم السلام و کشتن دشمنان آنان آمده ام. بزرگان شیعه گفتند: تو برای این امر صلاحیت داری؛ ولی صبر کن تا بنگریم جریان سلیمان بن صُرَد خزاعی به کجا می انجامد. (سلیمان با بسیاری از دوستداران اهل بیت علیهم السلام با عنوان «توّابین» از عراق به سوی شام رفته بود، تا با بنی امیه، که به نظر آنان اساس ظلم بودند، بجنگد).

در این مدت، جاسوسان عبد اللّٰه بن زبیر از هدف مختار آگاه شدند و به دستور عبداللّٰه او را دوباره در کوفه زندانی کردند؛ وی در زندان نیز با سران شیعه ارتباط برقرار کرد که سرانجام با وساطت عبد اللّٰه بن عمر آزاد شد.

عبد اللّٰه بن مطیع حاکم کوفه، با اینکه طرفداران بسیار داشت، نتوانست در برابر مختار و یاران فراوانش مقاومت کند و ناچار در لباس و قیافه زن، از ساختمان فرمانداری خارج شد. همراهان او امان خواستند و به آنان امان داده شد. مختار وارد دار الأماره گردید و کم کم سراسر کوفه و حوالی آن به تسخیر مختار درآمد. این حوادث یک سال پس از شهادت سلیمان بن صرد خُزاعی اتفاق افتاد. مختار دستور داد سران سپاه عمر بن سعد را

که در ریختن خون امام حسین علیه السلام شرکت کرده بودند، دستگیر ساخته و همه را با شدیدترین روش به هلاکت رساندند. افرادی مانند خولی، عمر بن سعد، شمر و حرمله به مجازات سخت دنیوی رسیدند. نقل شده است که مختار هیجده هزار نفر از آنان را کشت.(۱)

مختار سر ابن زیاد و نزدیکان بنی امیه را نزد محمد بن حنفیه در مدینه فرستاد. امام علی بن الحسین علیهما السلام در آن هنگام به مکه رفته بود. سپس مختار گزارش کار خود را به ایشان داد که قسمتی از آن چنین است:

«حمد خدایی را که خون خواهی شما را کرد و آتش در دشمنان افکند و سینه های ما و شما و قوم مؤمنی را شفا داد. سر ابن زیاد ملعون و سرهای نزدیکان و اصحابش و بنی امیه و کسانی را که پیروی کرده و بر قتل سید و مولای ما حسین علیه السلام بیعت کردند، به سوی تو فرستادم تا شاید با این عمل، آتش خشم تو آرام شود. امر و نهی ات را بیان فرما. والسلام».

وقتی قاصد بر محمد بن حنفیه وارد شد وآن نامه را خواند وی به سجده افتاد و خداوند را برای یاری اولیایش و هلاکت دشمنانش شکر کرد.(۲)

۳ – حکومت جابرانه حجّاج در عراق:

ابن کثیر و ابن نما از مردی از اهل کوفه نقل کرده اند که گفته است: من پس از آن که اعمال حج را انجام دادم، به سرعت به کوفه بازگشتم. در راه به چند خیمه برخوردم و از صاحب آن خیمه ها پرسیدم. گفتند که متعلق به

۱– ۱۶۴. سوگنامه آل محمد، ص ۵۴۲ .

۲– ۱۶۵. اولین تاریخ شیعه، ابی مخنف.

حسین بن علی علیهما السلام هستند. به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله، به سراغ خیمه آن حضرت رفتم. او را در قیافه مردی که دوران پیری را آغاز کرده باشد، یافتم و دیدم که مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است. عرضه داشتم: پدر و مارم فدای تو، ای فرزند دختر پیامبر! چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟ امام علیه السلام در پاسخ من فرمود:

«إنّ هؤلآء أخافونی وهذه کُتب أهل الکوفه وهم قاتلی فعلوا ذلک ولم یدعو اللّه محرماً إلّا انتهکوه بعث إلیهم من یقتله حتّی یکونوا أذلّ من فرام المرئه»(۱)؛ از سویی بنی امیه مرا تهدید کرده اند، و از سوی دیگر اینها دعوت نامه های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده اند و احترام اوامر خدا را شکستند. خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آنان را به قتل برساند و آن چنان خوار و ذلیلشان سازد که ذلیل تر از کهنه پاره کنیزان گردند.

پس از واقعه عاشورا مردم کوفه به جز یک دوران کوتاه، روی خوش و آرامش را ندیدند، زیرا بلافاصله گروهی از مردم این شهر با عنوان «توّابین» قیام کردند و پس از مدّتی جریان خروج مختار پیش آمد. همه این حوادث با قتل و خون ریزی همراه بود و موجب اضطراب مردم کوفه و سرانجام منجر به مجازات کسانی که در کربلا بودند و یا به نوعی در این باره کوتاهی کرده بودند، گردید.

۱- ۱۶۶. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۴۶ .

این اضطراب ها در طول تاریخ بنی امیه و بخش مهمّی از تاریخ خلافت عباسیان در عراق و مرکز آن در کوفه ادامه داشت که امام علیه السلام فرمود: «اللّهمّ لا ترضِ عنهم أبداً»؛ پروردگارا! هرگز از آنان خشنود مباش.

ولی بدترین دوران ها برای مردم کوفه، بیست سال زعامت حجّاج بن یوسف ثقفی، یعنی از سال ۷۵ تا ۹۵ هجری بود. وی آن چنان در دل آنان رعب و وحشت ایجاد کرد و آن قدر از مردم کشت و یا به زندان انداخت که نمی توان تعبیری گویاتر از «أذلّ من فرام المرأه» که امام حسین علیه السلام درباره آنان بیان فرمود، برای آن یافت.

حجّاج پس از ورود به مرکز حکومت، بر منبر رفت و در اوّلین سخنرانی - که آن را بدون ذکر «بسم اللّه و نام خدا» آغاز کرد - این چنین گفت: ای مردم عراق! ای اهل شقاق و نفاق و صاحبان بدترین صفات! به خدا سوگند! من در میان شما گردن های برافراشته و سرهایی که هنگام درو کردنش فرا رسیده، زیاد می بینم و این کاری است که از من ساخته است. ای مردم عراق! بدانید به خدا سوگند! من نه از لغزش شما می گذرم و نه عذر شما را می پذیرم.(۱)

آن گاه بی درنگ، مردم را برای جنگ به سوی بصره فرستاد. حتی به پیرمرد سالخورده ای که چند نفر از فرزندانش در جنگ شرکت می کردند، اجازه عدم شرکت نداد، بلکه دستور داد او را کشته و اموالش را مصادره کنند. بنا به نقل مورّخان، طی بیست سال حکومت حجّاج، گذشته از کسانی که در جنگ کشته شدند، حدود بیست هزار نفر دیگر به دست او

۱- ۱۶۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۱ .

کشته شدند و هنگام مرگش در زندان های بدون سقف، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی بودند که بسیاری از آنان برهنه بودند و بدترین غذاها را می خوردند که به تدریج رنگ بدنشان را عوض کرده بود.

عمر بن عبد العزیز می گوید:

اگر ما در معرّفی خبیث ترین فرد، با ملّت های دیگر مسابقه بگذاریم، با داشتن حجّاج برنده خواهیم بود.

شیخ محمد جواد مغنیه نیز می گوید:

من در تاریخ کسی را خون خوارتر از حجّاج ندیدم، مگر نرون که وقتی روم را آتش زد، زنان و کودکان در شعله های آتش پر و بال می زدند و می سوختند، ولی او می خندید و لذّت می برد.

نکته ای که در پایان این بخش باید به آن توجّه کرد، این است که امام معصوم علیه السلام منبع رحمت و عطوفت به همه خلق است و برای هدایت مردم از هیچ تلاشی فروگذار نمی کند. چنین امامی تا چه اندازه باید مورد ستم قرار گرفته باشد و آن مردم رذل را دوزخی بداند که آنان را نفرین کند. یکی از آن موارد روز عاشورا است که آن وجود مقدّس از یک سو، بیش از هفتاد مصیبت را یکی پس از دیگری تحمیل کرده بود. و از سوی دیگر، تشنگی، گرسنگی و خستگی شدید نیز بر وجود مبارکش مستولی شده بود. در این حال تصمیم می گیرد لحظه ای در کنار میدان استراحت کند؛ اما به او اجازه نمی دهند و غیر از توهین، به سویش سنگ پرتاپ می کنند و سینه اش را هدف تیر قرار داده، او را از پشت اسب، با صورت به روی زمین سرنگون می سازند.

ص:۱۹۶

کتابنامه

۱ . قرآن کریم؛

۲ . نهج البلاغه؛ سید علی نقی فیض الاسلام.

۳ . نهج البلاغه؛ شیخ محمد عبده (چاپ دار المعرفه، بیروت).

۴ . آداب کسب و معاش؛ ملّا محسن فیض کاشانی، ترجمه: رضا رجب زاده (ناشر رستگار، چاپ اول ۱۳۷۳).

۵ . اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسان؛ محمد تقی فلسفی (نشریه هیئت نشر معارف اسلامی، چاپ چهارم).

۶ . اخلاق در قرآن؛ محمد تقی مصباح یزدی (انتشارات مؤسسه آموزش و پرورش امام خمینی قدس سره، چاپ پنجم).

۷ . اصول کافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی (انتشارات دار الأضواء، بیروت).

۸ . أعلام الهدایه، الإمام الحسین سید الشهداءعلیه السلام؛ لجنه التألیف (مرکز الطباعه والنشر للمجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام، چاپ اول ۱۴۲۲ ه.ق.

۹ . أعیان الشیعه، السید محسن الأمین (دار التعارف للمطبوعات، بیروت).

۱۰ . الإرشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد؛ محمد بن نعمان الملّقب بالمفید، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی (انتشارات علمیه اسلامیه).

ص:۱۹۷

۱۱ . الأمالی أو المجالس؛ شیخ صدوق (مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت).

۱۲ . الحسین علیه السلام سماته وسیرته؛ السید محمد رضا الحسینی الجلالی، (الترجمه الشارحه علی ما أورده ابن عساکر فی تاریخ دمشق).

۱۳ . العوالم، الإمام الحسین علیه السلام؛ شیخ عبد اللّٰه البحرانی (مطبعه الأمیر، قم).

۱۴ . القاموس المحیط؛ فیروزآبادی (دار الفکر، بیروت).

۱۵ . الکامل فی التاریخ، ابن أثیر (دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹ ه.ق).

۱۶ . اللهوف علی قتلی الطفوف (آهی سوزان بر مزار شهیدان)؛ سید بن الطاووس، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی (انتشارات جهان).

۱۷ . الملهوف علی قتلی الطفوف؛ سید بن الطاووس، تحقیق: الشیخ فارس تبریزیان الحسون، (دار الأسوه، چاپ اول).

۱۸ . المنجد فی اللغه والأعلام؛ (دار المشرق، بیروت، چاپ بیست و یکم).

۱۹ . المیزان فی تفسیر القرآن؛ علّامه طباطبایی (۱۴۱۱ ه.ق).

۲۰ . امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت؛ علّامه شیخ محمد تقی جعفری (مؤسسه تدوین و نشر آثار علّامه جعفری، چاپ دوم).

۲۱ . اوّلین تاریخ شیعه؛ أبی مخنف، ترجمه: محمد باقر و محمد صادق انصاری (مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، ۱۴۰۵ ه.ق).

۲۲ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهارعلیهم السلام؛ علّامه محمد باقر مجلسی، (چاپ دوم، تصحیح: مؤسسه الوفاء، بیروت).

۲۳ . بلاغه الحسین علیه السلام؛ سید مصطفی آل اعتماد، ترجمه: علی کاظمی (انتشارات اسماعیلیان ۱۳۹۴).

۲۴ . تاریخ سید الشهداءعلیه السلام؛ شیخ عباس صفایی حائری (انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ سوم).

ص:۱۹۸

۲۵ . تاریخ طبری «تاریخ الرسل و الملوک»؛ محمد بن جریر طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده (انتشارات اساطیر، چاپ پنجم).

۲۶ . تحریر الوسیله، امام خمینی قدس سره (دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم).

۲۷ . تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام؛ أبی محمد الحسین بن علی بن الحسین بن شیعه الحرّانی، ترجمه: علی اکبر غفاری (چاپ اسلامیه).

۲۸ . تفسیر القرآن الکریم؛ محی الدین عربی، تحقیق: دکتر مصطفی غالب (ناصر خسرو).

۲۹ . تفسیر نمونه؛ آیت اللّه مکارم شیرازی و همکاران (دار الکتب الإسلامیه، چاپ ششم، چاپ مدرسه الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام، قم).

۳۰ . تهذیب الأحکام؛ شیخ الطائفه أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم).

۳۱ . جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ أبی جعفر محمد بن جریر الطبری (دارالمعرفه، بیروت).

۳۲ . حیاه الإمام الحسین بن علی علیهما السلام؛ باقر شریف القرنی (دارالبلاغه بیروت، چاپ اول).

۳۳ . دعائم الإسلام؛ نعمان بن احمد، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیض (دار المعارف مصر).

۳۴ . دمع السجوم؛ حاج شیخ عباس قمی (کتابفروشی علمیه اسلامیه، ۱۳۷۴).

۳۵ . سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی.

۳۶ . سفینه البحار؛ حاج شیخ عباس قمی (موسسه انتشارات فراهانی).

۳۷ . سوگنامه آل محمدعلیهم السلام؛ محمدی اشتهاردی (انتشارات ناصر، چاپ ششم ۱۳۷۳)،

۳۸ . سیری در نهج البلاغه؛ استاد شهید مطهری (صدرا، چاپ یازدهم ۱۳۷۴).

۳۹ . عروه الوثقی؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (دار الکتب الإسلامیه).

۴۰ . فروغ ابدیت؛ جعفر سبحانی (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

۴۱ . فرهنگ بندر ریگی (منجد الطلاب)؛ محمد بندرریگی (انتشارات علمی چاپ اول).

۴۲ . فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام؛ پژوهشکده باقر العلوم (نشر معروف).

۴۳ . فرهنگ نوین، ترجمه القاموس العصری؛ الیاس انطون الیاس (انتشارات اسلامیه).

۴۴ . فلسفه اخلاق؛ استاد شهید مطهری (صدرا، چاپ بیستم).

۴۵ . کلیات الخصال؛ شیخ صدوق رحمه الله، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی (علمیه اسلامیه).

۴۶ . کلیات مفاتیح الجنان؛ حاج شیخ عباس قمی، ترجمه: حجه الإسلام موسوی دامغانی.

۴۷ . گناهان کبیره؛ آیت اللّه دستغیب شیرازی (ضرّابی، چاپ سوم ۱۳۵۲).

۴۸ . لسان العرب؛ أبی فضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور الإفریقی المصری (دار صادر، بیروت).

۴۹ . مجمع البحرین؛ عزّالدین الطریحی، تحقیق: سید احمد حسینی (المکتبه المرتضویه).

۵۰ . مروّج الذهب؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده (انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم).

۵۱ . مصرع الحسین علیه السلام، عبد الوهّاب الکاشی (انتشارات الشریف الرّضی، چاپ اول).

۵۲ . معجم ألفاظ غرر الحکم ودرر الکلم؛ عبد الواحد محمد تمیمی آمدی (مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیه، چاپ اول).

۵۳ . معجم مفردات ألفاظ القرآن؛ الراغب الإصفهانی (المکتبه المرتضویه).

۵۴ . مقتل الحسین علیه السلام؛ عبد الرزاق الموسوی المقرّم (دار الثقافه، قم، چاپ دوم).

۵۵ . مقتل الحسین علیه السلام؛ الخوارزمی، تحقیق: شیخ محمد سماوی (مکتبه المفید، قم).

۵۶ . منتهی الآمال؛ حاج شیخ عباس قمی (هجرت، چاپ نهم ۱۳۷۵).

۵۷ . موسوعه کلمات الإمام الحسین علیه السلام: تحقیقات باقرالعلوم (دارالمعروف قم چاپ اول).

۵۸ . نخستین گزارش مستند از عاشورا؛ محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه: جواد سلیمانی (انتشارات موسسه آموزش و پرورش امام خمینی قدس سره، چاپ دوم).

۵۹ . وقعه الطفّ؛ أبی مخنف، محقق: یوسفی غروی (انتشارات اسلامی، چاپ اول).

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹